انتشارات
انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی
«۶»

حواشی دکتر محمّد معین

بر اشعار خاقانی شروانی

با مقاله‌ای از آن استاد

جمع و تدوین و

تکمیل یادداشتها و افزودن حواشی

و دو مقاله

به کوشش

دکتر سیّد ضیاءالدّین سجادی

تهران
سال ۱۳۵۸

این کتاب به تعداد یك‌هزار جلد در سازمان چاپ مازگرافیك بچاپ رسیده است

اردیبهشت ۱۳۵۸

انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی

زیر نظر

دکتر مهدی محقق

۱ــ گزارش نخستین مجلس علمی انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، بکوشش دکتر مهدی محقق چاپ شده، تهران ۱۳۵۴

۲ــ قرة العین در اندرزها و امثال و حکایات فارسی و عربی، بکوشش دکتر امین‌پاشا اجلالی چاپ شده، تبریز ۱۳۵۴

۳ــ همائی‌نامه، مجموعهٔ مقالات علمی و ادبی تقدیم‌شده به‌استاد جلال‌الدین‌همائی، زیرنظر دکترمهدی محقق چاپ شده، تهران ۱۳۵۵

۴ــ جشن‌نامهٔ مدرس رضوی، مجموعهٔ مقالات علمی و ادبی تقدیم شده به‌استاد سید محمدتقی مدرس‌رضوی، زیرنظر دکتر ضیاءالدین سجادی چاپ شده، تهران ۱۳۵۶

۵ــ ظرایف وطرایف یامضاف و منسوبهای شهرهای‌اسلامی و پیرامون، تألیف دکتر محمدآبادی باویل چاپ شده، تبریز ۱۳۵۷

۶ــ حواشی دکتر محمدمعین بردیوان خاقانی، بکوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، تهران ۱۳۵۸

۷ــ ینبوع الاسرار فی‌نصائح الابرار ازکمال‌الدین حسین‌خوارزمی، بکوشش دکتر مهدی‌درخشان، آمادهٔ چاپ

۸ــ آرام نامه، مجموعهٔ مقالات علمی و ادبی تقدیم شده بــه استاد احمد آرام، بکوشش دکتر مهدی محقق، آمادهٔ چاپ

فهرست مطالب

۱ـ پیشگفتار	دکتر مهدی محقق	صفحه یك
۲ـ یادداشتی دربارۀ دکتر معین	دکتر سید جعفر شهیدی	صفحه سه
۳ـ مقدمه	دکتر سجادی	صفحه پنج
۴ـ حواشی دکتر معین		« ۱
۵ـ خاقانی و آئین مسیح	دکتر محمد معین	« ۱۱۳
۶ـ مهر و مسیح در شعر خاقانی	دکتر ضیاءالدین سجادی	« ۱۳۵
۷ـ شروح اشعار خاقانی	دکتر ضیاءالدین سجادی	« ۱۵۱

پیشگفتار

سپاس خدایرا که انجمن استادان زبان وادبیات فارسی توفیق یافته که بـا تقدیم این کتاب یاد استاد ازدست رفته شادروان دکترمحمد معین را گرامی‌بدارد.

یاد استادی که همه مدت عمر کوتاه خود را صرف تحقیق و تتبع کـرد و آثاری ارزنده درزمینه فرهنگ ایران وادب فارسی ازخود بجـای گـذاشت و در عین‌حال پشت‌پا به مناصب‌فریبنده‌ومشاغل عوام‌پسند زد ،هیچ‌گاه فراموش‌نمیشود. چنانکه هم‌اکنون شاگردان اووبهره‌وران از آثار اواورادرمیان خود زنده احساس میکنند ودربارهٔاو بحق‌باید گفت که:

هرگز نمیردآنکـه دلش زنـده شد بـه عشق

ثبت است بـرجـریـدهٔ عـالم دوام مـا

کتاب حاضرکه بهمت همکار ارجمندمان دکترسید ضیاءالدین سجادی تهذیب وتنقیح وبه زیور طبع آراسته گشته یادداشتهای مرحوم دکترمعین است بر دیوان خاقانی شروانی، ای‌کاش همه دانشمندان که دیوانهای‌شاعران را می‌خوانند همچون قزوینی ومعین آن‌کتابها را با یادداشتهای خود تحشیه میکردند تا زمینه‌ای برای تدوین شروح بردیوانهای مختلف فراهم میگشت ودانشجویان وپژوهندگان اینچنین دربرابراشعارفارسی با اشکال روبرونمی گشتند چنانکـه شروح متعـددی که بردیوانهای شعرعربی نوشته شده همچون شرح زوزنی بر معلقات هفتگانه و

شرح عکبری بر دیوان متنبی و شرح خطیب تبریزی بر دیوان ابوتمام کار استفاده از آن دواوین را آسان ساخته است. درهرحال کوشش آن استاد وهمت این شاگرد در تقدیم این کتاب به عالم علم وادب درخور تحسین و تقدیر است.

چنانکه ملاحظه میشود این کتاب ششمین اثری است که انجمن درمدتی کوتاه توانسته منتشر سازد و به موازات انتشار این آثار مجالس علمی سالانه خود را برپا داشته و یادبود گذشتگان و بزرگداشت بزرگان ادب راهم از یاد نبرده است ودرعین حال یگانه مرکزی بوده است که توانسته رابطه میان استادان دانشگاه‌های داخلی وخارجی را برقرار سازد ونیز درهرزمان این انجمن جنبهٔ علمی وصنفی خود راحفظ کرده وزیربارهیچگونه تعهد واستلزامی نرفته وسر توفیق وابقاء فعالیت انجمن درهمین بوده است. با تحولاتی که درکشورما رخ داده بیش ازپیش وظیفهٔ انجمن استادان زبان وادبیات فارسی است که ازادب توانا وتوانگرما مواد زندهٔ ارزندهٔ آن را به گزین کنند وبا شرح و توضیح آن مواد اندیشه جوانان ایرانی مسلمان راکه درقرن علم وصنعت زندگی میکنند بازسازی نمایند. وشکی نیست که پایهٔ نخستین این هدف اینست که ما آثار گذشتگان را قابل فهم ودرك سازیم و امیدواریم که نشر این کتاب کمك شایانی به فهم دیوان خاقانی شروانی که یکی از پرمایه‌ترین مجموعه‌های شعرفارسی است کرده باشد. در پایان ازبانو صراف (مهدخت معین) که این یادداشتها را دراختیار انجمن گذاستند وهمچنین ازاستاد سجادی که تنظیم وتصحیح آنرا عهده‌دار گردیدند ودومقاله ارزنده خودرا نیز بآن پیوستند سپاسگزاری مینماید ومناسب میداند این اثـررا ازطرف انجمن استادان زبان وادبیات فارسی به‌روان استاد ارجمند فارسی دکتر احمدعلی رجائی بخارائی که چندی پیش جان به‌جان آفرین تسلیم ودوستان وهمکارانش را ماتم زده کرد تقدیم کند. رحمة‌الله علیه رحمةً واسعة.

اردیبهشت‌ماه جلالی ۱۳۵۸

مهدی محقق

رئیس انجمن استادان زبان وادبیات فارسی

یادداشت

شرح زندگانی استاد معین بارها درمجله‌ها، روزنامه‌ها و تذکره‌ها درج شده است و علاقه‌مندان این شخصیت علمی از چگونگی زندگانی او مطلع اند

دکتر معین استادی است دانشمند ـ واین قولی است که جملگی بـر آنند ـ کتابهائی که تألیف ویا تصحیح کرد، مقاله‌هائی که درزمینه‌های مختلف ادبیات فارسی انتشار داد، فرهنگ فارسی او، کوشش وی در کار تألیف مطالب لغت نامه، هریك سندی گویا برفضل این استاد است .

اما آنچه معین را ممتاز میسازد، آنچه موجب شده است دوستان او، همکاران او و شاگردان او خاطرهٔ اورا زنده و گرامی نگاهدارند ، فضیلت اوست. فضیلت درعصرما مزیتی است که آسان نصیب هر کسی نمیشود ـ بلکه درهمهٔ عصرها چنین بوده است ـ اگرفضل بافضیلت توأم نباشد نه تنها ثمری بر آن مترتب نمیشود، بلکه گاهی خالی اززیان نیست. سخت کوشی، پرکاری توأم با علاقه و ایمان ازدیگر صفات برجسته دکتر معین است.

دکتر محمد معین درزمرهٔ کسانی است که از دقائق عمرخود برای مطالعه و تتبع و تعلیم استفاده میکنند .

گذشته ازمقاله‌های ممتع که منتشر کرد و کتابهای باارزش که بچاپ رسانید،

تعدادی‌از کتاب‌های کتابخانهٔ شخصی او مشحون ازفـائده‌های لغوی، دستوری و اطلاعات دیگراست، کتابهائی که آن‌مرحوم مطالعه کرده ویاآنرابدانشجویان‌درس داده‌است‌ـ درحاشیهٔ‌این کتابها هرجاکلمه‌ای مشکل مینموده ویااحتیاج به‌توضیحی داشته و یاتذکر مطلبی‌لازم بوده یادداشت شده است.

ازجملهٔ این کتابها دیوان‌خاقانی شروانی است، استاد معین سالیانی‌چند در دانشکدهٔ ادبیات این‌دیوان را برای شاگردان درس میگفت و درطی مدت تدریس بادقت و اهتمام خاص خویش مشکلات اشعار راگشوده و نکات‌لازم را درحاشیهٔ دیوان ثبت کرده است تا بردانشجویان افاضه کند.

دوست عزیز دانشمند آقای دکتر ضیاءالدین سجادی که علاوه بـرتألیفات متعدد ومقاله‌های متنوع سالهائی از عمرگرانبهای خودرا درکار تحقیق دردیـوان خاقانی صرف کرده‌اند و برای نخستین‌بار چاپ انتقادی این‌دیوان را باحاشیه‌های سودمند منتشر ساختند، نخواستند پژوهندگان و دانشجویان از افادات استاد معین دربارهٔ اشعار خاقانی بی‌بهره بمانند، بدین‌رو باعلاقه و اهتمام این یادداشتها رااز نسخهٔ کتابخانه شخصی استاد معین استنساخ کرده و برای چاپ آماده ساخته‌انـد. انجمن استادان‌زبان‌وادبیات فارسی که ازهرکوششی درراه بسط و اشاعهٔ زبان و ادبیات فارسی دریغ ندارد و چاپ کتابهای سودمند و تجلیل ازشخصیت‌های‌ادبی را وجههٔ همت خویش ساخته است این‌جزوه رابـه‌چاپ میرساند ، امیدواریم این خدمت مورد قبول علاقمندان‌ادبیات‌فارسی مخصوصاً دوستان و ارادتمندان استاد معین قرارگیرد .

سید جعفرشهیدی

مقدمه

استاد فقید دکتر محمد معین درهمهٔ مباحث مربوط به زبان وادب فارسی با علاقه ودقت فراوان مطالعه وتحقیق می کرد وهر کدام را به‌گونه‌ای خاص و از جوانب مختلف مورد بحث وگفتگو قرار می‌داد و یادداشت‌هایی در آن باره تهیه می‌نمود مخصوصاً در تحقیق متون فارسی دقت عجیب داشت و ازلحاظ لغت و ودستورونکات درهرمتن بحث می کرد وآنچه دراین‌باره تألیف وتحقیق کرده و منتشرساخته ازاین‌جهت بسیار ارزنده وگرانبها است.

یکی ازمتون نظم فارسی که همواره با آن سروکارداشت دیوان خاقانی‌بود وقصیدهٔ منطق‌الطیر اورا درسال اول دانشکدهٔ ادبیات ودانشسرای عالی به ما تدریس کرد، ودرحواشی این‌دیوان‌درچاپ عبدالرسولی یادداشتهایی نوشته و تفسیرهایی کرده‌وما اینك‌به انتشار آنها پرداخته‌ایم،دراین یادداشتها غالباًنظردهخدا وفروزانفر نیزذکرشده است.

هنگامی که این‌جانب مشغول تصحیح دیوان خاقانی بودم غالباً با دکتر معین بحث وتبادل نظرداشتم واودراین یادداشتها به‌آن نکات اشاره کرده.مخصوصاً به‌آنچه درنسخه‌های قدیم مورد مقابله وتصحیح این‌جانب بوده‌است استنادنموده وپس‌ازچاپ دیوان در۱۳۳۸نیز به‌آن چاپ توجه خاص داشته و در این‌یادداشتها

ونیزدرلغت‌نامه وفرهنگ فارسی خود به‌آن اشاره کرده‌است ودرج ۵ چاپ دوم برهان هم به‌آن تصحیح اشارات فراوان دارد ازجمله درص ۱۱۸ ذیل لغت«طزر» اشاره به یادداشت نگارنده کرده، وناگفته نگذارم که دکتر معین مرا به تدوین و وتألیف فرهنگ لغات وترکیبات دیوان خاقانی تشویق کرد وسالهاست بدین کار مشغولم وقسمتی از آن (حرف آ ـ پ) آمادهٔ چاپ شده‌است.

قسمت دوم این کتاب، مقاله‌ای است تحت عنوان «خاقانی و آیین مسیح» یا (نفوذ مسیحیت درایران) که نخستین‌بار دردانشنامه، نشریه مؤسسهٔ مطبوعاتی پایدارسال ۱۳۲۶ وپس‌ازآن به سال ۱۳۳۰ در نورجهان نشریه کلیسای انجیلی تهران چاپ شده وبدیهی است پس‌ازتحقیق دکترمعین، تحقیقات بسیار درمورد خاقانی وشعراوو مسیحیت دراشعارش به‌عمل آمده که‌ازآن‌جمله است رسالهٔ مینورسکی تحت عنوان «خاقانی و آندرونیکوس کمننوس» وترجمه وشرح قصیدهٔ مسیحیت‌یاترسائیه به‌مطلع: «فلك کرژوتر است‌ازخط ترسا-مرادارد مسلسل راهب آسا» که بوسیله آقای دکتر زرین‌کوب ترجمه و در نشریه فرهنگ ایران زمین تابستان ۱۳۳۲ دفتر ۲ به‌چاپ رسیده‌است واین‌جانب در تعلیقات دیوان و نیزدر گزیدهٔ اشعارخاقانی (ازانتشارات کتابهای جیبی) ازآن استفاده کرده‌ام، ونیز شرح همین قصیدهٔ مسیحیت‌ازشمس‌الدین‌لاهیجی باتصحیح ومقدمهٔ اینجانب درنشریهٔ‌فرهنگ ایران‌زمین جلد ۱۸ سال ۱۳۵۱ به‌چاپ رسیده‌است.

هم‌چنین پرفسوریان ریپکا درمقالهٔ مفصلی درمجله ارمغان (دورهٔ ۳۸ شمارهٔ ۲ اردیبهشت ۱۳۴۸) به‌نکات دقیق وجالب راجع به‌زندگی وافکاروشعر خاقانی اشاره کرده وهمین مباحث درتاریخ ادبیات اونیز آمده (تاریخ ادبیات ایران ـ تألیف ریپکا ترجمهٔ دکترعیسی شهابی ازانتشارات بنگاه ترجمه ونشر کتاب ص ۳۲۰-۳۲۷)

نگارنده نیز دربارهٔ نفوذ آئین مسیح درشعرخاقانی تحقیقاتی کرده که غالباً منتشرشده وخطابه‌ای به‌زبان فرانسوی‌دربارهٔ «مهرومسیح درشعرخاقانی» دربیست‌و نهمین کنگرهٔ بین‌المللی خاورشناسان درپاریس (ژوئیه ۱۹۷۳- تیرماه ۱۳۵۲) ایراد کرده‌ام که متن فرانسوی آن درنشریه کنگره چاپ شده وترجمهٔ فارسی آن در مجله تماشا شمارهٔ ۱۳۲ مهرماه ۱۳۵۲ به‌چاپ‌رسیده‌وباردیگرهمان‌مقاله دراین کتاب چاپ می‌شود.

بااین‌همه درمقالهٔ دکترمعین نکات تاریخی واشاراتی هست که هنوز تازه و قابل استفاده است وبه‌همین‌جهت به‌چاپ ونشر آن مبادرت کرده‌ایم.

وبرای تتمیم مقال درمورد شرح وتفسیر اشعارخاقانی، خطابه اینجانب در نخستین کنگرهٔ تحقیقات‌ایرانی، دردانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران شهریور ۱۳۴۹ در موضوع «شروح اشعار خاقانی» با تجدید نظر و اضافات در پایان این کتاب چاپ شده که قبلانیزدر مجموعهٔ سخنرانیهای کنگره ج۲ ص۱۷۱-۱۸۳ به‌چاپ رسیده است.

دکترمحمد معین درروزیکشنبه ۱۳ تیرماه ۱۳۵۰ چشم ازجهان فروبسته و اکنون که مصادف با هشتمین سال درگذشت آن استاد بزرگ است، یادداشتهای او انتشارمی‌یابد که قسمتی از کوشش‌های آن مرحوم درراه روشن ساختن نکات مربوط به زبان وادب فارسی وشناسائی بزرگان ادب ایرانی و جزیی ازخدمتی است که درراه فرهنگ ودانش ومعرفت انجام داده است - روانش شادباد

ضیاءالدین سجادی

فروردین‌ماه ۱۳۵۸ شمسی

در برگ مربوط به‌مالکیت کتاب که مقابل صفحهٔ اول چسبانیده نوشته است :

کتابخانهٔ معین

شمارهٔ دفتر کتابخانه ۱۱۷ ، نام کتاب دیوان خاقانی، نام مؤلف ـ خاقانی موضوع، دیوان اشعار، تاریخ خرید ۱۳۱۸ خورشیدی ـ نام فروشنده شرکت محدود طبع .

تاریخ قرائت درسالهای ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ قسمتی ازقصاید به‌دقت مطالعه شد .

ملاحظات : حواشی به‌خط نگارنده است ـ تشریح وتحلیل قصیده به‌مطلع : «فلک کجروتراست ازخط ترسا» بامقدمهٔ مشروح توسط نگارنده تألیف‌شده، تعلیقات آقای دهخدا استاد علامه ازروی‌نسخهٔ چاپی وخط معظم‌له‌نقل‌شده همه‌جا بانام ایشان ثبت گردید.

امهات قصاید : مرثیهٔ فرزند ۴۱۷ ـ مرثیه‌امام یحیی ص ۲۴۱ ـ منطق‌الطیر ص ۴۲

درحاشیهٔ ص ج راجع به‌شرح‌حال نوشته است ترجمه حال سودمندی ازخاقانی در مجلهٔ آموزش سال بیست وچهارم شمارهٔ ۱ ... به‌قلم آقای حسین‌پژمان مندرج است.

حاشیه‌ص د مربوط به«حسان‌العجم» ص ۹۳ ـ عوفی درلباب‌الالباب (ج ۲ ص۲۳۱) نویسد : «خاقانی منشی‌کلمات حسان بود بدان‌روی حسان‌العجم نام یافت چنانکه درتحفة ـ العراقین ذکر پدرخود می‌کند و براثر آن می‌گوید

بیت : چون دید که درسخن تمامم حسان عجم نهاد نامم.

علی‌نجار ـ درحاشیه ص۵۵ س۸(ص۹۳ واین‌صفحه‌اشاره به‌همین‌چاپ عبدالرسولی است) .

جولاهه ـ رجوع به ص ۳۲

هجای اواز ابوالعلاء گنجوی ص ۴۱ س ۲ ببعد

شرح تهنیت سدباقلانی ص ۲۵ و ۴۵

رنج حبس ـ درین‌موقع ۵۰ ساله بود

عزالدوله ـ گویاازمراسلین پاپ روم دردربار شروانشاه مکانتی داشت ولقب‌اسلامی گرفته بود .

حاشیه‌ص ز ـ مربوط به‌ممدوحان و نیزصفوة‌الدین ملکهٔ اخستان رامدح گفته ص ۷۳

مربوط به‌هجواز طرف شاگردش مجیرـ ص ۴۱ س ۴

بنام خدا

آتشین داری زبان زان دل سیاهی چون چراغ

گرد خود گردی از آن تر دامنی چون آسیا

آتشین زبان : تند زبان ، لاف‌زن

تردامن : عاصی ، گناهکار، آلـوده

چیست عاشق را جز آن کاتش دهد پروانه‌وار

اولش قـرب و میانـه سوختن آخـر فنا

آتش دهد ، آتش عشق

پروانه‌وار : صفت عاشق است

هم وطا ، هم‌لباس : «زآنکه تادر گنبدی بامردگانی هم وطا»

«نقش‌عیسی درنگارستان رهبان[1] کن‌رها»

رهبان، جمع‌راهب‌به‌معنی مفردهم‌استعمال‌شده ودراین‌صورت جمعش‌رهابین‌آید .

مرحبا، از ادات تحسین : «درگذر زین‌خشکسال آفت اینك مرحبا»

۱ـ تصحیح نگارنده «راهب»

هوا ، هوی : «باغ وحدت یافتی ازبن بکن بیخ هوا»

باسپاه پیل بردرگاه بیت‌اللّه‌میا «ابرهه»

سر بنه کانجا سری را صد سرآید در عوض

بلکه بر سر هر سری را صد کلاه آید عطا

درحدیث است که یك‌ثواب‌را ده‌عطا بخشند ولی یك گناه رایك‌جزا دهند.

من‌جاء بالحسنة فله‌عشر امثالها (سورهٔ ۶ الانعام آیهٔ ۱۶۱) .

هرچه جز نور السموات از خدائی[1] عزل کن

گــر تــرا مشکوه دل روشن شد از مصباح لا

نورالسموات-اللّه‌نورالسموات والارض مثل‌نوره کمشکوة فیها مصباح....

خداآفرینندهٔ نورآسمانها و زمین است، وصف نوری که منسوب است به او مانند روزن فانوسی است که درآن‌چراغی افروخته‌اند (سورهٔ ۲۴ نورآیهٔ ۳۵)

مصباح لا (لااله‌الااللّه)

چون رسیدی بر در لا صدر الاجوی از آنك

کعبه را هم دید باید چون رسیدی در منا

صدرالا ، بعداز فنا ، بقاست.

منا (منی) موضعی درمکه که حاجیان‌آنجا قربانی کنند .

هشت‌خلد وهفت چرخ و شش جهات و پنج حس

چار ارکان و سه ارواح و دو کون از یك خدا

هشت خلد ، هشت بهشت :

۱ـ خلد

۱ـ دیوان تصحیح نگارنده «از خدای آن»

۲ـ دارالسلام

۳ـ دارالقرار

۴ـ جنت عدن

۵ـ جنةالمأوی

۶ـ جنةالنعیم

۷ـ علیین

۸ـ فردوس

صنعت سیاقةالاعداد

عنا ـ رنج ، خضوع ، ذلت : «درمضیق حادثاتم بستهٔ بندعنا»

صبح آخر دیده‌ای بختم چنان شد پر ده در

صبح اول دیده‌ای عمرم چنان شد کم بقا

صبح آخر ، صبح صادق

«دیدهٔ» درچاپ ، اضافه کرده «ای» درهر دومصراع

باکه گیرم انس ؟ کز اهل وفا بی روزیم

روزی من نیست یا خود نیست درعالم وفا

«یا وفا خود نبود در عالم یاکسی اندرین زمانه نداشت»

ای عراق‌الله جارك ... وی خراسان عمرك‌الله ...

الله‌جارك ـ جار ، مجیر ، مستجیر ، درپناه . درسورهٔ انفال : «انی‌جار»

عمرك‌الله ، درچاپ «عمر» تشدیـد دارد ، و درحاشیه نـوشته شده است : عمرك باید باشد و آن‌قسم است «عمرالله» قسم است‌بخدا، نصبش بنابر مصدریت است فی‌الحقیقه معنی عمرك‌الله یعنی سوگند می‌خورم به‌اقرار تومربقای خدارا ـ چنانکه دراشعار عرب هم به‌تخفیف میم آمده است :

ایها المنکح الثریا سهیلا عمرک الله کیف یلتقیان[1]

خروس کنگرهٔ عقل بر بکوفت چو دید

کـه در شب امـل مـن سپیده شدا

درحاشیه : که مرا بیاگاهاند «بیاکه قصر امل سخت سست بنیاد است»

«کز این سواد بترس ازحوادث سودا» سواد ـ حوالی شهر ، سواد اعظم، شهربزرك . سودا ـ خللی که درکبد است. مالیخولیا ، فساد فکر ازجهت‌خرد

«نه‌کودکی نه‌مقامرز خاك چیست ترا» روی کلمهٔ «مقامر» شمارهٔ ۴ گذاشته و درحاشیه نوشته است : «از انواع قمار،گودی درخاك کنند وبا پول بازی کنند» که‌پیداست تمام معنی‌مصراع را منظور داشته وگرنه «مقامر» به‌معنی قمارباز است

مسجد اقصا ـ مسجد بیت‌المقدس

«به‌شیب و مقرعه دعوت همی‌کندکه بیا»ـدرحاشیه : «بشیب مقرعه[2] (آقای فروزانفر) و شیب را به‌معنی رشتهٔ تازیانه دانسته‌اند .

شیب=شیو ، استور Xsvaspa (درپشت، عقبی) قس‌په n(i)Sap: ف، نشیب .

«که‌هم مسیح خبر دارد از مزاج گیا» روی کلمهٔ «مسیح» نوشته «پزشك»

«زبون چار زبانی مکن دوحور لقا» روی «چارزبانی» نوشته : «چار طبع» و روی «دوحورلقا» نوشته : «جان و خرد»

۱ـ عمرك‌الله‌مخفف«عمرك‌الله»است(به‌تشدید) که‌دعایی‌است‌دربارهٔ‌مکانها:«خدای‌آباد گرداند ترا» و خود مرحوم معین درفرهنگ فارسی ج ۴ درضمن ترکیبات خارجی آورده و همینطور معنی کرده است .

۲ـ «به‌شیب مقرعه» به‌صورت اضافه درست است (رك دیوان تصحیح‌نگارنده ص۷)

پریرنوبت حج بود و مهدخواجه هنوز - ازآن‌سوی عرفات است چشم برفردا

عرفات (به‌دوزبر) محل توقف حاجیان درروز عرفه که روزحج است، وآن صحرائی است فراخ مجاور مکه حاجیان ایستاده ولبیك وادعیه خوانند ونمازظهر آنجا گزارند و به‌مکه باز گردند.

برفت روز و توچون طفل خرمی آری   نشاط طفل نماز دگر بود عمدا

نماز دگر، نمازعصر

جهان به‌چشمی ماند در او سیاه و سفید[1]

سپید ناخنه دارد[2] سیاه نابینا

روی «سیاه» درمصراع اول نوشته: «شب» و روی «سفید» نوشته «روز» وکنار بیت‌نوشته «یعنی تاریك است»

ببر طناب هوس پیش از آنکه ایامت

چهار میخ کند زیر خیمهٔ خضرا

درکنار بیت نوشته: «ازحرکت باز دارد»

به صور نیمشبی درفکن[3] رواق فلك   به‌ناوك سحری برشکن مصاف فضا[4]

رواق- به‌کسر وضم پیشگاه خانه، ایوانی‌که درمرتبهٔ دوم خانه سازند

صور- به‌ضم شاخ حیوان‌که آنرا می‌نوازند و آنچه‌که اسرافیل درمحشر دمد، مراد نالهٔ شبانه. ناوك سحری - مرادآههای سحری است.

۱- دیوان‌تصحیح نگارنده «سپید»

۲- دیوان تصحیح نگارنده «ناخنه داروسیاه»

۳- دیوان تصحیح نگارنده «درشکن»

۴- دیوان تصحیح نگارنده «قضا»

«درفکن» در افکندن ، انداختن

قضا به بوالعجبی تاکیت نماید لعب   بــه هفت مهرهٔ زرین و حقه مینا

هفت مهرهٔ زرین ــ هفت ستاره

حقهٔ مینا ــ صفحهٔ آسمان

چه جای راحت و امن است دهر[1] بانکبت

ببین به پشه که زوبین زنست و نیست کیا

نکبت ـ خواری ، رنج

زوبین ـ نیزهٔ کوچك

ز روزگار وفا هم به روزگار آید

هم به‌روزگار آید ـ یعنی به‌مرور

«مخور کرفس که‌پر کژدم است بوم وسرا» به‌عقیدهٔ قدما کرفس‌خوردن باعث انبساط مسامات جلد گردد و پوست مستعد تأثیر گزش مار و عقرب شود .

«مسازعیش که نامردمی است طبع جهان» روی «نامــردمی است» نوشته : «نامردم است ظ» و این درست است، تصحیح نگارنده هم‌مطابق همهٔ نسخ خطی اینطور است یعنی : «نامردم است» (دیوان تصیح نگارنده ص ۸)

خوشی طلب کنی از دهر[2] ساده دل مردا

که از ز کوة ستانان ز کوة خواست عطا

اشاره به‌شاهان و امیران که از مردم مالیات گیرند

۱ــ «امن است و دهر پر نکبت» (دیوان تصحیح نگارنده)

۲ــ دیوان تصحیح نگارنده : «ازخلق»

صلاح کار خود اینجا ز بی زبانی ساز

که بی زبانی دفع زبانیه است آنجا

زبانیه ، ج زبانی ، موکلان دوزخ

درون کام رها کن زبان که تیغ خطیب

برای نام بود در برش نه بهر وغا

وغا - جنك ، شور و غوغا

«درم خرید رسول اللهت کند بهبها» : بهغلامیاش مفتخر سازد .

هزار فصل ربیعش جنیبهدار جمال هزار فضل ربیعش خریطهدار سخا

جنیبه - اسب کوتل که پیشسواری امرا برند

خریطه ، جلد ، کیسه

«بهفرق حاجب بارش نثار بار خدا»

بار خدا ، خدای تعالی و نیکوکار چههر کسی را بار میدهد یعنی هر کس هروقت ازاو عرض حاجت بخواهد میتواند .

«دمش خزینه گشای مجاهز ارواح» مجاهز جهاز دهنده، سرمایه دهنده

زبان درآن دهن پاك گوییا[1] که مگر میان چشمهٔ خضر است ماهی گویا

«مشهور است که هروقت موسی بهخضر میرسید ماهیان مرده درآب زنده میشدند ، درقرآن هم آمده .

کتاب (بهضم اول و تشدید دوم)- مکتب «دلش خلیفهٔ کتاب علم[2] الاسماء» درکنار بیت نوشته :

«وعلم آدمالاسماء کلها»

۱- دیوان تصحیح نگارنده : « گفتیی که مگر»

۲- درتصحیح نگارنده : «خلیفه کتاب معلم اسماء»

«دوشاخ گیسوی او چون چهار بیخ حیات»

روی چهاربیخ حیات نوشته : «چهار ارکان»

چهار یارش تا تاج اصفیا نشدند ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ نداشت ساعددین یاره داشتن یارا

روی کلمهٔ «اصفیا» نوشته «ج‌صفی» وروی کلمهٔ «یاره» نوشته : «زیورساعد»

چهاریار ، خلفاء راشدین

فرو گشای ز من طمطراق الشعرا

طمطراق ، کروفروشأن

اگر خسیسی بر من گران سراست رواست

که او زمین کثیف است و من سماء سنا

گر او نشسته و مـن ایستاده‌ام شایـد

نشسته بـاد زمین و ستاده بـاد سما

مرادابوالعلاء(گنجوی)است که‌پیش‌شاه حق‌جلوس‌داشت‌وخاقانی‌می‌ایستاد.

ضمنا روی «باد» دردومورد نوشته : «است» امادرنسخ خطی «باد» است و

درتصحیح این‌جانب : «به‌پای باد سما» ضبط است .

مرا ز آفت مشتی زیاد باز رهان ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ که بـر ز نای زن زید گشته‌اند گوا

«حرامزادگانی مانند زیادبن‌ابیه پاکانی مانند زن زید را متهم کنند چنانکه

امثال ابوالعلاء مرا» وکنار این بیت :

مرا به منزل الاالذین فرود آور ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ فرو گشای زمن طمطراق الشعرا

نوشته : «یتبعهم‌الغاوون الاالذین‌آمنوا» که قسمتی ازآیهٔ قرآن‌است

یتیم‌وار دراین تیم ضایع است دلت ...

تیم ـ کاروانسرا ، کنایه از دنیا

دلی طلب کن بیمار کردهٔ وحدت

بیمار کرده ــ دل شکسته

مقامری صفتی کن طلب که نقش قمار

دویك شمارد گرچه دوشش زند عذرا

روی کلمهٔ «صفتی» نوشته «یاء وحدت» و درمعنی «عذرا» نوشته : «منتهای غلبهٔ بازی نرد» ازاقسام بازی‌نرد وپیش‌از دستخون واقع‌است درموقعیکه شخص همه‌راباخته لباس خود را گرو گذارد . یعنی همتی بیاب که درقمار اگرچه دوشش آورد برای بردن درنظر اودویك باشد یعنی‌برد و باخت مساوی باشد

«جهاد اکبرت اینك بدر مصاف‌هوا» اعدی‌عدوك نفسك التی بین‌جنبیك

ترا امان زامل به که اسب ختلی[1] را   به روز معرکه برگستوان بــه از هرا

ختلی منسوب به ختلان (درماوراءالنهر) و دراینجا ضم اول گذاشته اما در فرهنگ خود «ختلی» بفتح اول ضبط کرده است .

«تراهلیلهٔ زرین کجابرد صفرا» اشاره‌به‌حکایت جاحظ است که سیدی‌هاشمی ازهندوستان به‌بصره‌آمد وپولهای طلا را به‌شکل هلیله ساخته بود ، طالب ملاقات جاحظ شد، سخنان گفتند، سید ازو پرسید چه‌چیز مــوافق طبع تست گفت از آن هلیله که توداری، سید مقداری از آن زر بدو فرستاد ــ مراد ازصفرا دراینجا طمع و حرص است

«برویتیم‌نوازی بورز چون عنقا» کناربیت نوشته : که‌زال راپروردسیمرغ، ناصرخسرو : «از کرکس و از قفنس و سیمرغ که عنقاست»

«... سحاء خط امان ازچه می کنی فردا»

۱ــ تصحیح نگارنده : «اسب جنگی‌را»

سحا «مهر نامه» معنی شده‌ودرذیل آن نوشته «بندی که دورنامه می‌پیچیدند و امروز لفافه گویند» .

بهینه چیز که آن کیمیای دولت تست
کیمیای دولت ، خرد

ز چار ارکان برگرد و پنج ارکان جـوی
که هست قائد[1] این پنج ، پنج نوبت لا

پنج‌ارکان ـ پنج‌ارکان اسلام، کلمهٔ طیبه، نماز، روزه، حج، زکوه

پنج نوبت‌لا ـ سلطنت‌لا، نفی‌ازما سوی‌الله ، دردرگاه سلاطین بزرگ پنج نوبت می کوفتند

«چه جعد ساده چه پرخم چوخارج است نوا»
آقای فروزانفر : چه زیر ساز چه‌بربم ...[2]

نوا ـ مطلق آواز و نام یکی‌از دوازده مقام موسیقی

«که طوطی از پی این مرگ شد ز بند رها»
اشاره به‌طوطی که خودرا به‌مردن زد، مولوی[3]

۱ـ تصحیح نگارنده : «فایده زین پنج»

۲ـ تصحیح نگارنده : «چه‌جعد زخمه چه‌ساده چوخارج‌است نوا»

۳ـ از مولوی نام برده اماقول او را نیاورده و ظاهراً منظورش داستان بازرگان و طوطی مثنوی واین اشعار است :

گفت طوطی کو به فعلم پند داد ٭ که رها کن لطف آواز و وداد
زانکه آوازت ترا در بند کرد ٭ خویشتن مرده پی این پند کرد

←

«که پایمرد سران اوست درسرای جزا»

پایمرد- مددکار که درکار کسی مردانه درآید

«ستاره بسمت ستاره، سماع کرد سبا»

ستاره ، ستار (سجادی)[1]

«بکوفت موکب اقبال موکب احرام»

موکب- سواران همراه امیر خود

بر مهان نشوم ور شوم چو خاك مهین

غم گیا[2] نخورم ور خورم به‌کوه گیسا

مهین- درعربی سست و ضعیف و خوار

«گرفته سرشان سرسام و جسمشان ابرص»

ابرص -کسی که براندامش دانه‌های سفید باشد

«دیواز خورش به‌هیضه و جمشید ناشتا»

هیضه ، انطلاق‌البطن

«دلم چونقطه نون است درخط دنیا» همانطورکه نقطهٔ وسط از محیط نون جداست منهم در دایرهٔ دوران از ناکسان دورم

←

خاقانی خود درتحفة‌العراقین گفته :

من مرده به ظاهر از پی جست   چون طوطی کو بمرد وارست

و طوطی که خود رابه‌مردن می‌زند ومی‌رهد پیش‌ازمولوی معروف‌بوده (شرح مثنوی‌شریف تألیف فروزانفر جزو دوم ازدفتر اول ص۵۹۲) .

۱- اشاره به‌تصحیح این‌جانب «ستاربست» (ص ۱۳)

۲- دیوان تصحیح نگارنده «کیا» و دکترمعین نیز «کیا» را معنی کرده (بزرگ) و ممکن است‌درمتن عبدالرسولی «گیا» غلط چاپی باشد .

«مرا کنف کفن است الغیاث از این موطن»

کفن پناهگاه من است یعنی مرگ

«برداشته است بهرفروداشت این‌نوا»

آواز را اوج داد تافرو آید،ازوجود به‌عدم گراید

گر حلهٔ حیات مطرز نگرددت اندیك در نماندت این کسوت از بها

اندیك، بروزن نزدیك کلمهٔ تمنا : «امید است»

مطرز زینت‌داده شده و طراز داده شده

«دارالخلافهٔ پدر است ایرمان سرا» زمین‌دارالخلافه است : اناجعلناکم فی الارض خلیفه

«لاراز لات بازندانی به‌کوی دین»

لات- لات هم‌علامت نفی است درعربی، نظیرآورده، مراد بت است

«رخش ترا برآخور سنگین روزگار»

آخور سنگین، کنایه ازجای بی‌آب و علف

در قمرهٔ زمانه فتادی به دستخون

و امال کعبتین که حریف است بس دغا

قمره ـ قمار ، قمارخانه

حریف‌است ـ حریفی[1] است ن ل

«آن قایل‌امانت درقالب‌بشر»، اناعرضناالامانة ... آسمان بارامانت نتوانست کشید. وآن عامل ارادت . . زیر کلمهٔ«ارادت» نوشته : ارادهٔ حق

۱ــ دیوان تصحیح نگارنده «حریفی است»

«آزاد کردهٔ در او بود عقل و او ...»

اول ماخلق‌الله نوری، اول ماخلق‌الله العقل، پس‌عقل نور محمد است

«او رحمت خداست جهان جدای را» و ما ارسلناك الارحمة للعالمین

ای پنج‌نوبه کوفته در دار ملك لا   لا در چار بالش وحدت‌کشد تو را

چهار بالش، یعنی مسند

حد قدم مپرس که هرگز نیامده است   در کوچهٔ حدوث عماری کبریا

عماری، بفتح و تشدید میم و تخفیف‌آن، آنچه برپشت پیل نهند و نشینند، مجازا به‌محمل شترو کجاوه نیزاطلاق شده .

پیوند دین طلب که مهین[1] دایه تو اوست

روزی که از مشیمهٔ عالـم شوی جدا

مشیمه- پوست رقیق که بربچه وقت ولادت پیچیده می‌باشد ، پردهٔ ششم از هفت‌پردهٔ چشم

حله - به‌کسر نام منزلی درراه مکه و به‌فتح نام موضعی درشام

از حلهٔ حدوث برون شودو منزلی   تا گویدت قریشی وحدت که مرحبا

حاجیان که احرام راکفن می‌پوشیدند قریش به‌استقبال می‌آمدند توهم حلهٔ حدوث رابکن و کفن فنابپوش تاوحدت مانند قریش آفرینت‌گوید دراستقبال

«فتراك عشق‌گیر نه‌دنبال عقل از آنك ...»

فتراك، دوالی که از یمین ویسار اسب‌آویزند به‌جهت بستن شکار

۱- درتصحیح نگارنده «بهین» و «آندم‌که» درمصراع دوم

می‌دان که دل ز روی شناسان آن سر است

مشمارش از غـریب شناسان[1] ایـن سرا

روی‌شناسان ـ سرشناس، معروف

غریب شناسان ـ غریب‌شماران،مولوی: «این‌غریب اشمار رانبود وفا»

آقای فروزانفر «غریب‌شمار» رابا «غرشمار-غـرشمال» ترکی یکی دانند، آقای‌دهخدا: ترکیب‌فارسی به‌معنی کسیکه درعداد غرباست، درتاریخ بیهقی‌چاپ ادیب ص ۱۸۰ (خواجه شماران و اعیان) آمده

«بینی جمال حضرت عین‌الله آن زمان» ذات خدا بعین‌الیقین

عزلت گزین که از سر عزلت شناختند آدم درخلافت و عیسی ره‌سما

آدم مدتی درکره زمین‌تنها بود تاحوا ازدندهٔ چپ‌او خلق‌شد

این دم شنو که حاجت از این دم شود پدید

واین جا طلب که حاجت از ایـن‌جا شود روا

ممکن‌است‌این‌بیت‌بابیت‌قبل[2] لف‌ونشرمشوش‌باشد واین‌دم(این‌نفخه ونفحه) مراددعایی (بیت‌قبل) باشد و مصراع دوم «این‌جا طلب»، یعنی «کرم» بیت‌اول را بطلب ... بقرینهٔ مصراع دوم بیت ۱۱ ص ۱۷ همین‌قصیده «بشنوده ...ـ اجابت» مراداز «دم» دراینجا اجابت است.

۱ـ درتصحیح نگارنده : «غریب شماران» مطابق معنی و شرح

۲ـ بیت‌قبل درچاپ عبدالرسولی این است :

حاجت شود روا چو تقاضا کند کرم

رحمت روان شود چو اجابت شود دعا

و این‌بیت درهیچ نسخه خطی نیست و درتصحیح این‌جانب در حاشیهٔ ۹ ص ۳ آمده است .

بر پنج فرض عمر برافشان و دان که هست

ششروز آفـرینش از ایـن پنج بانوا

پنج فرض- فرایض خمسه، نمازپنجگانه

«توسن دلی ورایض توقول لااله»

رایض- کسیکه اسبان را ریاضت‌آموزد، چابك سوار

بـا سایهٔ رکاب محمد عنان درآر تـا طرقوا زنان تو گردند اصفیا

«طرقوا زنان»راه دهید، یکسوشوید، نقیبان‌عـرب پیش‌امرا «طرقوا‌طرقوا» می گفتند طرقوا زن به‌معنی نقیب و چوبدار

«آدم از او به‌برقع همت سپید روی»

برقع - روپوش زنان

آن باوتا[1] شکن‌که بـه‌تعریف او گرفت

هم قاف و لام رونق و هم کاف و نـون بها

قاف و لام- قل، مراد فرمان به‌اظهار امر

«از آسمان جنیبه بـرون تاخت قدراو» (با اشاره‌به «قدراو») قس، بیت‌بعد مصراع دوم «قدر» یعنی (...کان‌قدر مصطفی است‌علی‌العرش استوی)

جنیبه‌برون تاخت، قس: بیت ۵ صفحهٔ‌بعد یعنی: «روح‌القدس‌خـریطه‌کش اودرآن طریق‌ـروح‌الامین جنیبه براو درآن فضا»

«وزعطرها[2] مسدس عالم شده ملا»

مسدس عالم - عالم شش جهت

۱ــ درتصحیح‌نگارنده ص۴: «آن‌بوت‌شکن»

۲ــ درتصحیح نگارنده ص ۵: «از عطرها»

«لاتعجبوا اشارت کرده به‌مرسلین ـ لاتقنطوا بشارت داده به اتقیا»

لاتعجبوا ، درقرآن نیامده

«سلطان دهر گفت که ای خواجه تا کجا»

سلطان دهر، اضافهٔ تشبیهی(مشبه‌به‌بمشبه) یعنی‌دهرسلطان=روح عالم‌طبیعت که‌پیغمبر داشت از آن‌خارج می‌شد، بیت‌بعد مؤید است .

مستقیم‌ـ فلك‌مستقیم یعنی فلك اطلس «بنوشته هفت‌چرخ ورسیده به‌مستقیم»

رقم‌اول‌ـ قلم‌الهی عقل‌اول رانقش بست «ره رفته تاخط رقم اول ازخطر»

«... مهرش نهاده سورهٔ والنجم اذاهوی»

والنجم اذاهوی ، ماضل صاحبکم وماغوی ، و ماینطق عن‌الهوی ، ان‌هو الا وحی یوحی

چشم‌سرـ اشاره به‌معراج جسمانی «درسورسررسیده و دیده به‌چشم‌سر»

«عقدنظامان سحرا زمن ستاند واسطه» یعنی واسطةالعقد

«دشمن‌اند این ذهن و فطنت را حریفان حسد»

فطنت‌ـ زیرکی و دانائی

ترش و شیرین است مدح و قدح من تا اهل عصر

از عنب می پخته سازند و ز حصرم توتیا

حصرم ـ غوره

(ممکن‌است ایهام به‌دومعنی زمان ودوره ـ فشردن شیرهٔ انگور وغیره) باشد

«ریزه چین‌سفرهٔ رازمنند ازناشتا» خود پرستی شاعر

«مغزشان درسر بیاشوبم که پیل‌انداز صفت»

«پیلنداز صفت» فیل‌سرش بزرگ و عقلش کوچك است

اخوت کفرند یکسر دور ز اخوان‌الصفا[1]

اخوت، جمع اخ ـ برادران

نسل یأجوج‌اند و نطق من چو صور اندر صدا

گویند روز نفخ صور ، سد اسکندر خواهد شکست و یأجوج و مأجوج پراکنده شوند

من سهیلم کآمدم برموت اولاد الزنا

درحاشیه نقل ازشرح نوشته : «گویند اگـرزانیهٔ حامله دراول طلوع سهیل بر آن‌نظر افکند سقط کند یا ولد الزنا دراول طلوع آن ستاره نظر کند هلاك شود و حاشیهٔ دکتر معین ایـن است قس : ولدالزناست حاسد منم آنکه اختر مـن ولدالزناکش آمد چوستارهٔ یمانی»[2]

خوانمش خاقانی اما ازمیان افتاده قا

به‌عقیدهٔ آقای فروزانفر «خانی» به‌معنی چشمه مراد است، یعنی‌دریانیستی و چشمه بی، رك : خانی دربرهان چاپ من

چنین دجال فعل این دیرمینا

دجال، دجل یدجل دجلا، کذب دجال، آب طـلا، وجه تسمیهٔ دجال اینکه خلاف باطن خودآشکار کند (المنجد)

مینا،اوستایی وآشوری دانسته‌اند، بارتولد Minaw به‌معنی جواهرگردن، آرایش گردن، آبگینه، آبگینهٔ الوان

۱ــ درتصحیح نگارنده وجود ندارد

۲ــ شعراز نظامی است (رك تعلیقات نگارنده بردیوان ص ۹۷۷)

من‌همی درهند معنی راست همچون آدمم

آدم درهند (سراندیب) به جهان وارد شد

پوستشان ازسر برون آرم که مارند ازلقا

درسجادی مثل حاشیه آمده (یعنی: که پیس‌اند ازلقا)[1]

مرا دارد مسلسل راهب آسا

برخی ازمطرانها بردست و پای خود سلسله می‌بستند عبادت‌را

تنم چون رشتهٔ مـریم دوتایست　　　　دلم چون سوزن عیسی است یکتا

سوزن عیسی ، گویند چـون عیسی بـه آسمان میرفت در دامن او سوزنی بود لذا ازآسمان چهارم‌بالاتر نتوانست برود وآن کنایه ازاندکی ازتعلقات‌دنیوی است. رشته، بند ـ قید

«لباس راهبان پوشیده روزم» روزم سیاه شده

به‌من نامشفق‌اند آباءِ علوی

آباءِ علوی، کنایه ازنه‌فلك، یاهفت سیاره

چه راحت مرغ عیسی رازعیسی　　　　که همسایه است باخورشید عذرا

عذراءِ مؤنث اعذر، ـ یاعذرا : باکره

مرغ عیسی‌ـ مرغ عیسی و مرغ مسیح، خفاش، زیـرا عیسی صورت مرغی ساخته نفس دراو دمید زنده‌شد ، لیکن مقعدش فراموش ساخته بودند بزودی مرد، سپس حق‌تعالی به‌همان صورت مرغی پیدا آورد.

چرا عیسی طبیب‌مرغ خود نیست　　　　کـه اکمه را تـواند کـرد بینا

«که بر پاکی مادر هست گویا» یاأخت هرون ماکان ابوك‌امرأ سوء وماکانت

۱ـ ص ۱۸ دیوان تصحیح نگارنده

امك‌بغیا (ای‌خواهر هرون پدرت مردبدی نبود مادرت هم‌زناکار نبود) فاشارت‌الیه قالوا کیف‌نکلم من‌کان‌فی‌المهد صبیا ، قال انی‌عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی‌نبیا (سورهٔ مریم)

اکمه، کور مادرزاد

ابرءی‌الاکمة والابرص:شفاخواهم دادکور مادرزاد وپیس‌را (سورهٔعمران آیهٔ ۴۲ قول‌عیسی) عیسی که‌کور مادرزاد رابینا می‌کند چراشب‌کور راازکوری نجات نمی‌دهد .

چو قندیلم برآویزند و سوزند

قندیل، معرب ازیونانی (ژابا) لاتینی **Candela**

رشتهٔ مریم، مروی است‌که رشتهٔ حضرت مریم چنان‌باریك بودی‌که بدون تاکردن بافته‌نمی‌شد (از شرح خاقانی-غیاث اللغات)

گر آن کیخسرو ایران و تور است	چرا بیژن شد اندر[1] چاه یلدا
چه راحت مرغ عیسی راز عیسی	که همسایه است با خورشید عذرا

به‌عقیدهٔ‌آقای فروزانفر به‌استناد نسخه‌ای بیت «چه‌راحت...» مقدم است[2] و بیت‌اول جنین‌است :

گر آن کیخسرو ایوان نور است	چرا بیژن شد این در چاه یلدا

مراد از «آن» عیسی و از «این» مرغ عیسی است‌که در شب بیرون آید (خفاش)

۱- دیوان تصحیح نگارنده ص ۲۴ : «چرا بیژن شد این در چاه یلدا»

۲- درتصحیح نگارنده نیز اینطور است (ص ۲۴)

سخن بربکر طبع من گواه است   چو بـر اعجاز مریم نخل خـرما

فأ جاء المخاض الی جذع النخلة، قالت یالیتنی مت قبل هذا و کنت نسیا منسیا، فنادیها من تحتها الا تحزنی قدجعل ربك تحتك سریا (جوی آب) وهزی الیك بجذع النخلة یتساقط علیك رطباجنیا (بجنبان به‌سوی خود خرمای تروتازه) (سورهٔ ۱۹ مریم)

علی‌الله از بد دوران علی‌الله

علی‌الله ـ شور، غوغا، فریاد

نه از عباسیان خواهم معونت

معونت، عون، مساعده (المنجد)

مرا چه ابن یامین چه یهودا

ابن یامین ، بایوسف از یك پدر و مادر بود

یهودا ـ ازفرزندان ارشدیعقوب که درتوطئه ضدیوسف دخالت تمام داشت

چو یوسف نیست کز قحطم رهاند

خود را به‌یعقوب تشبیه کرده

شوم برگردم از اسلام حاشا

حاشا ـ کلمهٔ استثنا در آنچه مستثنی رااز مشارکت مستثنی منه درحکمش منزه می‌سازد (ضربت القوم حاشازیداً) درفارسی : هرگز، مبادا، دوربادا

جمار وسعی ولبیك ومصلی[1]

دراصطلاح حج، خروج از درب محاذی حجرالاسود وصعود برتپهٔ صفا و

۱ـ مصراع اول «پس از میقات حج وطوف کعبه» و در تصحیح نگارنده ص ۲۷ : «پس از میقات و حرم و طوف کعبا»

روی‌آوردن به‌رکن عراقی ... ازصفا باید شروع به‌دویدن کنند تامروه (تپهٔ دیگر) هفت بار

لبیک ، البابا بـك البابا (اقامت برطاعت تـو پس از طاعت و اجابت پس اجابت) پس‌از احرام محرمان لبیک گویند .

مصلی‌ـ جای‌نماز، نماز گزاردن، دراینجا مراد مقامی است که ابراهیم آنجا نماز گزارده :

«واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی»

اعتکاف ـ درنگ کردن درجایی و مجاور شدن (برای ریاضت وغیره)

میقات‌ـ وقت‌کار، میعاد‌ـ آنجا که حاجیان احرام بندند

جمار ـ اشاره به‌رمی‌الجمار حاجیان، یعنی‌انداختن سنگریزه (جمع‌جمر)

پس از چندین چله درعهد سی‌سال　　شوم پنجاهه گیرم آشکارا

پنجاهه، خمسین

مرا چه ارسلان سلطان چه بغرا

ارسلان ازنبایرملکشاه سلجوقی وبغرا ازفرزندان اوست دربارهٔ این‌مصراع حاشیهٔ مـرحوم معین‌این است : «به‌عقیدهٔ آقای فروزانفراین شرح اشتباه است، ارسلان خان وبغراتکین ازفرزندان قدرخان، خان ترکستان ازآل افراسیاب است که‌خاقانی بازازآنها یادکرده ولی‌درسلاجقه جزآلب ارسلان وارسلان کسی‌بدین نامها نبوده، والب‌ارسلان راهم ارسلان نگفته‌اند ولی باید دانست که ارسلان شاه سلجوقی وجود داشته .

گریزم بر در دیر سکوبا

سکوبا، باید دانست که سکوبا همان episcopos (Scope فرانسه) است

که معرب آن اسقف و به‌معنی مطلق کشیش است فردوسی درپاسخ نامهٔ خسرو به‌قیصر راجع به‌فرستادن دار مسیح گوید :

ز موبد گمان بد که ترسا شدم   گر از بهر مریم سکوبا شدم

یهودا ـ و نیز یهودا از کبار تلامذهٔ مسیح بود (روضة‌المناظر)

بگردانم ز بیت‌الله قبله   به‌بیت‌المقدس و محراب اقصی

اقصی- مسجداقصی، مسجد جامع بزرگی‌است دربیت المقدس که مسلمانان بدان توجه دارند

بجای صدرهٔ خارا چو بطریق   پلاسی پوشم اندر سنگ خارا

صدره- سینه‌پوش و پیراهن نیم‌تنه (عربی است)

خارا ، ابریشم

به‌یك لقط آن سه‌خوان را ازچه‌شك   به‌صحرای یقیین آرم همانا

سه‌خوان، یعنی سه‌خواننده، قائل به‌تثلیث چنانچه دو گو یعنی ثنوی

کنم آیین مطران را مطرا

مطران، مؤلف روضة المناظر از قول ابن‌سعید المغربی گوید (ص ۱۰۳) المطران قاضی‌نصاری‌را گویند،

از Metropolite (یونانی Metropolis)عنوانی از کلیسای رومی بین بطریرك وارشوك

بطریق، مؤلف روضة‌المناظر، به‌نقل از ابن‌سعید مغربی گوید (ص ۱۰۳) البطارقة النصاری بمنزلةالائمة اصحاب المذاهب عندنا.

در بقراطیانم جا و ملجا

بغراتیان، نام پادشاهان تفلیس، کتاب‌نظر به‌نام (بقراط) طبیب یونانی به‌غلط

چنین نوشته‌اند[1] (ازافادات آقای قزوینی)

ملجا، اسم‌مکان ازلجأیلجأ لجأولجوء... الی‌الحصن وغیره: لاذالیه‌واعتصم‌به

چو آن عودالصلیب[2] اندر بر طفل صلیب آویزم اندر خلق عمدا

فاوانیا Paeonia officialis دارای مقطع‌هایی است به‌شکل صلیب و نصاری معتقد بودند که خطوط صلیب شکل آن وقتی که عیسی‌را برصلیب کردند پیدا شد، بیرونی آنرا رد می‌کند، مؤلف‌الابنیه مانند خاقانی گوید که پاره‌هایی از آن‌را برگردن کودکان که‌صرع می‌یافتند، می‌آویختند (مینورسکی) درحاشیه‌صفحه بااشاره به‌شرح عودالصلیب نوشته است: «به‌هنگام دندان درآوردن کودك چون مکیدن‌آب دهان برای اومضر است لذا چوب خامی رابه‌نام عودالصلیب بگردنش آویزند تابمکد ... باید دانست که عیدالصلیب، ازاعیاد مشهور نصاری است (رك روضةالمناظر حاشیهٔ مروج‌الذهب چاپ مصر ص ۱۰۶)

دبیرستان نهم درهیکل روم

هیکل روم، کلیسای ایاصوفیه (سنت صوفیه-مینورسکی)

کنم در پیش طرسیقوس[3] اعظم ز روح القدس و ابن واب‌مجارا

طرسیقوس-پتریکوس، (پتریقوس) Grand Pere (دهخدا) پطریقوس به‌املاء متن‌نزدیکتر است (م . م) و حاشیهٔ دیگر: تحریف گونه‌ای ازاسطرطیقوس (Strategos) که به‌صورت (اصریتقوس) درآمده باشد (مینورسکی) واین‌لغت‌به

۱- دربارهٔ بقراطیان به‌تعلیقات دیوان تصحیح نگارنده ص۹۸۳ رجوع شود

۲- دربارهٔ عودالصلیب رك تعلیقات دیوان ص۹۸۴

۳- درتصحیح نگارنده«کنم پیش تورسیقوس اعظم» وراجع به او درتعلیقات دیوان ص ۹۸۵ نقل‌از مینورسکی شده (ترجمهٔ شرح قصیدهٔ مسیحیت ازدکتر زرین‌کوب)

معنی‌فرمانده و رئیس است .

طرسیقوس اعظم، ولی Tiátrikés دریونانی به‌معنی پدری، ارثیه، قانون پدران‌است، بیشتر محتمل است که تثلیث رابرای او که‌شکی دردل دارد و نمیداند تثلیث چگونه قایل است، حل کنم، ابیات بعدی مؤید این‌معنی است .

مجارا (مجاراة) ، اتفاق درامری و موافقت[1]

روم ناقوس بوسم زین تحکم شوم ز نـار بندم زیـن تعـدا

ناقوس، ازآرامی (ناقوشا) به‌معنی آوادار، ابتدا چوب بود و بعد به‌آلتی فلزی که هنگام نماز می‌کوبیدند، اطلاق شد

زنار،یونانی‌جدید، Zonarin ازیونانی‌قدیم Zonarion به‌معنی کمربند و منطقه (رك، برهان)

من وناجر مکی و دیر مخران

ناجرمکی، Nacornag-evi مقر تابستانی پادشاهان بقـراطیه درقرن ۱۲ نزدیك Cori (مولد استالین)

مخران Makhran در اصل Mukhnar به‌معنی بلوطزار، بیشهٔ بلوط، ناحیه‌ای است میان دوشعبه از رودکور

کنم تفسیر سریانی زانجیل

سریانی، منسوب به‌سورستان (عـراق و شام) قوم سامی نـژادی که با قوم آرامی خویشاوندند

۲ـ باهم‌رفتن، باهم برابری‌کردن ، بایکدیگر سخن‌گفتن (فرهنگ معین ـ بانقل‌بیت متن‌ازتصحیح نگارنده، ذیل مجاراکردن)

کنم آیین مطران را مطرا

مطرا ، تازه کرده شده ، مصفی

بدل سازم بەزنا رو به برنس

ردا، آنچه ازلباس درروی جامه‌ها پوشند مانند عبا

مرا اسقف محقق‌تر شناسد ز یعقوب و ز نسطور وز ملکا

یعقوب، Jacobe یا Jaeques Bradee کشیش آنطاکیه درقرن ششم، فرقهٔ یعقوبیه که قایل به‌طبیعت واحد درعیسی هستند بدو منسوبند .

نسطور Nestorius از اهالی سوریه، کشیش قسطنطنیه (قرن ۵ میلادی) وی توسط شورایی محکوم و مرتد شناخته شد

ملکائیه کسانی که قایل به‌مذهب رسمی پادشاه هستند نه‌مراد صاحب مذهب ترسایان، خاقانی به عقیدهٔ محققین درترادف آن با یعقوب و نسطور اشتباه کرده (فروزانفر)

روضةالمناظر (ص۱۰۲ و ۱۰۳) مینویسد: «نصاری به ۷۲ فرقه منقسم شدند، مهمترین آنها سه‌است : الملکائیه، النسطوریه، الیعقوبیه. ملکائیه، اصحاب ملکان که درروم ظهورکرد و برآنجا مسلط شد، میباشند وتثلیث‌را تصریح کنند و گویند که مسیح ناسوت کلی قدیم من‌قدم‌است و گویند صلب وقتل برناسوت ولاهوت‌هردو واقع شده و اطلاق ابوت و بنوت برخدا و مسیح می‌کنند، اما نسطوریه اصحاب نسطورس‌اند و ایشان درمیان نصاری به منزلهٔ معتزله در میان اسلامیانند و قائل‌اند به‌اشراق نه‌به‌امتزاج واینکه‌قتل وصلب فقطبرناسوت واقع شده، یعقوبیه اصحاب یعقوب‌البردعانی راهب قسطنطنیه‌اندکه قائل‌اند به‌اینکه (کلمه) منقلب به‌لحم‌ودم شد پس‌عیسی مسیح خداگردید، ابن حزم گفته که ایشان قائل‌اندکه مسیح خود

خداست که کشته شد و بردار رفت و جهان سه‌روز بدون مدبر بماند .»

کشیشان را کشش بینی و کوشش　　　　به تعلیم چو من قسیس دانا

مؤلف روضةالمناظر ازقول ابن‌سعید المغربی (ص ۱۰۳) گوید : القسیس مقری نصاری را گویند

اسقف، مؤلف روضةالمناظر از قول ابـن‌سعیدالمغربی گویـد (ص ۱۰۳) الأساقفه المفتون ، یعنی اسقف‌ها مفتیان دین مسیح‌اند .

ز سرگین خر عیسی ببندم　　　　رعاف جاثلیق ناتوانا

جاثلیق- مؤلف روضةالمناظر به‌نقل ازابن‌سعید گـوید (ص ۱۰۳) الجاثلیق امام‌الصلاة کالخطیب عندنا Katolikos

«به‌قسطنطین برند از نوك کلکم» روضةالمناظر (ص۱۰۷) اهالی روم بردین صابئان بودند تاقسطنطین نصرانی شد و ایشان رابه‌دین نصاری درآورد .

مرا دانند فیلاقوس والا

فیلاقوس، Julius Philippus ملقب به‌عرب که روایات و سنن‌نصاری اورانخستین‌امپراطورمسیحی حتی‌قبل‌از قسطنطین‌دانسته‌اند. ظاهراً شاعرمی‌خواهد بگوید چگونه یکی‌ازقدماء غیرنصاری باقبول دین‌به‌ذروهٔ قبول وصول یافته است.

سه اقنوم و سه قرقف را به‌برهان　　　　بگـویم مختصر شرح موفـا

قرقف[1] یافرقف راشارحان ایران «کتابی از نصاری» دانسته‌اند، معنی کلمهٔ

۱- درتصحیح نگارنده مطابن نسخ قدیمی : «سه‌اقنوم و سه‌فرقت رابه‌برهان» است و درتعلیقات ص ۹۸۷ نظریهٔ مینورسکی ذکر شده واگر «سه‌فرقت» رابپذیریم اشارهٔ به‌سه فرقهٔ مسیحی است و شروح راجع‌به «سه‌قرقف» یا «سه‌فرقف» زائد است

«قرقف»: به‌فتح درعربی(آب‌سرد ومرغ کوچك) وقرقف‌به‌ضم همان‌مرغ کوچك، مناسب نیست ، ظاهرا تحریف Perikopy که‌آباء کلیسا آنـرا به‌معنی «متن کتاب‌مقدس و نوشته» به‌کارمی‌برده‌اند ومراد ازسه قرقف، عبارات ۶ و ۷ و ۸ رسالهٔ نخستین قدیس‌یوحناست (مینورسکی)

چه بود آن نفخ روح و غسل و روزه   که مریم عور بود و روح تنها

روایتی درحبیب‌السیر وروضة‌الصفا هست که‌مریم لخت بود و مشغول غسل که‌روح براو تجلی کرد .

اقنوم، از آرامی «قنوما»

چگونه کرد شخص عازر احیا

عازر ، Lazarus

به‌قسطنطین برند ازنوك کلکم   حنوط و غالیه موتی و احیا

غالیه، اخلاط من الطیب (المنجد)

موتی، جمع میت ، مرده

«به‌دست و آستین باد مجرا» باد[1] مسیح کنایه از دم مسیح که اموات رااحیا کند .

به‌بیت‌المقدس واقصی و صخره   بـه تقدیسات انصار و شلیخا

صخره، سنگ مقدس دربیت‌المقدس، آنرا ناف و مرکز عالم می‌دانستند.

بـه قسطاسی بسنجم راز موید   که جو سنگش بود قسطای لوقا

قسطا، قسطابن لوقای بعلبکی از مترجمین ریاضی قـرن سوم هجری است

---

۱ ـ از «باد» دراین‌جا نفخ‌روح مراد است که درآستین‌مریم دمیده شد .

(فروزانفر) ولی باید دانست که لوقا از اصحاب مسیح شمرده شده که در اسکندریه بخشی از انجیل را به یونانی نگاشت (رك روضة المناظر ص ۱۰۶) قسطاس، ترازو

جو سنگ، سنگ کوچك

النصاری ، جمع ناصری و آن منسوب است به ناصره که عیسی چون در ۱۲ سالگی به شام بر گشت در شهر ناصره فرود آمد به معیت یحیی و تا سی سالگی در آنجا بود تا بد ووحی رسید و از این رو مسیحیان را نصاری گویند (روضة المناظر ص ۴۰)

شلیخا، درسریانی به معنی رسول و حواری است ، درعربی سلیح، (مینورسکی)

اقصی، گمان می‌رود مسجد فعلی نباشد بلکه منظور مسجدی بوده است در جای معبد قدیمی سلیمان (مینورسکی)

به انجیل و حواری و مسیحا

حواری، حواریون پیروان جدی مسیح و عدهٔ آنان ۱۲ بود :

۱- شمعون الصفا

۲- شمعون القنافی

۳- یعقوب بن زبدی

۴- یعقوب بن حلفا

۵- قولبین

۶- مارفوس

۷- اندراوس

۸- تمریلا

۹- یوحنا

۱۰- لوقا

۱۱- توما

۱۲- متی

به مهد راستین و حامل بکر

حامل بکر، یعنی حاملهٔ بکر = مریم

که آهنگ پدر دارم به بالا

این مصراع را شیخ شبستری در گلشن‌راز تضمین فرموده :

از آن گفته است عیسی گاه اسری | که آهنگ پدر دارم به بالا
توهم جان پدر سوی پدر شو | بدر رفتند همراهان بدر شو

(شرح گلشن راز لاهیجی ص ۵۴)

یمین عیسی و فخرالحواری

فخرالحواری- حواری، ناصح، ناصر (ناصرانبیا) المنجد

وزیر بد چه آموزد به دارا

مهیارو جانو سیار دووزیر داراکه او راکشتند (مینورسکی)

بگویم کان چه زند است و چه آتش | کزو پازند و زند آمد مسمی

پازند وزند، چیزی که بر آتش زنه‌زنندازآن‌آتش برآید، آهنی که‌برسنگ چخماق زنند تا آتش بجهد

چه اخگر ماند از آن آتش که وقتی | خلیل‌اله در او افتاد در وا

کمان گر وهه گیران ندارد آن مهره | که چار مرغ خلیل‌اندر آورد زهوا

(خاقانی)

بباغ تازه کن آیین دین زردشتی | کنون که لاله برافروخت آتش نمرود

(حافظ)

بنام قیصران سازم تصانیف   به ازارتنگ چین وتنگلوشا

تنگلوشا، کتابی تألیف Teucros یونانی (نیمهٔ دوم قرن اول میلادی) بیونانی نوشته درعهدانوشیروان به‌پهلوی ترجمه وبعد به‌عربی نقل شده درصور کواکب.

به تثلیث بروج و ماه و انجم   به تربیع و به تسدیس ثلاثا

تربیع- میان قمر و ستارهٔ دیگر تفاوت چهار برج یاده برج باشد مثلا اگر قمردرحمل‌بود وزهره درسرطان یاقمر درجوزا وزهره درحوت دلیل‌دشمنی است فاصله ۹۰ درجه

تسدیس، یعنی $\frac{۱}{۴}$ حصهٔ فلك میان دوستاره تفاوت سه برج باشد چنانکه قمر درحمل ومشتری درجوزا دلیل نیم‌دوستی است فاصله ۶۰ درجه

تثلیث- میان‌قمرباسعدین بفاصلهٔ پنج برج یانه‌برج، چنانکه قمردرحمل باشد و مشتری دراسدیامشتری درقوس و این‌نظر تمام دوستی باشد وستارهٔ سعدناظر و خادم باشد قمررا، میان قمر و سعد ۱۲۰ درجه فاصله

به‌ماه تیر کانگه بود نیسان

ماه‌تیر درآن موقع بانیسان رومی موافق بود.

به‌عیدالهیکل وصوم العذارا

صوم‌العذارا روزهٔ مسیحیان شامل: صوم‌السلیخین و صوم‌ سوی و صوم العذاری‌است وآن‌سه‌روز است و اولش دوشنبه می‌باشد (روضةالمناظر ص۱۰۶) اماصوم‌کبیر مسیحیان ۴۹ روزاست، اول‌آن‌دوشنبه است‌که نزدیك‌تر باشد به‌روز دوم شباط تاروزدوم‌آذار (ررضةالمناظر ص۱۰۴) صوم‌العذرای دوشنبه بعدازعید

تجلی Epiphanie آغاز می‌شود، سه‌روز طول می کشد .

به خمسین و به‌ذبح و لیله الفطر

ذبح، بدون‌شك صحیح آن دنح[1] است رك رسالهٔ تحلیل همین‌قصیده = عید ظهور یاعید تجلی Epiphanie (۶ ژانویه ـ مینورسکی)

خمسین = بنطیقسطی

لیلةالفطر، لیلهٔعید قیامت است ازدوشنبه آغـاز و به‌شب یکشنبه(فطر) ختم می کنند (مینورسکی)

به‌یوحنا و شماس و بحیرا

بحیرا که حضرت‌محمداورا درشام ملاقات کرد = سرجیوس (مینورسکی)

سزدگر عیسی اندر بیت[2] معمور کند تسبیح از این ابیات غـرا

غرا، هرچیز سفید روشن، ازمصدر غره و غراره، صاحب حسن و سفیدی شدن .

بیت‌معمور، مسجدی است بر آسمان چهارم اززمرد یایاقوت، درست برابر بام کعبه

هم‌دراو افعی گوزن‌آسا شده تریاق‌دار

نوعی ازپازهر رااز گوزن و بز کوهی گیرند

سعد ذابح سر بریدی هر شکاری را کـه شاه

سوی او محور ز خط استوا کردی رها

۱ـ رك دیوان تصحیح نگارنده ص ۲۸ وتعلیقات ص ۹۱۹ که «دنح» ضبط شده و درست‌است

۲ـ درتصحیح نگارنده : «سزدگر راهب‌اندر دیر هرقل»

سعدذابح، منزل بیست‌ودوم ازمنازل قمربه‌شکل دوستاره به‌فاصلهٔ یك‌ذراع مجاوریکی ازآنها ستاره‌ای است خردکه گویا آنرا می‌خواهد ذبح کند

بل که رضوان زین پس از میم منوچهر ملك

یـارهٔ حـوران کند گـرشاه را بیند رضا

یاره، آرایش ساعد

گر سما چون میم نام او نبودی از نخست

یعنی مدور

پیش‌از آن کز هم برفتی هفت اندام زمین

هفت‌اندام ـظاهراً: سر، سینه، پشت، دست راست وچپ، پای‌راست. پای چپ، باطناً: دماغ، دل، جگر، سپرز، شش، زهره، معده

زیر دست آورده مصری مار و هندی اژدها

مصری مار، مراد ازمار مصری خامه است، خود فرماید:

صریر خامهٔ مصری میانه توقیع　　　　صهیل ابرش تازی میانهٔ هیجا

وز فلك آورد در وی گاو و ماهی و صدف

صدف، قطب و صدف چرخ سه ستاره است به‌شکل مثلث دردور قطب، گاو فلك‌ثور است که دررودگاو دریایی شد،ماهی فلك حوت است که دررودماهی شد و سه‌ستارهٔ نامبرده صدف شد

بود در احکام خسرو کز پی سی[1] و دو سال

خسف آب و باد خواهد بود در اقلیم ما

۱ــ تصحیح نگارنده: «از پی سی کم دوسال» و رك به‌تعلیقات دیوان ص۹۷۸

اشاره به‌پیش‌بینی منجمین که در[1] ۵۳۲ زلزلهٔ سخت خواهد شد و انوری‌هم پیش‌بینی کرده بود

خسف، درزمین فروشدن، گرفتن ماه

شاه‌بند با قلانی بست یابند قبا

یعنی‌بهمان آسانی که بند قبا را ببندند

نجم سفلی چون شود شرقی ندارد بس ضیاء

هرستاره که درارتفاع کم باشد و درمشرق هم‌باشد نورش کم است.

ای ربیع فضل و از تو گشت آدم را شرف

ربیع فضل ، وزیر هارون

درخت خرما از موم ساختن سهل است

مراد نخلبندی است

قائلان عهد را گو هکذا والا فلا

اگر شعر گویید چنین گویید

و درحاشیهٔ این‌بیت مرحوم عبدالرسولی نوشته‌است: «اشاره به‌این‌مصراع است: «هکذاهکذاوالافلالا» و دکترمعین درحاشیه نوشته: این‌مصراع ازمتنبی‌است ومصراع پیش: «ذی‌المعالی فلیعل لمن تعالی[2]»

مرا به‌طنز چو خورشید خواندآن جوزا

مراد جبار است که حمایل دارد و قدما اورا بادوپیکر یکنام داده‌اند

۱ـ «۵۳۲» اشتباه و «۵۸۲» درست‌است که‌قران معروف‌باشد. تعلیقات صفحه ۸۷۹

۲ـ دیوان متنبی چاپ ملک‌الکتاب‌شیرازی ص ۱۶۹ : «ذی‌المعالی فیعلون‌من‌تعالی»

کمان گروهۀ گبران ندارد آن مهره

که چار مرغ خلیل اندر آورد ز هوا

کمان گروهه، کمانی که در آن گلولۀ گل می گذاشتند نظیر سنگ انداز کنونی. چارمرغ خلیل درقرآن هم‌ذکرشده دراین‌جا اشاره به‌چهارعنصر است: مرادآنکه دین‌زردشتی که مردم اورا باخلیل یکی‌دانندآن قابلیت راندارد که عناصررا مسخر سازد فقط دین‌محمدی را این قابلیت است

که‌خود زبان زبانی به حبسگاه جحیم

زبانی، جمع‌زبنی موکلان دوزخ، فارسیان مفرد آورند مانند : حور

هنگام صبوح موکب صبح هنگامه دریده اختران را

هنگامه‌ـ‌مجمع، وقت، عرصه

دریاکش از آن چمانۀ زر

چمانه، کدوی منقش به‌صورت پیاله شراب

دستارچه بین ز برگ شمشاد طوق غبب سمن بران را

غبب، گوشت آویخته زیر گلو، که طوق گلو نیز گویند، ازلوازم حسن است

می در ده و مهره نه بـه تعجیل ایـن ششدرۀ ستمگـران را

ششدرۀ ستمگران، کنایه از شش‌جهت، به‌معنی محل‌هـلاك ، مراد از مهره، جام‌شراب‌است می بده وبه‌سرعت‌جام‌ببخش‌زیرا اهل‌این عالم‌شش جهت‌ستمگرند و وقت برای ماباقی نمی گذارند

وز در دری نثار ساز است شاهنشه صاحب القـران را

دربضم، عربی،ستارۀ روشن. دردری، مراد شعر

در گردن صفدران خزران افـکند کمند خیزران را

صفدران، ازهم درنده صف‌لشکر

خزران، از ولایات قریب ترکستان ـ نیز نام شروان

خیزران، نام درخت

در دی و سفال مفلسان ر است   صافی و صدف توانگران را

دردی سفال و صافی صدف، اصح[1] است

خاك در توبه عرض مصحف   جای قسم است داوران را

بعرض مصحف، درعرض، هم‌عرض قرآن، به‌کسرهم می‌شود خواند یعنی به‌آبروی قرآن

دایه شده بر قریش و برمك   صدق و کرم تو جعفران را

قریش درضیافت مشهور عربند، جعفر برمکی و جعفرصادق به‌قرینهٔ صدق، باز دردیوان ازآن دو یادکرده

«فتح دربند شابران را» دربند و شابران[2] درست است

«بزان[3] انجم» بز کنایه ازحمل، جدی

تیغ تو مزوری عجب ساخت   بیماری آن مزوران را

مزوران، حیله‌گران

پیکان شهاب رنگک چون‌آب

از آب بهتراست یعنی‌آبداده و نیز مانند آب درصفا و روشنایی

در زهرهٔ روس رانده ز هر آب

۱ـ امادرنسخ قدیمی مطابق متن است

۲ـ درتصحیح این جانب همینطور است (ص ۳۲)

۳ـ درتصحیح این‌جانب ص ۳۳ «نران‌انجم» مطابق همهٔ‌نسخ خطی و «بزان‌انجم» درست نیست

زهراب، آب‌سمی

اوداج بریده منکران را

اوداج، جمع وداج بکسر، رگهای گردن

بس دوخته سگ زنت چو سوزن در زهره جگر مبتران را

مبتران–مبتر،دم‌بریده، بی‌فرزند (دشمن)

اقبال تو نجده یاوران را

نجده، باعث دلیری

در جنت مجلست چراگاه آهو حرکات احوران را

احور، سفیدپوستی که سیاهی چشم او به‌غایت باشد

بزمت فلك و سرات منزل ماهان ستاره زیوران را

ماهان–خوبان، ستاره، شمشهٔ قبه‌های رنگین بر سقوف منازل، دراین‌جا به معنی کوکب است

ناصرالدین ابراهیم مرشد خاقانی بود (به‌مناسب قصیده‌ای درمدح او)

خیز که استاده‌اند راهروان ازل

راهروان ازل، مراد عقل یاعشق است که اول ماخلق‌الله‌اند

«برسر راهی که نیست تاابدش منتهی» راه فنا فی‌الله است

از سرطاق فلك تا بحد استوا

استوا، مراد استوای حقیقی است زیرا عارف باید معتدل باشد درهمه چیز چنانکه گویند پیمبرسایه نداشت یعنی به‌هیچ‌چیز متمایل نبود بلکه درهمه معتدل بود.

روبه صفت باز گرد بردراصحاب ما

خصایل که درذات ممدوح باشد

صد لطف از کردگار وز لب تو یك سخن

لطف - به‌دوزبر احسان، هدیه

گاه بدزدیم چشم از تو ز بیم رقیب

رقیب، مراقب، دشمن

لعل تو طرف زر است بر کمر آفتاب

طرف - بند زر و نقره که بر کمر بندند

پیر مجسم نهاد زشت شبانگه لقا

نهادش جسمانی‌است، زشت شبانکه لقا یعنی ظلمانی-گویا نسخه‌اش چنین نباشد - آقای فروزانفر چنین تصحیح کرده‌اند: «پیرمنور نهاد[1]»

طلق‌روان است آب بی عمل امتحان

طلق، نوعی ازسنگ سفید وبراق که آنرا ابرق‌گویند، اکسیر اعظم

شاخ شکوفه فشان سنقر کانند خرد

سنقر، پـرندهٔ شکاری مانند باز

بر لبم آورده جان باکه گزارم عنا

گزارم عنا - شرح غم دهم

خشنك نفطی نهاد بر سرچینی قبا

خشنك‌نفطی (نبطی، ظ)، ونفطی یعنی‌مثل نفط سیاه‌زیرا پایین‌لاله سیاه‌است

خستهٔ هرنا حفاظ، بستهٔ هرنا سزا

۱ـ تصحیح‌اینجانب (دیوان‌ص ۳۶) : «پیرتجشم‌نهاد» مطابق نسخه‌های کهن

حفاظ، حمیت

خود به‌ولوغ[1] سگی بحر نگردد نجس

ولوغ، دهن‌آب‌زدن سگ برای خوردن

رود رباب من است رودهٔ اهل ریا

رود رباب، رود تار

رد شدهٔ عالمم قلب همه دستها

قلب ـ گردیده، ناسره

شهر بد اندیش باد خاصه شبستان او

موقع خسف عظیم ، موضع مرگ فجا

شبستان، خانه‌ای که شبها درآن باشند

خسف، فرورفتن و سقوط

بحرمنسرح[2]، اجزاء منسرح از اصل مستفعلن مفعولات «چهار بـار» مفتعلن فاعلات آید، انسراح شعر ، واکرده شدن موی و فروهشته‌گردیدن و نیزانسراح، به‌پشت خوابیدن و پایها راازهم باز گشاده کردن، و برهنه وعریان ماندن (المنجد) (ناظم الاطباء)

زد نفس سر بمهر صبح ملمع نقاب

خیمهٔ روحانیان گشت معنبر طناب

ملمع، روشن و درخشان شده، رنگارنگ

خیمهٔ روحانیان، خیمهٔ دهر که آسمان باشد (برهان)

۱ـ دیوان تصحیح نگارنده ص ۳۸ مطابق همهٔ نسخ خطی : «خود به‌حضور سگی»

۲ـ این‌شرح به‌مناسبت وزن قصیدهٔ منطق‌الطیر داده شده

«خیمه‌روحانیان گشت‌معنبرطناب»روی کلمهٔ«گشت» نوشته: (کرد—سجادی) واشاره به‌تصحیح این‌جانب دراین‌مورد است[1].

صبح فنك پوش را ابر زره در قبا

برد کلاه زرش قند ز شب را ز تاب

فنك، نام نوعی روباه، جانـوری باشد بسیار مـوی که از پوستش پوستین سازند و بعضی گویند نوعی از پوست باشد که آن از سنجاب گرم‌تر و از سمور سردتر است (برهان)

قند ز شب، قند ز نام جانوری است شبیه به‌روباه که از پوست آن سلاطین کلاه و پوستین سازند و قند زشب سیاهی شب‌را گویند (برهان)

صبح برآمد زکوه چون مه نخشب ز چاه

مه‌نخشب، ماهی که هاشم بن‌حکیم بن‌عطا معروف به‌مقنع (مقتول به ۱۷۶ قمری) ساخته و ازچاهی بیرون می‌آورد و آنرا «ماه کش» و«ماه مقنع» نیز گویند

ماه برآمد به صبح چون دم ماهی ز آب

تربیع به‌شکل حلقه، به‌دلیل بیت‌بعد

کرده چو اعرابیان بر درکعبه مآب

مآب (مص) بازگشتن ، بازگشت (اسم مکان) مرجع

شب عربی‌وار بود بسته‌نقابی بنفش

روی «بسته نقابی بنفش» نوشته : (نقاب—سجادی)[2]

ز آخور سنگین طلب توشهٔ یوم‌الحساب

۱— دیوان تصحیح نگارنده ص ۴۱ : «کرد معنبر طناب»

۲— دیوان تصحیح نگارنده ص ۴۱

روی «آخور سنگین»، نوشته : (آخر-سجادی)[1]

آخور سنگین، کنایه از جای بی‌آب و علف و خالی از راحت و نعمت، دکتر معین نوشته : بدیهی است که این معنی صحیح نیست و بعضی آخور سنگین‌را کنایه از حجرالاسود دانسته‌اند و آنهم تناسبی با آخر ندارد، آقای دهخدا در فرهنگ خود آنرا سنگابهای[2] دور چاه زمزم پنداشته‌اند و آقای قزوینی هم‌این معنی را تأئید کرده‌اند (رك : تعلیقات برهان قاطع)

شاعر می‌گوید با آنکه آخر سنگین لغة آخربی‌آب و علف است معهذا توشهٔ یوم‌الحساب‌را از آخر سنگین‌زمزم حاصل‌توان کرد (فرهنگ دهخدا: آخرسنگین)

مرد بود کعبه جوطفل بود کعب باز

کعبه‌جو (جوی-سجادی)[3]

شاه مربع نشین تازی رومی خطاب

مربع‌نشین، چارزانو نشستن که طرز امر است و کعبه مکعب است

رفت به‌چرب آخوری گنج‌روان درر کاب

چرب آخوری، چرب آخور، کسیکه روز گاردر نعمت گذارد، چرب آخوری استفادهٔ ازعلف وسبزی و غیره بدون وجه - روی چرب آخوری نوشته : (چرب آخری-سجادی[4])

۱- در تصحیح نگارنده دراین‌مورد «آخور سنگین» ص ۴۱ اما موارد دیگر «آخر» است مثلا ص ۱۵

۲- رك تعلیقات دیوان خاقانی ص ۹۹۳

۳- ص ۴۱ تصحیح نگارنده

۴- ص ۴۲ تصحیح نگارنده نیز «چرب آخوری» است

هر سوئی از جوی جوی رقعهٔ شطرنج بود

بیدق زرین نمود غنچه ز روی تراب

هرطرفی ازدشت که جوی جوی کشیده شده بود مانند لوحهٔ شطرنج بود غنچه‌هم ازخاك مانند پیاده سرپا ایستاده بود .

مجلسشان آب زد ابر به سیم مذاب

«درسرای مغان رفته بود و آب زده»

(حافظ)

شب شده برشکل موی مه چو کمانچهٔ رباب

کمانچهٔ رباب، کمانچه نام‌سازی است که مضراب آن به‌شکل کمان است، دراین‌جا ذکر لازم و ارادهٔ ملزوم کرده، ازکمانچه خود مضراب را خواسته که با آن رباب نوازند .

شب شده برشکل موی،شکل موی است یعنی به‌رنگ موی سیاه وبه‌هیئت زلف آشفته است ولی دراستعمال موی ایهام است چه‌معنی مراد (دوم) تار رباب است. روی «برشکل» نوشته : (چون[1] ـسجادی)

شیشهٔ تارنج بین‌برسر آب ازحباب

آفتاب درحباب‌منعکس می‌شود گویی که حباب شیشه‌ای‌را ماند که دردرون آن به‌معمول باده‌خواران نارنج‌نهاده باشند ـ روی کلمهٔ «نارنج» نوشته: (بازیچه[2] ـسجادی)

ژاله برآن شمع ریخت روغن طلق ازهوا

۱ـ دیوان تصحیح نگارنده ص ۴۲ «چون شکل موی»

۲ـ ضبط مطابق چاپ این جانب دردیوان ص ۴۲

روی«شمع» نوشته : (جمع-سجادی) ومصراع‌دوم: «تانرسد شمع را...»
روی «شمع» نوشته (جمع - سجادی) روغن طلق، طلق‌عایق ونگهبان اشیاء است حاکی ماوراء است.

رخش به‌هرا بتافت برسر صبح آفتاب

روی کلمهٔ «صبح» نوشته: (صفر[1]-سجادی) وحاشیهٔ‌این کلمه اینطوراست: «دربعضی نسخ : صفر (مراد از صفر برج حمل است که صفر رقم اوست و شرف آفتاب درحمل است) قس :

ای بر سر صفر برده لشکر بغداد طلب ز صفر بگذر

(تحفةالعراقین چاپ قریب ص ۹۲ و رك تعلیقات ص ۲۹۰)

اولین برج از فلك‌صفر است و چون توبهر فقر

اولین پایه گـرفتی صفر بهتر خان و مان

(خاقانی)

کعبه که قطب هدی است معتکف است از سکون

معتکف، گوشه گیر، کسی که درمسجد یا خانقاه یا دیرطبق شرایطی توقف کند .

عودی خاك از نبات گشت مهلهل ثیاب

عودی ، رنگی است مشابه چوب عود و آن سیاه مایل بـه‌اندك سرخی و سفیدی ـ نوعی‌از جامهٔ ابریشمین سیاه

مهلهل ثیاب، زتاب (بتاب ـ سجادی) درحاشیه این کلمه نـوشته : مهلهل[2]

۱ـ صفر ، صحیح است رك دیوان تصحیح‌این‌جانب ص ۴۲ وتعلیقات ص ۹۹۹
۲ـ مهلهل دراین‌مورد درست است. «مهلهل‌بتاب» (دیوان تصحیح نگارنده ص۴۲)

جامهٔ تنگ و دربعضی نسخ (محلحل) و شاید به‌جیم معجمه بوده باشد ، و دکتر معین یادداشت کرده : محلحل، حلحل الشئی : حرکه و زحزحه، القوم : ازالهم‌عن منازلهم (المنجد)ـ مجلجل: جلجل الرجل: صوت شدیداً (السحاب) رعد ـ البعیر: علق‌علیه‌الجلاجل

دردی مطبوخ بین برسرسبزه ز سیل

دردی، عربی : اول الدن، الدردی

خلعه نوردش صبا، رنگرزش آفتاب

روی «رنگرزش آفتاب» نوشته: (ماهتاب ـ سجادی)

مجمره گـردان شمال ، مـروحه زن شاخ بید

روی «مجمره گردان» نوشته : (مجمر ـ سجادی)

این‌همه نورستگان بچهٔ حورند پاك

حور، به‌ضم ، جمع احور زنی که سفیدی پوست او به غایت و چشمش به غایت سیاه باشد

خسرو هشتم بهشت، شحنهٔ چارم کتاب

چارم کتاب، قرآن بعداز توریة، زبور، انجیل،

ساری گفتا که هست سرو ز من پای‌لنگ

روی «هست سروزمن» نوشته : (سرو هست ـ سجادی)

سرو زمن، زمین ظ یعنی سروزمین‌گیر، زمن، کسیکه گرفتار زمانهٔ (عـدم توانائی بعضی اعضاء و تعطیل قوی) باشد ـ سار ، پرنده‌ای سیاه و خوش آواز، پهلوی Sar ، زرزور

خود بخودی باز داد صبحك‌الله جواب

خود جواب خویش داد. «صبحك‌الله بالخیر» درالمعجم آمده واز بهرشعر این‌همه حذف کرده است

گفت الانعم صباح، المعجم دراصل. «الانعم صباحاً»

دانهٔ انجیر زرد دام گلوی غراب

«طعمهٔ هر مرغکی انجیر نیست»

(مولوی)

روی کلمهٔ «زرد» نوشته (رز ـ سجادی)[1] به‌معنی باغ

عنقا بر کرد سر گفت کزین طایفه ...

عنقا ـ مؤنث اعنق، زن دراز گردن، نام پرنده‌ای افسانه‌ای

کوست خلیفهٔ طیور داور مالك رقاب

داورمالك رقاب «سیمرغ را خلیفهٔ مرغان نهاده‌اند»(ص ۱۵۸)[2]

کاندك بادی کند گنبد گل را خراب

گنبد گل، غنچه گل (برهان)

تیهو گفتابهست سبزه ز سوسن از آنك

روی «از آنك» نوشته : (بدانك ـ سجادی)

تیهو، پهلوی Tihuk ، معرب تیهوج یاطیهوج ، پرنده‌ای ازنوع کبك

صلطل گفتا به‌اصل لاله دورنگ است از او

صلصل، غالباً صلصل‌رابافاخته یکی‌دانسته‌اند، اما خاقانی فرق می‌دهد، رك لغت‌نامه : صلصل

هدهد گفت ازسمن‌نرگس بهتر که هست

۱ـ دیوان تصحیح نگارنده ص ۴۳ و حاشیهٔ ۱۰ همین‌صفحه وتعلیقات ص ۹۹۹

۲ـ ص ۱۵۸ چاپ عبدالرسولی، چاپ نگارنده ص ۱۵۷

نرگس،پهلوی narkis ، یونانی Narkiss ازتیرهٔ نرگسی‌هادروسط گلش حلقه‌ای زرد دیده می‌شود .

بر فرق سر نرگس بر ، زرد کلاه   بر فرق سر چکاوه یك مشت گیاه

(منوچهری)

درد سر روزگار برد به بوی گلاب

گل در میان کوره بسی درد سر کشید   تا بهر دفع درد سرما گـلاب شد

(خاقانی)[1]

لاله از او به که کرد دشت به دشت انقلاب

روی «دشت‌به‌دشت» نوشته (دست‌به‌دست ــ سجادی)[2]

روی «اهل ثواب» نوشته : (اهل‌الثواب‌ـسجادی)[3]

حاجب حال این خبر چون سوی عنقا رساند

آمد و در خواندشان کرد به پـرسش خطاب

روی «حاجب» نوشته: «هاتف»[4] روی: «کرد به‌پرسش» (راند ــ سجادی)[5]

روی «مابه که روی آوریم» نوشته : (مابه که شادی کنیم ــ سجادی)[6] روی «چیست»

۱ــ به‌تعلیقات دیوان ص ۹۹۹ مراجعه شود

۲ــ درتصحیح نگارنده نیز: «دشت‌به‌دشت» ص ۴۳

۳ــ دیوان ص ۴۳ : «سوسن یك‌رنگ به‌چون خط اهل‌الثواب»

۴ــ دیوان ص ۴۳

۵ــ دیوان ص ۴۳

۶ــ دیوان ص ۴۳ : «خیل ریاحین‌بسی است‌ما بکه شادی کنیم»

نوشته: «کیست»[1] روی «درحناست» نوشته:«پرحناست»[2] روی «درخضاب» نوشته (پرخضاب)[2] روی «واندگران» نوشته : (واین-سجادی)[3]

تاز پی تیغ او قبضه کنند و قراب

قراب (بکسر) نیام تیغ، جمع قربان

راند بدان آفتاب بر ملکوت احتساب

احتساب ، نهی کردن ازممنوعات شرعی، درشماره آوردن

از شغب هر پلنگ شیر قضا بسته دم

وز فزع هرنهنگ حوت فلك ریخت ناب

شغب، شور و خروش، فتنه و فساد

فزع ، خوف و بیم

ناب ، دندان

غرقهٔ صد نیزه خون اهل طعان و ضراب

طعان ، نیزه زدن

ای ملکـان الغزاة ، ای ثقلین‌النهاب

ثقلین- دوگروه، ثقل، متاع مسافر، هرشیئی نفیس

النهاب ، غارت و غنیمت

عطسهٔ او آدم است ، عطسهٔ آدم مسیح

عطسه دراصطلاح خاقانی به‌معنی زاده است، آورده‌اندکه چون آدم را از

۱ـ تصحیح نگارنده ص ۴۳ : «کیست برتو صواب»

۲ـ دیوان ص ۴۴ : «دست یکی‌پرحناست جعد یکی پرخضاب»

۳ـ دیوان ص ۴۴ : «کوعرق مصطفاست وین‌دگران خاك وآب»

ماءوطین ساختند عطسه‌زد و جبرئیل آن‌عطسه را درشیشه‌کرده نگاهداشت و همان باد درآستین مریم دمیده شد و ازو مسیح به‌وجود آمد .

اینت خلف کـز شرف عطسهٔ اوبود باب

گر بصورت من ز آدم زاده‌ام　　پس بـه معنی جد جد افتاده‌ام

پس ز من زاده است درمعنی پدر　　پس ز میوه زاد در معنی شجر[1]

دیده نه‌ای روز بدکان شه دین بدروار

«روزبدر ظ» (روزبدر-دهخدا) نسخهٔ سجادی[2] ایضا

«ای ملکان الغزاة» به‌مناسبت (صف ملایك) که درسه بیت پیش آمده و ذکر (حامل وحی) ملکان به‌فتحتین بهتراست و نیزملکان به‌مناسبت ذکر باج ستان ملوك هم معنی می‌دهد

درعلمش میر نحل نیزه‌کشیده چو نخل

میرنحل، امیرنحل لقب علی علیه‌السلام (غیاث‌اللغات)

چون الف سوزنی نیزه بنیادکفر

(نیزه‌اش ظ)[3]، نیزه به‌شکل الف ، مانند سوزن نوك تیزست .

گشت زمین چون سفن ، چرخ چو کیمخت سبز

سفن - عربی است، پوست درشت ازماهی یانهنگ که برقبضهٔ شمشیروصل کنند تادرست گرفته شود .

لاجرم از سهم آن بربط ناهید را　　بندرهاوی برفت، رفت بریشم ز تاب

۱- دربیت از مثنوی مولوی است

۲- دیوان ص ۴۴ : ظاهراً «روزبد» درعبدالرسولی غلط چاپی است

۳- دردیوان تصحیح نگارنده : «نیزه و بنیادکفر»

رهاوی به‌راء قرشت نام مقامی است ازموسیقی ودکتر معین یادداشت‌کرده درحاشیه نسخه‌ای آمده : «مروی‌است‌که نغمه‌سرای انسا املح تلاوت‌کلام‌الله در رهاوی‌میفرموده»(تعلیقات‌سجادی)[1]

ذرهٔ خاك درش‌کار دوصد دره کرد

حاشیهٔ عبدالرسولی: «دره‌به‌ضم مروارید بزرگ» ودکترمعین اینجایادداشت دارد : «این‌دره است به‌معنی ترنا است و این‌جا اشاره به‌عمر خطاب نیزهست‌که بادره احتساب راندی (دهخدا) و صحیح آن دره است یعنی شلاق و تازیانه و با احتساب دربیت بعدتناسب دارد (سجادی-تعلیقات خاقانی ص ۱۰۰۰)

روی‌کلمهٔ «طپش» نوشته : (تپش - سجادی[2]) روی «جملـه رسل» نوشته (جمع-سجادی[3]) روی«راندبدان» نوشته: (برآن-سجادی[4]) روی «چون‌بـرسوزن» نوشته : (بن‌سوزن-سجادی[5])»

ناحفاظ، بی‌شرم وبی‌حیا وفاسد «زین گره ناحفاظ حافظ جانش تو باش»

صبح چو پشت پلنگ‌کرد هوا را دو رنگ

نیم‌سپید و نیم سیاه

«مائده‌سالار صبح، نزل‌سحر گه فکند» مائده‌سالار، خوانسالار. نزل،ضیافت و غذایی که پیش مهمان گذارند

من نکنم‌کار آب ، کو ببرد آب‌کار

۱- ص ۱۰۰۰ دیوان

۲- دیوان ص۴۴: «...ازتپش و زخم تیغ»

۳- ص ۴۴ : «جمع رسل بردرش مفلس طالب زکات»

۴- ص ۴۴ : «راند برآن آفتاب، برملکوت احتساب»

۵- ص ۴۴ دیـوان : «چون بن سوزن به‌قهر کرده خراب وییاب»

کارآب، شرابخواری

یافت درستی که من توبه نخواهم شکست

خاقانی از باده توبه کرده

شیبت مویش به صبح برق نمای ازسداب

سداب ، بفتح نیز به‌کار رفته ، گیاهی مثل پودنه بـرای اسقاط حمل بـه‌کار می‌رفته .

علم‌چهل صبح‌را مکتبی آراسته

من اخلص‌لله صباحاً ظهرت له‌ینابیع الحکمة من‌قلبه الی‌لسانه .

روح مثاله نویس ، نوح خلیفهٔ کتاب

مثاله، مثال‌او، فرمان او

کاغذ شامی است صبح خامهٔ مصری شهاب

کاغذ شامی است، زیرا ازشب‌زاده

دوش برون شد ز دلو یوسف زرین نقاب

درآخر زمستان فرموده

صبح نهد طرف زر برکمرآسمان

طرف زر، کلیچهٔ کمربرای آرایش

عدل توچون صبح راست نایب فاروق گشت

عمرهمیشه باخود تازیانه جهت اجرای محتسبی همراه داشت

زبان مرغان خواهی طنین چرخ شنو

زبان مرغان ، منطق‌طور

نظام کشور پنجم اجل‌رضی‌الدین

مراد ایران است: «چین، ترکستان، هند، توران،ایران، روم،شام»

فلك به‌پیش رکاب وزیر هارون رای

واجعل و زیرامن اهلی هارون اخی (دهخدا)

زهی به‌دست فلك ظل چو آفتاب رحیم

ظل الله یاظل السلطان

«خهی[1] به کلك زحل سر چومشتری وهاب» بزرگی

به‌عزعز مهیمن به حق‌حق مهین

مهیمن، آنکه ایمن کند دیگـری را ازخون، گواه صادق، قهرمان. هیمن: محافظت کرد

به‌صبح محشر و خمسین الف روزحساب

فی‌یوم کان مقداره خمسین‌الف سنة مماتعدون

به‌چار نفس و سه‌روح و دوصحن ویك فطرت

چهارنفس : اماره، لوامه، مطمئنه، ملهمه

سه‌روح :نباتی، حیوانی، انسانی

درم خرید دوخاتون خرگه سنجاب

شب ، روز

بدان نفس که برافرازدآن یتیم علم

آن یتیم ، شاید پیغمبر

بدان زمان که براندازد این عروس نقاب

این عروس، عروس جهان

به‌تیرناوکی از شست‌آه یاوگیان

۱ـ تصحیح نگارنده ص ۴۹ «زهی»

آه یاو گیان ـ گمرهان، ناو کیان شاید اصح[1] باشد

بود که‌روز اذاالشمس کورت بینام

«اذاالشمس کورت» جمعت ضوءِ هاولفت کماتلف العمامه

به‌خرد چاهك و چوگان و گوی درطبطاب

طبطاب ، چوگانی که سرآن مانند کفچه سازند و گوی درآن نهاده به‌هوا اندازند و به‌وقت فرود آمدن باسرطبطاب زنند

به جفت و طاق آلوی جنابه و به‌جناب

جنابه ـ دوقلو، توامان، بازی دودو ، دونفری

به‌دبهٔ علی موش گیر وقت دباب

دبه ، ظرف‌چوبی که از چرم خام است و درآن روغن ریزند

به دفهٔ جد و ماشوره و کلابهٔ[2] چرخ

به آبگیر و به مشتوت و میخ کوب و طناب

دفه ، شانهٔ جولاهه که دربافتن هربار بدست حرکت می‌دهند

ماشوره، نی‌پارهٔ کوچك میان‌تهی که جولاهان داشته و ریسمان برآن پیچیده درماکو نهاده می‌بافند

کلابه، ریسمانی که برچنگلوك بافند

آبگیر ، تالاب و حوض

مشتوت ، تارهای پارچه قبل‌از بافتن (مجازاً) پراکنده

به‌لوح پای و به پا چال و قرقره و بکره

به نایژه به مکوك و به تار و پود ثیات

۱ـ درهمهٔ نسخ «یاو گیان» است ۲ـ تصحیح نگارنده : «ماسوره و کلاوهٔ»

بکره ، چرخ کوچك که جولاهان کلابه را بر آن کشیده بگـردش در آورده ریسمان برماشوره می‌پیچند .

نایژه ، نی پاره که میل ماکو از آن می‌گذرانند

مکوك - ماکو ، نال که جولاهه دارد .

به‌ارهٔ پدر و مثقب و کمانه و مقل

کمانه، کمان نجاران که برمه را بدان به گردش در آورند.

مقل - به‌فتح فروبردن آب ، به‌ضم صمغ

به‌حق مهر زبان و سرخلیفه کتاب

خلیفه کتاب رك ص ۴۳ بیت۹[۱]

زیوم ینفخ فی‌الصور تافلا انساب

درسورهٔ مؤمنون آیهٔ ۱۰۳ : فاذانفخ فی‌الصور فـلاانساب بینهم یومئذ - ولایتناولون

چون‌دمیده شود درصور پس‌نسبتی نباشد میان ایشان

آن‌روز ، از حال یکدیگر نپرسند

به‌قند ز لب بو نجم رو به از تهلاب

قندز، نام ولایتی بین بلخ و بدخشان ، جانـور آبی که پوست آن به‌غایت سیاه است .

به‌طبله‌های عقاقیر میرابوالحارث

عقاقیر ، جمع عقار ، ادویه که از بیخ نباتات گیرند

۱ـ مقصود این مصراع است: «بلبل‌الحمد خوان گشته خلیفهٔ کتاب» تصحیح‌نگارنده ص: ۴۲

به‌چار پارهٔ زنگی به‌باد هرزهٔ دزد

چارپاره، نوعی از رقص و نام سازی که چار وصل دارد

به گوپیازهٔ بلخی به خوان جعفر باب

گوپیازهٔ بلخی، طعامی است متعارف در بلخ، نام‌ترهٔ بدبو

به گر بزی کف نفظ و سربزی شیرو

به خشك ریشهٔ یونان و شقشقهٔ داراب

گربزی، حیله گری، شجاعت

شقشقه[1]، بانگ کردن شتر

بسام ابرص و حربا وخنسا وجعل

سام ابرص، سوسمار

زهی تمیمهٔ حسان ثابت واعشی

تمیمه ـ تعویذ، مهرهٔ سیاه و سفید گردن طفلان

برتافتنی نیست مشو تافته برتاب

برتافتنی نیست ـ برتافتن، برداشتن

تاب، پیچ، تاب و تب ـ «برتاب»، تحمل کن

ز و حکمت نازنده و او منهی‌الباب

الباب، دانش‌ها

منهی، خبردهنده

از نعش هدی تختش و از میخ فلك میل

وز قوس قزح زیجش و از ماه سطر لاب

۱ـ دیوان تصحیح نگارنده ص ۵۵: «شنقصه» مطابق نسخ قدیم (رك تعلیقات ص۱۰۰۴)

میل ، سیخ آهنی یا مسی که بر گنبد نصب کنند

زیج ، علمی در اصول احکام علم نجوم و هیئت کـه تقویم از آن استخراج کنند.

سطرلاب ، اسم آلت و علمی است برای دریافت ارتفاع آفتاب و ستارگان و بلندی هرچیز

برد آب و سنگ من ، من از آن سنگ در برم

عاشق چو آب و سنگ به بر در نکوتر است

زلف او دلم را صید کرد ، آبرو و وقار مرا برد از آن جهت سنگ به‌سینه میزنم ، عاشق چون آب است که سنگ دربرش باشد بهتراست

«آب وسنگ» (آب سنگ[1] ظ)

درتخت نرد عشق فتادم به‌دستخون

دستخون، یکی ازبازیهای نرد که کسی ششدر شده وهرچه داشته‌باخته یکی ازاعضای‌خود را گرو بندد

نضج از دوای عافیت آور نکوتر است

نضج ، خارج شدن اخلاط

کسری و جعفر است که یك قطره همتش

از هفت بحر کسری و جعفر نکوتر است

یعنی‌از ششدانگ همت کسری و جعفر

دستار خزو جبهٔ خارا نکوست لیك...

خارا ، نوعی ازجامهٔ ابریشمی که مانند صوف موجدار است.

۱ــ «آب و سنگ» مطابق نسخ قدیم درست است

رهواری سفینه چه بینی که گاه غرق　　　بهر صلاح لنگی لنگر نکوتر است

لنگی‌لنگر ، توقف‌لنگر

راهب که دست داشت ز صد نور درجهان

شمع شبش ز چوب صنو بر نکوتر است

قنادیل و مصابیح رهبان مشهور بود

صنوبر ، چوب صنوبر مقدس ومادهٔ اشتعالش زیاد است

دیده دارد سپید بخت سیاه

چشم مرا بخت سیاه سپید کرد

این سپید آفت سیاه سر است

«سیاه سر» (به‌اضافه) بخوانیم زیرا بخت سیاه آفت سیاه سر است زیرا آفت مهیبی‌است برای سرانسان

بخت را در گلیم بایستی　　　این سپیدی برص که دربصر است

برص ، نام مرضی است که دانه‌های سیاه یاسپید براندام پدیدآید

مار کژبین که بر رخ سپر است

معمول بود برروی سپرشکل مار می‌کشیدند

چون به پنجه رسد حساب مر است

مر ـ شماره ، عدد پنجاه ـ صد را دومر گویند

از شمار نفس فذلك عمر

فذلك ، یعنی‌نتیجه ، فذلك نویس یعنی محاسب ، نتیجه گیر

در گشایش به‌سان باد فراست

«کشاکش[1]» (دهخدا)

شب که ترکان چرخ کوچ کنند

ترکان چرخ ، ستارگان

کوچ کنند ـ براه افتند، ظاهر می‌شوند

نگزرد دیگ پایه راز حجر[2]

نگزرد ـ ناگزیر است، پایهٔ دیگ راروی سه‌سنگ می گذاشتند

آرزو زهر و غم چه‌کارگر است

آرزو همچو زهر کارگر است[3]

حال مقلوب شد که بر تن دهر   ابره کرباس و دیبه آستر است

ابره، رویه، جامهٔ رویین‌دوتا

خورد هرچاشنی که کام‌گر است

کام گر،مخفف کامگار[4]

کز صلف کبر و از اصف کبر است

کبر، همان‌ضروب است که گیاه سیاهی‌است ومیوه‌ای شبیه به‌خیارتلخ دارد.

دفع عین‌الکمال چون نکنند

عین‌الکمال ، چشم زخم

۱ـ همینطور درست‌است، رك دیوان تصحیح نگارنده ص ۶۵ وفقط چاپ‌عبدالرسولی «گشایش» است

۲ـ دیوان تصحیح نگارنده ص ۶۶ :

نگذرد دیگ پایه راز حجر   بگذرد ز آتشی که در حجر است

۳ـ دیوان تصحیح نگارنده ص۶۵ «آرزو زهر و غم نه کام وگر است»

۴ـ دیوان تصحیح نگارنده ص۶۷ «کام وگر» و این صحیح است رك تعلیقات دیوان ص ۱۰۰۶

دلم امروز کشتهٔ فکر است

فکر ـ جمع فکرت ، اندیشه

دروفا چون قصیر با قصر است

قصیر، نام غلامی بسیار باوفا، کوتاه

قصر، کوتاهی

استطابت به آب یا مدر است

مدر، کلوخ، کنایه از زمین

«یامدر» باید باشد جهت استنجا[1]

خاك شد هر چه خاك برد بدوش   کآبخوردش زخاکدان برخاست

هرچه بر روی خاك است، چون از خاکدان آبشخور اوست به خاك فرورفت

هرسقط گردنی است پهلو سای

سقط گردن، زبون، افتاده

زان ز دل طمع گرد ران[2] برخاست

حاشیه ۲ ص ۷۳ : «گرد نان ظ» و دکترمعین درحاشیه نوشته: متن درست است واشاره به تعبیر «گردران با گردن است» دارد (دهخدا)

بر نیزهٔ او سماك رامح   کمتر ز زحل سنان ندیدست

سماك رامح ـ سماك اعزل وسماك رامح به منزلهٔ دوپای اسدند وچون دومی درنزدیکی خود ستاره‌ای دارد که به منزلهٔ نیزهٔ اوست بدین اسم خوانده شده واول را

۱ـ دیوان تصحیح نگارنده «یامدر» و نیز در مصراع اول همین بیت «یا نعم» است

۲ـ همین متن درست است «گردران» رك دیوان تصحیح نگارنده ص ۶۲ و نیز تعلیقات ص ۱۰۰۵

چون ندارد اعزل گفته‌اند

با قطب جز این دو قرة العین   هم مـرقد فرقدان نـدیدست

هم‌ستارهٔ قطب‌اند هم‌درمرقد فرقدان جادارند، و یاآنکه آندو ستارهٔ قطب را با فرقدان دیده‌اند

سعدالسعورا شرف اندر قران اوست

سعدالسعود، ستارهٔ مشتری، منزل ۲۴ ازمنازل قمر

برجیس مشتری کف و کیوان طورحلم (برجیس، مشتری)

جمشیدپیل‌تن نه که خورشید نیل کف   کافلاك تنگ مرکب انجم توان اوست

تنگ مرکب، باریکه خر آنرا برد ، بندی که برمرکوب بندند

عادل همام دولت و دین مرزبان ملك

همام ، به معنی بزرگ است

مازله خوار مائدهٔ میرحاجبیم

زله ، آنچه از طعام برای کسی نگاه دارند، طعام پس‌مانده

ماکاروان گنج روان را روان کنیم

همان‌کاروان حلهٔ فرخی ، شعر

نقرس گرفته با دز زخم گران ماست

نقرس درد شدیدی درانگشتان پای و قوزك

درحاشیهٔ «فرزنداو که فرخ علی‌کامران ماست» نوشته: «فرزند اوفرج، علی کامران ماست ظ»

مندیل حیض سگ‌صفتان طیلسان ماست

مندیل، دستار، پارچهٔ نادوخته

صبح تا آستین برافشاندست

آفرین و تحسین، رقص و سماع

بلبله درسماع مرغ آسا

بلبله، کوزه‌ای که لوله‌اش پهلوی گردن آن باشد

نان زرین چرخ دیدست ابر

نان زرین‌چرخ، کنایه از خورشید

خوش نمك دربرابر افشانده است

شوری باران، قطعه‌های ابر که شبیه‌نمك است،

نان‌زرین به‌ماهی آمد باز: (حوت)

نمك خوش چه درخور افشانده است

ماهی باشوری متناسب است

درزمستان نمك گشاید و ابر[1]

دراقدم نسخ خاقانی :« درزمستان نمك نبندد و این» یعنی نمك در زمستان منعقد نمی گردد وحالا که نوروز است (رك : ابیات بعد) این (ابر) نمك‌منعقد بی حد پخش می کند و این از عجایب است .

دولت بانوان نثار ظفر　　　　بـرسر بـوالمظفر افشاندست

«بانوان» را خاقانی مفرد استعمال کرده چنانکه «دایگان»را

۱ـ دیوان تصحیح نگارنده ص۸۲ : «درزمستان نمك نبند دوابر» مطابق نسخ قدیم واین درست است چه‌درمصراع بعد می گوید : «نمك بسته‌بی مرافشانده است» یعنی ازابر برف باریده، ونمك‌هم یخ نمی‌زند .

میوه دارم که بدی مه شکفد[1]

درچاپ عبدالرسولی «بدیمه» چاپ شده و دکترمعین درحاشیه مربوط بـه «دیمه» نوشته : «درتازی بارانی که پیاپی ببارد»- وبدیهی است دراین جا «دی‌ماه» است

نه از آن روز فرورفتهٔ عمر　　پس پیشین خبری خواهم داشت

دورهٔ جوانی رفت از پس ادوار پیشین خبری خواهم داشت[2]

وه که سدره من جان و دل است　　که به سد ره مقری خواهم داشت

«حسنات‌الا برارسیئات ...» جان و دل خود هم سدره است

نه جنیبت نه ستام و نـه سلاح　　نزو شاقان نفری خواهم داشت

ستام، زیوری است که به‌اسب تعلق دارد

وشاق، به‌کسر کنیز و به‌ضم غلامان ساده‌رو

بخت گویند که درخواب خر است

یعنی خرگوش

خانه جان دارم و خوانچه سر خوان

خانهٔ من‌همان جان است و سفرهٔ من‌خوانچهٔ سر (کله) است

«عقرب از طالع تبریزوری است (ارظ)[3]

من چو برجیس زحوت آمده‌ام　　سرطان مستقری خواهم داشت

۱ـ دیوان تصحیح نگارنده ص ۸۳ همینطور

۲ـ پیشین به‌معنی ظهر ونیمروز است، می‌گوید ازآن روزعمر که فرورفته وتمام‌شده بعدازنیمروز(ظهر)خبری‌نخواهم‌داشت.

۳ـ درهمهٔ نسخ «از» است (ص ۸۴ دیوان تصحیح نگارنده)

شرف مشتری درسرطان بوده ظ

عنوان قصیده «درمدح کافی‌الدین شروانی عم خود گوید» روی کلمهٔ (عم) این‌علامت (×) را گذارده ودرحاشیه نوشته‌است: «مخاطب‌این‌قصیده بدون‌تردید کافی‌الدین عمر (عم‌خاقانی) نیست[1] زیراکه عم‌خاقانی خود مردی متمکن بوده و احتیاجی به‌سیم وشکر نداشته است، خاصه‌آنکه خاقانی درزمان مرگ عم درخانهٔ اوبسرمیبرده وهنوز دارای مکانتی نشده‌بود. قطعهٔ مذکور نشان می‌دهدکه‌آن رادر پاسخ قطعه‌ای (شاید بهمان‌بحر وقافیت) سروده وبه‌مردی‌که موسوم یامتخلص به کافی یاملقب به‌کافی‌الدین بوده، فرستاده است (مجلهٔ‌آموزش‌سال ۲۴ ص ۱۸-۱۹ پژمان) ضمناً‌درعنوان «بحررمل‌مسدس مخبون» رانیزاصلاح کرده و«بحرخفیف»[2] نوشته است .

گر شکر زادکلك او چه عجب بس‌شکر خواهد این‌عجب‌خبر است

روی کلمهٔ «بس» رقم(۱)گذاشته و درحاشیه نوشته : «پس‌ظ»[3] وروی کلمهٔ «خبر» رقم(۲) گذاشته ودرحاشیه نوشته است: چون‌خاقانی وجه وشکرجهت عم‌فرستاده گوید: «کلك او خود شکرزاد است و حاجت به‌شکرمن ندارد»

هم[4]ترا شش ز کلك او گهر است

۱ـ درعنوان، نسخ قدیم فقط «کافی‌الدین» ضبط کرده‌اند و «عم خود» ندارند رك دیوان تصحیح نگارنده ص ۸۵ وحاشیهٔ ۱ همان صفحه

۲ـ بحرخفیف درست است (المعجم ص ۱۲۷ : فاعلاتن مفاع‌لن فعلن ـ خفیف‌مخبون محذوف)

۳ـ همینطور است دردیوان تصحیح نگارنده ص ۸۵

۴ـ تصحیح نگارنده : «هر ترا شش»

«تراشش» ش‌مصدری-تراشه‌های کلک اوخود مانند سیم است و احتیاج به وجه من‌ندارد

سود محاکا در این حدیث چه لاف است

محاکا- باهم سخن‌گفتن

بر در تسعین کنند جنگ شبانروز

درگه عشر ین ز چنگ هر دو معاف است

روی کلمهٔ «تسعین» (ص) گذاشته و درحاشیه نوشته «صره سیم و زر زرد» (بیت۴)[1] و روی کلمهٔ «عشرین» (ك) گذاشته ودرحاشیه نوشته «کفایت» واشاره‌به بیت‌قبل همین بیت و حاشیه همین‌صفحه کرده است. امابیت‌قبل و همین‌بیت مورد بحث ایهامی رکیك‌دارد.

عودی خاك ز دندانش مطرا بینند

مطرا- تازه شده، مصفی و آبدار

هم ز صبحش علم‌شقهٔ دیبا بینند

علم شقه، پارچه‌ای که برسرعلم بندند

بشکنند از قدح مه تن‌گردون زنهار[2]

«زنار» نل«قدح‌مه‌تن»یعنی‌به‌شکل‌ماه«گردون‌زنار»یعنی زنارش گردون‌است

چادر سبز درد تا زن رسوا بینند

مراد از زن ؟ وا شب است که به‌مناسبت صبح‌صادق مفتضح شود وممکن

۱- بیت ۴ همین‌قصیده :

از پی یك صرهٔ ز سیم و زر زرد بر دو محل سپیدشان چه‌مصاف است

۲- دردیوان تصحیح نگارنده ص ۶۹ «بشکنند آن قدح مه تن گردون زنار»

است آفتاب که مؤنث تصور می‌شده مراد باشد.

لعب دهراست چو تضعیف حساب شطرنج

ازسازندۀ شطرنج شاه‌عصر پرسید چه‌می‌طلبی، گفت درخانۀ اول یك گندم درخانه دوم مضاعف‌الخ بگذارند و مجموع رابه‌من دهند، چون حساب کردند در خزانه نبود (درزنبیل فرهاد میرزا آمده)

کی کند خاك در ایـن کاسۀ مینای فلك

کـه از او آتش زهـر آبخور ما بینند

کی‌خواهد گذاشت دهر که به‌جای آتش زهر(غصه‌ها و آلام) درکاسۀنیلگون فلك آبخوری مارا حاصل شود .

هاره واقصه و قصه[1] آن راه شویم

که زبر که‌ش بر که بـرکۀ سینا بینند

«هاره واقصه ماواقص آن راه شویم» وقص ، پیمودنست. که از استخرراه واقصه برکتی‌راکه برکۀکوه طور داراست می‌بینند ــ ولی مجاور طور دریاست نه برکه

چرخ نارنج صفت شیشۀ کافور شود

که زانفاس مریدان دم سرما بینند

کافور طبعش بارداست ، مریدان نبز آه می کشند

ماه زرین زبر رایت و دستار چه‌زیر

علم خلفا ماه (هلال) برروی کرۀ طلائی بوده

۱ــ ص ۶۶ دیوان تصحیح نگارنده : «هاره واقصه واقصۀآن راه‌شویم»

زمی ازخیمه برافلاك و ز بس فلکۀ زر

فلکۀ زر، چوبك مدورمیان سوراخ بود که بر ستون خیمه نهند

پی‌غلط کرده چو خرگوش همه شیر دلان

ره به تنها شده تـا کعبه بـه تنها بینند

صوفیان قائل بودند به‌مسافـرت پررنج و زحمت، به‌خصوص پیاده وبدون زادتو کلاعلی‌الله-خرگوش مأوای درستی‌ندارد ولانۀ خود رافراموش کند ـ عرفا هم‌پیاده و تنها ایـن ره راپیمایند و گاهی نیزتعمدا ازجادۀ راست منحرف شوندتا کسی همراه آنها نیاید

آسمان در حرم کعبه کبوتروار است

کـه ز امنش بـه در کعبه مسما بینند

چون تاچهار فرسخ اطراف کعبه حـریم است، کبوتران ایمن‌اند، مسما به معنی موصوف آمده : «لاتقتلوا صیدالحرم»

زعفران رنگ نماید سرسکباش و لیك

گونۀ سگ مگس است آنکه ز سکبا بینند

آش‌سرکۀ دنیازردرنگ می‌نماید، ظاهرامردم زعفرانی‌اش می‌دانند، چنین نیست بلکه سگ‌مگس‌ها نشسته‌اند ازآن روزرد می‌نماید

عقل و جان چون بی و سین بردریا سین خفتند

تـن چو نون کـز قلمش دور کنی تا بینند

عقل وجان مانند (ی‌وس) «دریس» کـه بهم پیوسته‌اند برددریاسین (پیغمبر) خفته اما تن جسمانی هم‌چنانکه (ن) از «القلم» مجزی است دور مانده ازدرگاهش حسبی‌الله وکفی آخرانشا بینند

«حسبی الله و نعم الوکیل، نعم المولی و نعم النصیر» و نیز «حسبی الله و من اتبعنی من المؤمنین»

خوانده‌اند از لوح دل شرح مناسك بهر آنك ...

مناسك، جمع منسك به‌معنی عبادتگاه حاجیان من‌باب ذکر محل و ارادهٔ حال، به‌اعمال حاجیان از طواف کعبه ورمی‌الجمار وسعی میان‌صفا و مروه ووقوف عرفات و قربانی و بستن‌احرام اطلاق شود

در حریم کعبهٔ جان محرمان الیاس‌وار

علم خضر و چشمهٔ ماهی بریان دیده‌اند

آورده‌اند که به‌موسی که ادعای اعلمیت کرده بود الهام شد که کسی اعلم‌از او نیست و نشانهٔ او آن‌است که ماهی‌بریان از نظرش زنده گردد، وی‌بایوشع (الیسع) به‌راه افتاد تادر (مجمع‌البحرین) ماهی بریان‌را زنده یافت و به‌خضر رسید ـ الیاس هم‌از چهار پیغمبر جاوید است.

کعبهٔ جان زانسوی نه‌شهر جوی و هفت‌ده

نه‌شهر و هفت ده ـ نه‌فلك ، هفت‌اقلیم

«ماه ذی‌القعده به‌روی دجله تابان دیده‌اند» یعنی اول ذی‌القعده درروی دجله حجاج حرکت می کنند

برسر دجله گذشته تا مداین خضروار

قصر کسری و زیارتگاه سلمان دیده‌اند

زیارتگاه سلمان «گورسلمان» درمـداین است (درمحلهٔ اسبانبر از محلات سبعه) .

رانده ز آنجا تا به‌خاك حله و آب فرات

حله، (به‌کسر) نام منزلی درراه مکه و به‌معنی مقام و منزل

درتنور آنجای طوفان دیده و اندر چشم و دل ...

چون تنورپیره‌زن (زمان‌نوح) منبع طوفان گردید ومجاور کوفه واقع بود.

پای شیبی‌کان‌عقوبتگاه شیطان دیده‌اند

عقوبتگاه شیطان- چون درجمره سنگها رابه‌قصد زدن شیطان می‌اندازند

چار صفهای ملك درصفه‌های نه‌فلك

چارصفهای‌ملك، صنوف ملایك بسیاراست، چار،تعبیری ازخودآورده

تیره چشمان روان ریگ روان را در زرود

زرود، نام موضعی است بی‌آب در راه مکه

چون سحای‌نامه یاچون عین عنوان دیده‌اند

سحای‌نامه، بندنامه‌که ریسمانی بـود دورنامه می‌پیچیدند تاکسی نگشاید، امروزلفافه می گویند

خاك غرقاب مصحف راکه عطشان دیده‌اند

تصحیف غرقاب عرفات می‌شود خاك عرفات تشنهٔ اشك حاجیان بود

خلق هفتاد و سه فرقه کرده هفتاد و دوحج

چون درآن سال‌سفرخاقانی عیدقربان باجمعه مصادف شده بود و حج‌اکبر بود ثواب‌آن برابر ۷۲ حج عادی بود

نیمشب مشعل به‌مشعر نورغفران دیده‌اند

شب به‌مشعرالحرام رسیده ازنور چراغ آنجا نورآمرزش دیدند

درسه جمره بوده پیش مسجد خیف اهل خوف

سه‌جمره، سنگریزه و سه‌بار سنگریزه انداختن درحج

رکن پنجم هفت طوف چارارکان دیده‌اند

حج پنج رکن دارد که پنجم اش هفت بار طواف کعبه است ـ چار ارکان ممکن است مراد ارکان اربعهٔ کعبه یا جهات اربعهٔ آن و یا چهار رکن اولی از پنج رکن حج مراد باشد .

«کنزالرکاز» نام قصیده

کنزالرکاز، گنج و خزانه‌ای که درزمین باشد

هر چه در پردهٔ شب راز دل عشاق است

کان نفس جز به قیامت نه همانا شنوند

قیامت یوم‌تبلی السرائر است اسرارفاش می‌شود

زو چو کرنای سلیمان دم عنقا شنوند

کرنای‌سلیمان، به‌مناسبت حشمت سلیمان کرنای سلیمان پرآوا تصور شده، به‌مناسبت ضخم‌جثهٔ عنقاصدای آن‌هم بلند تصور گردیده

زو صریر قلم تیر به جوزا شنوند

وبال عطارد درجوزاست، تیرتابستان هم‌ممکن است مراد باشد زیـرا سفر آنها درتـابستان بود ـ ستارهٔ عطارد هـم‌متعلق به‌منشیان است چون کوس راباد و پاره‌چوب نوازند وحریر آن که شبیه حـریر ستارهٔ عطارد است از دو پیکر چوب درآید .

تاخواص از همه لبیك مثنا شوند

لبیك‌مثنا، لبیك و سعدیك خود تثنیه هستند ونیزممکن‌است دوبارلبیك‌مراد باشد: لبیك‌لبیك

عاشقان این‌همه از سورهٔ سودا شنوند

سورهٔ سودا ، سورهٔ عشق

هاوها باشد اگر محمل ما[1] سازی وهم[2]

برسانیم بکم ز آنکه ز من‌ها شنوند

صحیح خواهد بود اگرمحمل مارا همچون خیال به‌مقصد برسانی کمتر از زمانی که من کلمهٔ (ها) راتلفظ کنم، وهم‌سریع‌السیراست، مفعول‌فیه برسانیم‌در بیت بعداست: «بردر کعبه»[3]

بر در مرقد سلطان هدی ز ابلق چرخ

مرکب داشته را نالهٔ هرا شنوند

درحله و سامره برلب‌چاهی منتظر ظهور حضرت بودند وهمواره اسبی‌زین بسته حاضر می‌داشتند، ابن بطوطه[4] این اسب را دیده

در فلك صوت جرس ز نگل نباشان است

که خروشیدنش از دخمهٔ دارا شنوند

دخمهٔ دارا ، امکان دارد که‌اشاره به‌داستانی باشد که دخمهٔ‌دارا رانبش کردند مانند دخمهٔ کوروش

نباشان‌زنگله می‌بستند که دیگران بترسند

آستین بردوستان خواهم فشاند

آستین فشاندن : رد کردن، منع کردن، رقص وسماع

۱ـ دیوان تصحیح نگارنده ص ۱۰۳ «محمل من»

۲ـ چنانکه درحاشیهٔ ۱ ص ۱۰۳ دیوان اشاره شده دریکی ازنسخ قدیمی ما به‌نشانهٔ (مج) با گذاشتن فتحه روی (واو) وسکون روی(ها) مشخص کرده که «وهم» به‌معنی خیال و پندار است .

۳ـ بردر کعبه که بیت‌الله موجودات است ...

۴ـ سفرنامهٔ ابن‌بطوطه ترجمهٔ محمدعلی موحد ص ۲۱۴

گر خضر گردم بر آن غمر الردا هم ردا هم طیلسان خواهم فشاند

غمرالردا ، غمر،فراپوشیدن آب چیزی را و انبوهی

یالعاب اژدهای حمیری بردرفش کاویان‌خواهم فشاند

ضحاك عرب بود ـ هاماوران همان حمیر است، لعاب، آب دهـان افعی را گویند ـ مراد آن است که کار بیهوده ایست، چنانکه بردرفش کاویان لعاب اژدهای ضحاك مسلط نشود .

این فلك کعبتین بی‌نقش است

ماه و آفتاب

این دهنهای تنك بی دندان

مراد دهانه‌های زنجیر است

پنج و یك بر گرفت بازفلك

ظ : پنج‌ودو ـ حریف چون بخواهد درنرد تقلب کند و دوشش طرف رادو یك‌نشان بدهد باانگشتان می‌تـواند دوخـال پنج و دو را دردست گیرد و کعبتین را وارونه بنماید

که‌دوشش رادویك شمار کند

ظ : سه‌شش‌راسه‌یك (به‌طرز بازی قدیم) ـ روی همین‌مصراع رقم ۵ گذاشته و درحاشیه نوشته: درسه نسخهٔ قدیمی (ل. مج. پا)[1]:

پنج یك بـر گرفته باد فلك که دوشش رادویك شمار کند

(سجادی)[2]

۱ـ سه‌نسخهٔ قدیمی ما که درمقدمهٔ دیوان معرفی شده است

۲ـ ص ۱۷۳ دیوان تصحیح نگارنده

جز کبش رنگ رنگ و شکال شکن نیند

کبش، قوچ جنگی

وین جاهلان ملمع کارندو منتحل

منتحل، کسی که سخن و شعردیگری برخود بندد

گر بدیمه[1] بر زمین مرده از بهر حنوط[1]

تودهٔ کافور و تنگ زعفران افشانده‌اند

دیمه، ابردائم

لخلخه از صبح و دستنبو ز اختر ساختند

لخلخه، خوشبویی چند که آنها رابه‌هم آمیزند

چون کمر گاه تو بازم کیسه لاغر ساختند

کیسه‌ام را لاغر ساختند چون کمر گاه تو که باریك است

گرچه بر آتش ترا مهری، ز عنبر ساختند

آتش- گونه‌سرخ.مهرعنبری، خال سیاه

سوخته عود است و دلبندان بدو دندان سپید

شوق شاهش آتش و شروانش مجمر ساختند

خاقانی‌مانند سوخته عوداست که ازشوق شاه (آتش) واندرشروان(مجمر)

می‌سوزد ولی دلبندان راسپیدی و فروغ بخشد

آب گر ز گاو سارش بادکورا عرشیان...

آب گرز گاو سارش، رونق گـرز گاوسرش

۱ــ دردیوان: «گر بدی مه بـد زمین مرده پس‌از بهر حنوط» بنابراین «دی‌مه» یعنی ماه دی

هست اتابك مصطفی تأئید و اسکندر خصال

کآن دو راهم در یتیمی ملك پرور ساختند

وریکیشان در قبائل قابل فرمان نشد

آخرش چون عنصر اول مبتر ساختند

اسکندر که بالاخره نتوانست برهمه قبائل فرمانروا شود عاقبت او را مانند عنصراول (آتش) ابتر (نازا) ساختند زیرا مولود آتش (خاکستر) است و بی‌اثر

چرخ تر ساجامه را دجال اعور ساختند

روی اعور شمارهٔ (۲) گذاشته ودرحاشیه نوشته: «ازتیردولشکر» ومنظوراو «دولشکر» است که دربیت قبل‌ازاین‌اشاره شده: «چون دولشکر درهم‌افتادند چون گیسوی حور» ودولشکر، لشکرسلجوقیان ولشکرکفار است‌که دربیت پیش‌ازاین آورده است

مرکبان شاه را چون جوزهر بربسته دوم

گفتی از هر جوزهرجوزای ازهر ساختند

چون جوزهر محل تلاقی است. دم اسب را نیز گره (دولا) زنند ومانند دو پیکر است

جوزهر ، محل تلاقی رؤس و منطقةالبروج، کنایه از گره

کزشبه منقار واز زرنیخ ژاغر ساختند

ژاغرچینه‌دان و بزرنیخ زردنگ تشبیه شده

برچنان فتحی که این شاه ملایك پیشه کرد

این‌فتح درجنگ با ابخا زیان بود

نو عروس از ره‌نشینان شکر چون گوید از آنك

دام عنین از سقنقور مـــــزور ساختند

سقنقور، حیوانی است چلپاسه‌نام، دربری یابحری بودن او اختلاف است و ازو معجون برای تقویت سازند و چون کمیاب بود تزویر و تقلب می کردند

حاصل بیت

آنکه ملك (نوعروس) از بندگان سلطانی (ره‌نشینان) چگونه سپاسگزاری کند که برای عنین (دشمن) معجونی از سقنقور تقلبی ساخته او را بفریبند

همت و خلق ترا درخواند أینجا صلتم

صله[1] مخففه راجایز است که مشدد خوانند

لب‌یار من شد دم صبح مانا   که‌سرد آتش عنبر افشان نماید

لب‌یار آتش است زیرا قرمز است اماسرد است زیرا نمی‌سوزاند

بخندد چو پسته درون پوست و آنگه

چو بـادام از آن پوست عـریان نماید

مانند پسته که می‌خندد و درون پوست رانشان می‌دهد صبح قرمزی‌می‌نماید و سپس مانند بادام مقشر (پوست کنده) سپیدی می نماید

زمین را چو طفل زمن ران نماید

زمن یعنی زمین گیر ازمادهٔ مزمن : بی‌حرکت - کلمهٔ بعدرا «زآن»[2] به‌معنی از آن جهت گرفته‌اند

۱ـ دیوان تصحیح نگارنده ص۱۱۶ : «همت ولطف ترا درخوانده اینجا بخششم»

۲ـ ظاهراً درچاپ عبدالرسولی «ران» غلط چاپی‌است درتصحیح نگارنده ص۱۲۷ «زآن نماید» است .

سراسیمه چون صرعیان است کز خود

به پیرانه سر ام صبیان نماید

فلک‌مانند جن‌زدگان درپیری مانند آن (زن‌جادوئی که زائو رابترساند) یعنی فتنه‌زاست .

به‌شب گرچه پستان سیاه است بر تن

هزاران نقط شیر پستان نماید

بچه‌را که ازشیر می‌خواستند بازگیرند باحبر یاسیاهی پستان مادر را می - آلودند،ستارگان راتشبیه به‌نقطه‌های‌شیر (راه‌شیری- کهکشان) کرده-چون صحنهٔ آسمان شکلا به‌پستان شبیه است و کهکشان مانند شیری که از آن بیرون جهیده

به‌روز از پی این دوخاتون بینش　　　یکی زال آئینه‌گردان نماید

آئینه مراد آفتاب است، فلک‌مانند زالی است‌که در روز آئینهٔ آفتاب را می‌گرداند-زوی «دوخاتون‌بینش» هم‌نوشته: «مردمك‌چشم»

تو و دست دستان و مرغول مرغان

که آن غول صد دست دستان نماید

مرغول، زلف پیچیده . مرغ دراین‌جا مراد معشوق و ساقی است‌که قدما می‌آوردند،غول درمصراع دیگریعنی‌فلك

دواسبه درآی و رکابی درآور　　　کزاو چرمهٔ صبح یکران نماید

دواسبه، تنددرآی،رکاب، جام‌شراب‌که دسته‌اش درپایین‌باشد - چرمه‌اسب سیاه‌وسفید - یکران یعنی‌سپید - عکس جام بیفتد و سپیده دم‌را یکباره سپید کند .

لگام فلك گیر تا زیر رانت　　　کبوداستری داغ بر راغ نماید

مثلی است که گویند: «کهر کم‌از کبود نیست» (امثال وحکم ج۳ ص۱۲۵۴)

و پیداست که کبود اسب خوبی است، دراین‌جا می‌گوید فلك‌مانند مرکوبی است برای‌تو، لگام این‌را بگیر تامانند استرکبودی که داغ نام‌ترا برران دارد، نمایش داده شود .

قدح‌های چون اشك داود ازمی   پری خانه‌های سلیمان نماید

داود به‌مناسبت ندامت دراعزام شوهرزنی که پسندیده‌بود، به‌جنگ و کشته شدن او، بسیار گریست ـ این‌جا مـراد لطافت و زلال است، سلیمان هم پری‌خانه (جن‌خانه ـ خانه‌هایی که جن بسازند) داشت

مگـر روز قیفال او راند خواهد   که‌طشت زر ازشرق رخشان نماید

قیفال: رگ، (سراروی) درفارسی باشد ـ طشت نشانه‌ای از رگزدن است

سیه خانـهٔ آبنوسین نائـی   به نه روزن و ده نگهبان نماید

قره‌نی که نه خانه‌دارد و ده انگشت به‌روی آن کارکند .

که‌اکسیر زرهای آبان نماید

زیرا درآبان‌ماه برگها زرد شود

به دم‌های سنجاب نقاش آبان   به زر نیخ تصویر بستان نماید

درآبان سرما شروع کند و دم خزوسنجاب قیمت‌یابد ـ نقاش آبان توسط رنگ زرنیخی (زرد) نقش ونگار روی دم سنجاب کشیده

عجوز جهان مادر یحیی آسا   از و حامـل تازه زهدان نماید

زکریا می گفت زنم‌پیراست‌چگونه تواندبچه‌آورد (قرآن)بعداً زنش‌یحیی را زائید

ز یك عکس شمشیرش این هفت رقعه

تصاویـر ایـن هفت ایـوان نماید

هفت‌رقعهٔ، هفت‌اقلیم ـ هفت‌ایوان، فلک‌های هفتگانه

که سرسام سوداش بحران نماید

سرسام خود مرض‌سوداوی‌است، به‌خصوص‌درموقع بحران‌مرضی(بیماران) سودائی شوند و سرسام کنند

فنا خسرو و تخت کرمان نماید

« فنا خسرو تخت ایران نماید[1] »

شبی کز شبیخون کشد تیغ چون خور

فاعل (اخستان‌شاه) مذکور دربیت ۳ ص ۱۲۹[2] میباشد ، هم‌چنین دربیت‌ـ های بعد .

اسد گاو دل کرکسان کبك زهره

اسد، برج اسد که شکل شیر است

گاودل ـ ترسو ، جبان

کرکسان : نسرین (دونسر) : واقــع و طایر

از آن خرمگس رنگ پیکان نماید

فاعل «نماید» اسد و کرکسان مصراع اول است، خرمگس رنگ سبزدارد و پیکان‌آبدار به‌سبزی زند یعنی : اسد و کرکسان ونسرین ازپیکان خرمگس رنگ شاه اخستان، گاو دل و کبك زهره نماید

۱ـ دیوان تصحیح نگارنده ص ۱۳۱

«فنا خسرو تخت‌کرمان نماید»

۲ـ جهاندار شاه اخستان‌کز طبیعت   کیومرث طهمورث امکان نماید

ملك منطق‌الطیر طیار داند		نه ژاژ مبتر که طیان نماید[1]

ملك مراد اخستان است، و درحاشیهٔ (۲) صفحه۱۳۱ عبدالرسولی نوشته: «ژاژمطین، طیان گل‌کار وعمله و بنا» و دکتر معین درحاشیه نوشته : «طیان ژاژخا نام شاعری هجوسرای و گلگر درینجا معنی ندارد (دهخدا)»

هرصبحدم که برچند آن‌مهره‌هافلك		بررقعه کعبتین همه‌یکتا برافکند

کعبتین یکتامراد آفتاب که یك‌نقش است

بی‌صرفه در تنور کن آن زر صرف را

کو شعله‌ها بـه صرفه و عوا بـرافکند

درکنار این بیت نوشته : «این‌بیت درباب ۴ مرزبان نامه‌آمده[2]»

طاوس بین‌که زاغ خورد وآنگه از گلو

گـاورس ریـزه‌های منقا بـر افکند

طاوس مراد آتشدان است زاغ مراد زغال است، گاو رس (ارزن) مـراد جرقه‌های آتش است، ودلیل اینکه مرادازطاوس (آتش)است آنست‌که درمرزبان نامه (ص ۱۸۹) این‌بیت پس‌ازبیت نهم‌همین صفحه به‌استشهاد برای‌گرمای زمستان آمده و نیز خاقانی خود در ص ۴۹۶ همین مضمون را آورده[3]- درکنار این بیت نیز نوشته : «این‌بیت هم درباب ۴ مرزبان‌نامه آمده[4]»

۱ـ دیوان تصحیح نگارنده ص ۱۳۲: «زژاژمطین‌که طیان نماید»

۲و۴ـ رك مقدمه این‌جانب بردیوان خاقانی ص شصت‌وسه

۳ـ درتصحیح نگارنده ص ۵۰۷ آمده

«طاووس غراب خوار هردم		گاو رس ز چینه‌دان برانداخت»

ز آن خاتم سهیل نشان بین که بررمین

درحاشیهٔ صفحه نوشته: «خاتم سهیل‌نشان کنایه ازدهان شاهد وساقی است» و دکتر معین نوشته است: درآنندراج هم‌چنین آمده ولی به‌احتمال‌قوی جام شراب است به‌قرینهٔ بیت‌قبل، رك لغت‌نامه.

بدر سماك نیزه که برقلب مملکت　　　اکسیرها ز سعد موفا بـرافکند

«چشمم نگین‌نگین چو ثریا برافکند» چشم[1] ن ل

بربط کری است هشت زبان‌کش به‌هشت گوش...

بربط کراست‌زیرا گوش‌ندارد و به‌عکس کران که‌لال‌هم‌هستند اوحرف‌می‌زند

چنگ است پای بسته سرافکنده خشك تن

چون رزمیی که گوشت ز احشا برافکند

مانند جنگجوی ضربت دیده که گوشت ازتن‌اش جدا شود. درنسخهٔ دکتر سجادی: «چون زرقی[2]» و همین صحیح است رك. نسخهٔ سجادی

گویی که عروه بال به‌عفرا بر افکند

درنسخهٔ دکترسجادی: «باد[3]»، و «بال» اصح نماید

۱ـ درچاپ نگارنده نیز: «چشمم»

۲ـ دیوان تصحیح نگارنده: ص ۱۳۵ مطابق همهٔ نسخ خطی اینطور و نیز رك ص ۱۰۱۵ تعلیقات درمعنی «زرق» ذیل این‌بیت از ص ۱۰۶ چاپ این جانب:

چنگ جره همچو باز زرق و کبکان بزم　　　دل برآن زرق‌فش بلبل فغان افشانده‌اند

۳ـ مطابق نسخ‌خطی «باد» و درچاپ‌عبدالرسولی: «بال»، خاقانی «بادبرافکندن»را ظاهراً به‌معنی توجه ومیل‌کردن واظهار عشق‌کردن به‌کاربرده است. ص۶۴۹ تصحیح‌نگارنده

بدر سماك نیزه که برقلب مملکت   اکسیرها ز سعد مـوفا برافکند

سماك، منزل ۱۴ ازمنازل قمر، دوستاره: سماك اعزل وسماك رامح (غیاث).

سعد، نیك و نیك‌بختی و منزل ۲۲ از منازل‌قمر (غیاث)

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد

وان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد

مصرمملکت، به‌دوطریق می‌توان توجیه کرد: «آن مصرمملکت» که اضافه مقلوب «مملکت‌مصر» باشد ــ مصرمملکت که دراینجا ازمصر، مراد شهراست یعنی شهری از خراسان که محمدبن یحیی[1] آنجا کشته شد، پس اضافه اخص به اعـم است

نیل مکرمت، اضافه‌تشبیهی (= خراسان‌یاامام محمدیحیی)

سرو سعادت از تف خذلان ز کال گشت

سروسعادت، یااضافهٔ تشبیهی، اینجا سعادت = سرو، یـا اضافهٔ تخصیصی و مراد سرو بوستان‌های سعادت‌آمیز است

زکال، زگال اصح است

دل سرد کن ز دهر که همدست فتنه گشت

دل‌سرد کن ــ دل سرد کردن دندان طمع کشیدن، بی‌مهر شدن

اوهام کند پای و قدر تیزناب شد

تیزناب، ترکیب اتصافی یعنی دارای ناب(نیش) تیز

هرچند بار گیر قضا تیزتاب شد

تیزتاب، اسم فاعل مرخم از تیزتافتن یاتیز تابیدن

۱ــ رك مقدمهٔ دیوان تصحیح نگارنده ص چهل‌وپنج

گر آتش درشت عذابی است بر نبات

آن آب نرم بین که بر او چون عذاب شد

مادۀ آتش گرم آفت و عذاب نبات است و ولی چون روزگار بر گردد، آب صافی که باید موجب‌پرورش نبات گردد، از حرسموم فلك، آفت و موجب عذاب نبات خواهد شد.

فتح سعادت از سر عزلت بر آیدت

کو کشت‌زار عمر تو را فتح باب شد

یعنی‌از نخستین روزی که به‌دنیا آمدی، عزلت باتو قرین بود.

سیمرغ را خلیفۀ مرغان نهاده‌اند　　هرچند هم‌لباس خلیفه، غراب شد

«هم‌لباس خلیفه‌غراب شد» یعنی‌اگرچه کلاغ دارای‌لباس‌شبیه به‌لباس خلیفۀ عباسی‌است(سیاه) معهذا سیمرغ راخلیفۀ طیور لقب‌داده‌اند: «کوست خلیفۀطیور داور مالك رقاب» ص۴۴

معجز عنان کش سخن تست اگرچه دهر

با هر فسرده‌ای به وفا همرکاب شد

معجزه جلودارسخن‌تواست (سخن‌قوی‌ترین اعجاز است) اگرچه روزگار به‌رسم خود فسرده سخنان‌را همرکابی و هم‌عنانی می‌کند

از طمطراق این کرۀ[1] تر مترس از آنك ...

۱- «گره‌تر» درست است ص ۱۵۷ دیوان تصحیح نگارنده، و «گره» مخفف گروه و «تر» به‌معنی‌آلوده و ناپاك است و توجیه «کره» و کرۀ خاك «درست نیست، در بیت قبل هم به«ناقصان» اشاره دارد و «گره ناحفاظ» ونظایر آن نیززیاد دارد، درچاپ عبدالرسولی «کره»اشتباه چاپی‌است خوداوهم درحاشیه «تر»راکنایه‌ازمردم ملوث وفاسق‌معنی کرده‌است

«تر» یا به‌معنی آلوده و ناپاك و یا به‌معنی مرطوب است و درهر دوحال مراد کرهٔ خاك است و به‌مناسبت کثرت دریاها آنرا کرهٔ آب و کرهٔ ترهم گفته‌اند

موج خون خاست در بهوو طرر بگشایید

«بهو وطرر»- طزرمعرب‌تزرلغتی درتجر (مأخوذاز Tacara) پارسی‌باستان به‌معنی‌خانهٔ رمستانی ومستطیل : رك، تعلیقات‌نگارنده بربرهان‌قاطع‌طبق یادداشت آقای ضیاءالدین سجادی[1] درنسخ کهنه «طزر» نوشته شده

یاره از ساعد و یکدانه زبر بگشایید

«یکدانه ز بر بگشایید» یکدانه، گردن بند (دهخدا)

سرو بستان به‌شبستان و طرر باز دهید

شبستان و طرر، طبق‌نسخ قدیمه : طزر = تجر رك: برهان چاپ‌من ص۴۷۲ متن‌وحاشیه وص‌روبرو

مرغ از چه زد شناعت بر صبح راست خانه

کـو در عمود سیمین دارد تـرازوی زر

این بیت اشاره به‌داستان یوسف وبرادران است که جام زرین دربار بن‌یامین پنهان و او را بازداشت کردند کو (که‌او) تعلیلی است. صبح چرا برصبح صادق تشنیع کرد؟ زیراکه وی درسپیده (عمود سیمین) ترازوی‌زر[2] را (دوکفهٔ خورشید و ماه) را پنهان کرد .

مه درهوای بابل چون یك‌قواره توزی

خیاط بهر سحرش بـرداشته مـدور

۱ـ رك دیوان ص ۱۶۰ وتعلیقات ص ۱۰۲۲، چهار مورد دردیوان این‌کلمه مطابق نسخ خطی ما«طزر» است ودرچاپ عبدالرسولی به‌غلط (طرر) است این‌یادداشت راقبل‌از چاپ دیوان به‌مرحوم دکتر معین دادم

۲ـ ترازوی‌زر، آفتاب است

قواره، گردنهٔ لباده‌های قدیم که مدور بود، جیب مقور یعنی جیب مدور چون برای سحر (جهت تفرقه میان‌دوتن وغیره) قوارهٔ لباس کسی رابدست آورده سحر می‌دمیدند

یارب ز دست گردون چه سحرها برآمد

گرنه از آن قواره نیمی کنند کمتر

«برآید»، نل، واصح است[1]

یعنی اگر قوارهٔ ماه به‌حالات چهارگانه : تربیع و هلال و بدر و تربیع ثانی درنیاید چه‌حوادثی پیدا خواهد شد

کوس از چه روی دارد آواز گنج باری

کز نور صبح بینم گنج روان مشهر

حاشیهٔ عبدالرسولی «گنج‌بار نام گنج هفتم خسرو پرویز و گنج روان نام گنج‌قارون، درشرح دیوان نوشته یك‌قسم کوس زنگ‌دارهست که هنگام نواختن صدای زنگ شنیده می‌شود» ودکترمعین نوشته‌است: «این‌معنی درست نمی‌نماید بلکه برای کشف محل گنج به‌زمین مشت‌زنند زمینی که خالی باشد ازصدای آن پیداست که خم درآن‌محل است یا نه»

زین خامهٔ دو شاخی اندر سه تا انامل

من فارد زمانم ایشان زیاد منکر

سه‌تاوفارد و زیاداز اصطلاحات بازی نرداست وحاشیه‌غلط است[2] (دهخدا)

۱ـ ص ۱۸۶ تصحیح نگارنده نیز اینطور است

۲ـ یعنی حاشیهٔ عبدالرسولی .

هرچه زین روی کعبتین یك و دوست　　بر دگر روی او شش است و چهار

سه است م ۰ م

هرچه بخشم به دست مزد از من　　نپذیری و بس‌کنی پیکار- بیگار (دهخدا)

رخسار صبح را نگر از برقع زرش　　کز دست شاه جامهٔ عیدیست دربرش

به‌التزام العید فی کل بیت

دراین قصیده عید فطر (اول شوال) مراد است

مشرق به عود سوخته دندان سپید کرد

چون بوی عطر عید برآمد ز مجمرش

عود سوخته : فلق ، حمرهٔ مشرقیه

دندان سپید کرد ، روشنائی صبح

مجمرش، رك : بیت‌دوم همین قصیده[1]

گردون فروگذاشت هزاران حلی‌که داشت

مراد ستارگان است

صاعی بساخت‌کز پی عید است در خورش

مراد خورشید است (مصراع‌دوم)

مه‌روزه‌دار بود همانا از آن شدست

اشاره به‌ماه گذشته (رمضان)

تن چون خلال مائدهٔ عیدلا غرش

۱-

گردون به‌شکل مجمرعیدی به‌بزم شاه　　صبح آتش ملمع و شب مشك اذفرش

تنش لاغر شدست چون خلال غذائی که درعید خورند

یاحلقه گویی از پی آن شد که روز عید

خسرو بـه نوك نیزه رباید ز خاورش

اشاره به‌ربودن سواران حلقه را درسباق

آمد دواسبه عید و خزان شد علم برش

عیدفطر آن سال فصل خزان و دربرج میزان (رك بیت ۷ و ۸ صفحهٔ بعد[1]) واقع‌بود.

و اینك خزان معزم عید است و بهرصرع

فصل خزان‌بود (رك : بیت ۷ و ۸ صفحهٔ بعد)[1]

عید است و آن عصیر عروسی‌است صرع دار

عصیر،شیره (شراب) «والعصیر الفی‌سنه»(منوچهری)[2]

بربرگ زر نوشته طلسم مز عفرش

بربرگ زرنوشته، برگهای زرد خزانی

زانسوی عید دختر رز زیر پرده بود

زانسوی عید ، یعنی درماه رمضان

بستند عقد بر همه آفاق یکسرش

۱ــ گویی بهای بادهٔ عیدی است آفتاب

زان رفت در ترازو و سختند چون زرش

شد وقت چون ترازو و شاه جهان به عید

خواهد می گران چو ترازوی محشرش

۲ــ دیوان منوچهری چاپ سوم دبیرسیاقی ص ۸۸

یکسر، یکسره قید است یعنی کلا

زرگر به گاه عید زر افشان کند ز شاخ

واجب کند که هست شکر ریز دخترش

زرگر ، سواغ طبیعت

واجب است این امر

شاخ چنار گویی حلوای عید زد کآلوده ماند دست به آب معصفرش

اشاره به زردی شاخه‌های چنار

بودی بــه روز عید نفس‌های روزه دار

مشکین کبوتری ز فلـك نامه آورش

نفس‌های صائمان مانند کبوتری بود که الهامات آسمانی می‌آورد ـ(ش) به روزه‌دار برمی‌گردد

منقار برقنینه و پر در قدح بماند

شاید «پر» برای هم‌زدن در قدح می‌انداختند

گل دردهن گداخته و ناله در برش

گل گداخته یا آتش مذاب = شراب

در آبگینه نقش پری بین به بزم عید

از می کز آتش است پری‌وار جوهرش

درآبگینه که ازشراب است وآن شراب جوهرش مانند پری (جن) ازآتش است «خلقتنی من‌نارو خلقته من‌طین» نقش‌پری (ساقی) را دربزم عیدفطر ببین.

گردون چنبری ز پی کوس روز عید

حلقه به گوش چنبر دف همچو چنبرش

گردون چنبری به‌خاطر شنیدن آوای طبل و نقارهٔ روزعید فطـر غلام حلقه بگوش چنبر دایره‌ای شد که مانند چنبر خودش (فلك) بود .

مار زبان بریده نگرنای روز عید

نای روز عید، نیی که روزعید فطر می‌نواختند

زآن رفت درترازو و سختند چون زرش

برج میزان

خواهد می گران چو ترازوی محشرش

خواهد «می» و در رطل گران مانند ترازوی روز حشر که عظیم است

بحر کلیم دست براین ابرطوروش یـا فال عید و نور اناالله رهبرش

بحر کلیم دست ، شاه

ابرطوروش، به‌مناسبت گرانی وسنگینی، تناسب بین بحر کفی یا بحر دلی شاه واسب ابروش تداعی‌معانی است، بین‌ابر و دریا که نخستین از دومین برخیزد ومتصاعد شود و باردیگر فروبارد:

بحری که عید کرد بر اعدا به پشت ابر

از غره‌اش درخش وز غـرشت تندرش

گفتی پی محمد یحیی به‌ماتم‌اند از قبهٔ ثوابت تـا منتهای خاك

ازقمهٔ ثوابت ـ یـادگار شمارهٔ ۶ ص ۳۸ و شمارهٔ ۹ ص ۶۲ (به استناد دو نسخهٔ خطی)، شك‌نیست که قمه‌صحیح است چه‌قبه[1] به‌ضم قاف‌به‌معنی خرگاه است

۱ـ درچاپ نگارنده هم ص ۱۳۸ «قبهٔ‌ثوابت» است

و قمه به‌کسر قاف به معنی ابتدای بلندی و دراین‌جا بـه‌قرینهٔ «منتهای خاك» البته «قمهٔ ثوابت» صحیح‌تر است، یعنی از ابتدای ثوابت تا انتهای خاك

و آگه نبد که نیست دهانش سزای خاك

«و آگاه بد که‌نیست دهانش سزای‌خاك[1]» یادگار شمارهٔ ۶ ص ۳۸ و شماره ۹ ص ۵۲ به‌استناد دونسخهٔ خطی خاقانی : «این شکل دوم را ترجیح دادیم چه‌به تصور ماخاقانی می‌خواسته است‌بگوید که آسمان بااینکه‌آگاه بود که دهان محمد بن‌یحیی سزای خاك نبود باز خاك دردهانش کرد، چه‌درصورت آگاه نبودن شاید به‌علت جهل‌ملامتی متوجه‌آسمان نباشد تاشاعر خطاب به‌اوبگوید «ای‌خاك برسر فلك ...»[2]

خاك درش خزاین ارواح ران[3] چرخ

فیض کفش معادن اجساد ز ای خاك

«خاك درش خزاین ارواح چرخ دان[4]

فیض کفش معادن احسان[5] روای خاك»

۱ــ همین شکل درست‌تر است رك دیوان تصحیح نگارنده ص ۲۳۸ مطابق نسخ قدیم

۲ــ

ای خاك بر سر فلك آخر چرا نگفت　　　کآن چشمهٔ حیات نسازید جای خاك

۳ــ «ارواح دان چرخ» دیوان تصحیح نگارنده ص ۲۳۹ ومصراع دوم مطابق همین متن است

۴ــ درمتن ما «ارواح دان چرخ»

۵ــ «اجساد زای‌خاك» و «ارواح» درمصراع اول اصطلاح کیمیا ومقصودموادی است ←

یادگار شمارهٔ ۶ ص ۳۸ و شمارهٔ ۹ ص ۵۲ :

«مااین‌صورت را نه‌به‌سلیقهٔ شخصی بلکه مطابق نسخه‌های قدیم خطی به‌آن جهت‌ترجیح دادیم که استعمال : «ارواح دان» رابه‌معنی جای ارواح بسیارسست و رکیك دیدیم و درمصراع دوم که ما «فیض کفش معادن احسان روای خاك» چاپ کرده‌ایم به‌این علت بود که شعر به‌آن صورت که چاپ شده معنی درستی ندارد و تقریباً یقین است که متناسب با «کف» «احسان»است نه «اجساد» ، ومعنی‌مصراع به‌آن صورت‌که چاپ کرده‌ایم این‌است که «کف او درحکم معدنهایی است که از آن احسان جـاری مـی‌شود» آقای اقبال در مصـراع اول بیت «ران» را «دان» خوانده‌اند .

از عکس خون قرابهٔ پر می‌شود فلك

من می گریم اما خون و عکس آن به‌آسمان می‌افتد

غم‌بیخ عمرمی‌برد ومن به‌برگ آنك...

«من‌ببرگ آنك» درخیال آنك

عنقای مغربم به‌غریبی‌که بهر الف

مغرب[2] گویندزیرا فروبرندهٔ‌مرغان واشخاص کوچك‌است ویابه‌هیئت غریب آفریده شده

که درآتش‌بخار می‌شوند وکبریت وزرنیخ وزیبق‌ونوشادراست واجساد درمصراع دوم نیز اصطلاح کیمیا و موادی است که درآتش ثابت می‌مانند وزر، سیم، آهن، مس، سرب وروی است و به‌این ترتیب توجیه و تفسیر مجلهٔ یادگار درست نیست و ارتباط به‌ارواح واحسان نـدارد و «ارواح دان» و «اجساد زای» درست است (شرح ارواح و اجساد درکیمیا ، در کتاب المدخل‌التعلیمی رازی هست ص ۶۷-۶۸ چاپ‌مهندس شیبانی)

۲- به‌ضم اول

الف (به کسر اول) ـ مؤانست، صداقت

خاقانی مسیح دمم پس به تیغ نطق همچون کلیم رخنهٔ الکن درآورم

اشاره به‌لکنت زبان موسی «واحلل عقدة من‌لسانی»

جلباب نیستی به‌سروتن درآورم

جلباب ، چادر

از نخل خشك خوشهٔ خرما برآورم

نخل، وجود خاقانی ـ خوشه، معانی شعری

آب سیه زنان سپید فلك به است

آب سیه ، اشك تیره ـ نان سفید فلك، آفتاب

جام بلور درخم رویین به‌دستم است

جام بلور ، دل‌نازك ـ خم رویین ، آسمان

تا چند بهر صیقلی رنگ چهره‌ها خود را به رنگ آینه رعنا برآورم

طوری چهره را صیقلی کنم که عکس دیگران درآن چون آینه منعکس شود .

زآن حنظل شکر شده حلوا برآورم

عیش تلخ خوش گشته

گر بخت باز بر درکعبه رساندم کاحرام حج و عمره مثنا برآورم

احرام، برخود حرام گردانیدن بعضی چیزهای حلال و مباح (استعمال خوشبو، اصلاح موی‌سر وریش ومجامعت) چندروز پیشتراززیارت کعبه ازمقامات معین ونیزدرایام‌حج، مجازابه‌معنی دوچادر نادوخته که‌حجاج یکی‌رالنگ ودیگری را بردوش اندازند .

عمره، حاجیان احرام بسته از مکـه به‌موضع تنعیم که‌به‌فاصله سه کروه است روند در آنجا چند رکعت نمازگزارده به‌مکه باز گردند و طواف کعبه کنند .

حراقه‌وار در زنم آتش به بوقبیس

حراقه، به‌ضم و تخفیف سوخته و چخماق و شعله ـ به‌فتح و تشدید کشتی نفط‌اندازی

غلغل درآن حظیرهٔ علیا برآورم

حظیره ، محوطهٔ قبرستان ، محوطه‌ای که از چوب و نـی برای حیوانات سازند .

شمع زرد است از نهیب سرمنم هم زرد لیك

نهیب، بکسرتین امالهٔ نهاب ـ هیبت و ترس و بیم ، عظمت و غارت

دیده‌ام عشاق ریزان اشك داود از طرب

«اشك دارند[1]» (دهخدا)

بلکه ز آن زردم که ترسم سر ببرندم چو شمع

نبرندم[2] (دهخدا)

هان رفیقان نشره آبی یازکال آبی بساز

رفیقا[3] (دهخدا)

پیر عشق آنجا به عرسی پاره می‌کرد آسمان

عرس، عرس به‌کسر زن یا شوی، به‌ضم طعام عروسی و نکاح

۱ـ «اشك‌داود» صحیح است رك ، دیوان تصحیح نگارنده ص ۲۵۵

۲ـ این‌شکل درست است رك ، دیوان ص ۲۵۵

۳ـ این‌شکل درست است رك ، دیوان ص ۲۵۶

ماهچهٔ زر کند بر تن ماهی درم

ماهچه ، آنچه از زر و سیم به‌شکل ماه ساخته برسر علم کنند

در یمنی جزع تو حجرهٔ هندی صنم

جزع ، مهرهٔ سلیمانی سیاه و سپید

آب بقم شد شفق مه خم و شب رنگرز...

بقم ، به فتح و تشدید قاف درعربی و تخفیف آن درفارسی، نام چوبی که‌از آن رنگ سرخ حاصل آید

داده کف و کلك تو خوشه عطا ، نان سلم

سلم ، بهای شیئی را پیش دادن طبق قوانین شرع

طفلی و طفیل تست آدم　　　خردی و زبون تست عالم

درنسخهٔ لکنهو بیت مطلع این است ، و درراحة الصدور ص ۶ هم آمده[1]:

ای شحنهٔ شش جهات عالم　　　بر چار دری هشت طارم :

و این بیت درمطلع سوم[2] (صفحهٔ بعد آمده)

پروردهٔ جزع تست عیسی[3]

«پژمرده» (چاپ هند و ایضا راحة‌الصدور ص ۶)

جزع ، مشبه‌به ومستعار برای چشم (رك ، چهار مقالهٔ من ص ۳۵)

موسی (راحة‌الصدور ص۶)

آبستن لعل تست مریم : قس :

۱ــ درچاپ نگارنده ص۲۷۵مطابق متن‌عبدالرسولی ودرست است

۲ــ درمطلع سوم : «هفت طارم» و اینجا دکتر معین «هشت طارم» مطابق نسخهٔ هند و راحة‌الصدور نوشته

۳ــ درچاپ این‌جانب نیزاینطور است ص ۲۷۵

چون یار به‌بوسه دادنم بار گرفت		زلفش بگرفتم از من آزار گرفت

(ابوالفرج رونی) ـ شرحی در راحة‌الصدور نوشته‌ام

نیروده تست ناف خرچنگ

خرچنگ، برج سرطان

تا خورشیدی پیاده بینند		خورشید دگر فراز ادهم

ادهم ، سیاه، اسب سیاه

مختار عجم بهاءدین آنك		منشور جلال از وست معجم

معجم ، حروف منقوطه ، فصیح ، بی‌اشتباه

بده جام فرعونیم کـز تزهد		چو فرعونیان ز اژدها می‌گریزم

اژدها ، زاهد را به‌اژدها تشبیه‌کرده

سیاه است بختم ز دست سپیدش

درشرح ، سپید دست یعنی دزد و خیانت پیشه

محیی‌الدین محمدبن یحیی ، بـرای ترجمهٔ احوال او رك : مجلهٔ یـادگار شمارهٔ ۶ ص۳۲ به‌بعد[۱]

عیسی و ابنة عمران به خراسان یابم[۲]

«عیسی و آیت فرقان به خراسان یابم[۳]»

۱ـ ونیز رك مقدمه دیوان چاپ نگارنده ص چهل وپنج

۲ـ درتمام نسخ خطی قدیم اینطور است (ص ۲۹۹ دیوان تصحیح نگارنده)

۳ـ «آیت فرقان» درنسخ قدیم نیست و «ابنة عمران» است و مقصود «مریم»است که‌خاقانی پاکی اورا درنظردارد و بسیار دردیوانش اشاره می‌کند وزادن و به‌دنیاآوردن عیسی‌را درنظر دارد

یادگار شمارهٔ ۶ ص ۴۰، شمارهٔ ۹ ص ۵۱ به‌بعد (باستناد دو نسخهٔ خطی) خاقانی می‌خواهد بگوید که درسفر خراسان و زیارت محمدبن یحیی در او آثار و مظاهر مهمی مشاهده خواهد کرد مثل شافعی و هادی است و مهدی زمان و صاحب سخن و لهجهٔ یحیی و محمد و عیسی و آیت فـرقان که معجزهٔ حضرت محمد است والا معنی ندارد که شاعر مظهر «ابنة عمران» یعنی مریم رادروجود محمدبن یحیی بجوید که به‌طلاقت زبان ووعظ وتفسیر مشهور آفاق بوده وچنانکه مخفی نیست این جمله تناسبی بامریم ندارد[1] بعقیدهٔ آقای اقبال همان (آیت فرقان) صحیح است.

اگرنه سرنگوسا رستی این طشت

غلط شاعر (دهخدا) (به‌مناسبت سر ـ سار)

زبان من شبان وادایمن

وادایمن، وادی ایمن (نهج‌الادب ص ۶۷۱) ورك: رسالهٔ اضافه به‌قلم نگارنده ج ۱ ص ۵۴

خوانده‌ای تاعیسی از مقعد چه دید آخر زیان

اشاره به‌مرغ عیسی (که مقعد نداشت)

پیر مصحف: «ابلیس هم به‌پیر مصحف خطابشان[2]» مصحف «پیر» ممکن است بیر» باشد درقدیم هم‌پیر وبیر یك‌طور نوشته می‌شد و یکی‌ازمعانی «بیر» طوفان وصاعقه‌است یعنی ابلیس آنان راطوفان وصاعقه وبلا لقب‌داد، معنی دیگر مصحف «جناس» است (محیط المحیط) جناس «پیر» (مقابل جوان) «پیر» به‌معنی پدر

۱ـ باتوجه به‌پاکی مریم و زادن عیسی ازاو «ابنة عمران» درشعر درست است

۲ـ این بیت درنسخ قدیم نیست ویك نسخه اینطور: «ابلیس‌هم پیمبر مصحف‌جوابشان» دیوان تصحیح نگارنده ص ۳۲۸ متن و حاشیهٔ ۱۳

است (برهان من) یعنی ابلیس آنان را پدر خطاب کرد یعنی ایشان ابو شیطان اند

وز مطبخ مسیح نیاید جوابشان[1]

جلابشان (دهخدا)

داد نقیب صبا عـرض سپاه بهار

کز دو گروهی بدید یاو گیان خزان

این بیت را فرهنگ‌ها شاهد برای «کروه» واحد مسافت هندی آورده‌اند.

احمشاد ، مخفف احمدشاد همچـون محمشاد مخفف محمدشاد (رك بیهقی دکتر فیاض ص ۳۹)

«زآنکه مرا دید شد الماس‌دان» دیده[2] (دهخدا)

بعد از سه مـراتب آدمی زاد   بعد از سه کتب رسید فرقان[3]

این بیت در تحفةالعراقین (چاپ قریب ص ۳۴۵) بدین صورت آمده :

بعد از سه نتیجه زاد انسان   بعد از سه کتب رسید قرآن

قصیدهٔ ایوان مدائن

هنگام دیدن طاق کسری و ذکر خرابی مدائن و ... گـوید : رك ، قصیدهٔ بحتری ـ «مارگلیوث، مقام ایران در تاریخ اسلام ، ترجمهٔ یاسمی ص ۱۶ به‌بعد»

برای توضیح این قصیده[4] رك: سخنان شیوا ص۹۵

«از دیده گلابی کن درد سرما بنشان»

۱ـ در تصحیح نگارنده : «جوآبشان» و درست است

۲ـ این درست است رك دیوان تصحیح نگارنده ص ۳۴۱

۳ـ درهمهٔ نسخ قدیم اینطور است، رك دیوان تصحیح این جانب ص ۳۴۷

۴ـ برای شرح و توضیح این قصیده رك : گزیدهٔ اشعار خاقانی به‌کوشش نگارنده ص ۲۸۱-۲۸۷ انتشارات جایبی

گلابـم ولی دردسر می‌دهم نمك‌خواه خود را جگر می‌دهم

(نظامی)

«گنجینه ۴۱» صریح‌تر در گلاب[1] (به‌ضم گ) نه گلاب (به‌کسر گ)

ما به تو آورده‌ایم درد سر ارچه بهار

دردسر روزگار برد به بوی گلاب

خاقانی ص ۴۴

گل در میان کوره بسی دردسر کشید

تا بهر دفع دردسر آخر گـلاب شد[2]

(به‌نقل مرزبان نامه ص ۱۳۶)

...زیرپی پیلش بین شهمات شده نعمان

نعمان، مرادنعمان بن‌منذر از پادشان بنی‌لخم است. مرگ‌او رانویسندگان چون طبری و مؤلف اغانی و ابن‌قتیبه و مسعودی و یعقوبی و بکری و یاقوت به اختلاف ذکرکرده‌اند، نزد برخی به‌او زهر خورانیدند و برخی دیگر نوشته‌اند درزندان ازطاعون بمرد.

نزد خوارزمی و چند نویسندهٔ دیگراو رازیر پای‌پیل افکندند

«ثم‌النعمان ابن‌المنذر هـوالذی قتله ابـرویز تحت ارجل‌الفیله، و هوآخر ملوك‌لخم، وبعده ایاس بن‌قبیصه‌الطائی» پس‌ازاو خاندان پادشاهان بنی‌لخم ازمیان رفت و خسروپرویز بجای اوعربی ازقبیلهٔطی (مذکور درفوق) رابه‌شهرهای حیره برگماشت رك: لغت‌نامه

۱ــ رك دیوان تصحیح نگارنده ص ۴۳ و تعلیقات دیوان ص۹۹۹

۲ــ دیوان تصحیح نگارنده ص ۱۷۵

ای بس شه پیل افکن کافکند به شه پیلی

شطرنجی تقدیرش درماتگـه حـرمان

یعنی چه‌بسا شاه‌پیل کش را که تقدیرشطرنج باز درعرصهٔ مات‌کردن حرمان به‌زیر دست و پای‌شاه پیل‌افکند (شاه‌پیل‌یعنی فیل بزرگ) قس: «خم خرطوم شاه پیل‌را چون خرطوم پرخم شاه پیل‌فروگذاشته‌اند» (جوامع‌الحکایات من ج ۱ ص-۱۵)درکتاب‌قرائت فارسی گروه آقای‌فروزانفر «شه‌پیلی» را به‌معنی عملی‌درشطرنج گرفته‌اند که براثر کیش‌کردن شاه بوسیلهٔ پیل هردو به‌خطرافتند و عبارتی نامفهوم درآنجا آورده‌اند ، چنین اصطلاحی در کتب شطرنج دیده نشد. ن ل - «پشه پیل افکن» و صحیح‌نیست، زیرادرآن صورت فاعل افکند واقع شود و مرجع ضمیر «تقدیرش» درست نیاید

گر توام عبدالله بن‌سرح - ‌وانی باك نیست

عبدالله بن سرح ، رك مقدمهٔ من[1] برشرح قصیدهٔ ابوالهیثم

مهری یکی پیر نزار آوا برآورده بزار[2]

درجهانگیری ذیل «مهری» این بیت آمده رك : برهان من

از خط کل تا شط گل عالم به‌تنها داشته

می‌توان خواند : ازخط‌گل تاشط گل ...

خط‌گل ، خطهٔ‌خاك - شط گل (به‌ضم گ)، شط آتش (کرهٔ آتش) ازخط کل تاشط گل،خط کل‌ظ فلك‌الافلاك یافلك‌الاطلس. شط گل=ظ کرهٔ آتش، شط آتش. ولی‌چون بیت‌مربع است حتماً کلمهٔ‌دوم «شط‌گل»(به کسر گ) بایدخوانده شود و بنا براین‌نخستین‌را« کل»به‌معنی مذکورودومین « گل» بایدخوانده‌شود وشط به‌معنی

۱- ص ۴ مقدمه شرح قصیدهٔ ابوالهیثم چاپ دکترمعین

۲- درنسخ قدیم این‌بیت نیست ، رك دیوان تصحیح نگارنده ص ۳۷۸ حاشیهٔ ۵

ساحل و کنار هم‌آمده یعنی‌از خط فلك‌الافلاك تا لبهٔ خاك

صحف مینا راده آیتها گزارش کرده شب

ده‌آیتها، هرپنج‌آیه قرآن‌را «خمس» و هرده آیه را «عشر» می گفتند و در حاشیهٔ قرآنهای قدیم معمولا به‌خط سرخ این دو کلمه را درجای معین یادداشت می کردند (ازافادات آقای قزوینی)

هان ماه نوطغراش بین امروز درکار آمده

طغرا ـ طغرا ترکی است و معمولا سلاطین امضای خود را منحنی‌وار (چنانکه بعدسلاطین عثمانی به‌تقلید همانها هم درمکتوبات و هم درسکه‌های‌خود) می‌نوشتند ازاین‌جهت ماه‌نو، کمان وابروی معشوق رابه‌طغرا تشبیه‌کرده‌اند و وجه شبه(انحناء) است منسوب به‌آن«طغرائی»است دردائرةالمعارف اسلام‌مادهٔ (طغرا) رجوع شود ـ از افادات آقای قزوینی

می آفتاب زر فشان جام بلورش آسمان

مشرق کف ساقیش‌دان مغرب لب یار آمده

ترجمهٔ این‌بیت منسوب به‌یزیدبن معاویه :

شمیسة کرم بر جها قعردنها فمشرقها الساقی و مغربها فمی

نثار اشك من هر شب شکر ریزی است پنهانی

که همت را زناشوئی است از زانو و پیشانی

زانوی من باپیشانی زناشوئی کرده به‌خاطرکسب همت (عرفانی) وشاباش دراین ازدواج گوهر اشك نهانی من است .

چو همزانو شوم باغم گریبان را کنم دامن

سر من از سر زانو کند دامن گریبانی

چون باغم تلاقی کنم، گریبان جامهٔ خود را مانند دامن کنم یعنی چاك زنم، سرمن برسر زانو بماند و دامن گرد آنرا فرا گیرد و بدین سبب دامن مانند گریبان بهم پیوسته گردد

سرم زان جفت زانو شد که ازتن حلقه‌ای سازم

در آن حلقه ترازو دار بیاعان روحانی

ازاین جهت سرمن به‌زانو متصل شد که تنم به‌صورت حلقه‌ای درآمد دردست فروشندگان روحانی

ملخ سر برسر زانوست خون آلوده بارانی

ملخ به‌شکلی است که‌گویا سر برزانو گذاشته و نوعی از ملخ پشتش سرخ رنگ است

سپر فرمود دیلم وار وزوبین کردماکانی

ماکانی، منسوب به‌ماکان بن‌کاکویه

صبحدم آب خضر نوش ازلب جام گوهری

کز ظلمات بحر جست آینهٔ سکندری

«آینهٔ سکندری» ، رك : آینهٔ سکندر بقلم نگارنده (مجموعهٔ مقالات شمارهٔ ۱ ص ۲۳) (نسخه بدل حاشیهٔ ۱) :

«چشمهٔ خضر ساز لب ازلب جام جوهری»

درانجمن آرا ذیل آینهٔ سکندری همین نسخه بدل آمده

کی به دوزرق بسته سر هر سقطی شود سری

هرسقطی شود سری - مراد سری سقطی است و اویکی ازبزرگان طریقت است (دهخدا)

مانند علی سرخ غضنفر تویی ارچه — از نسل فریدونی نـز آل عبائی

پس‌ایرانی بوده‌اند (دهخدا)

وغا[1] درسه شش بیش بینی ز یاران — چویك نقش خواهی وغائی[2] نیابی

دغائی (دهخدا)

نیك‌آمدم به ری بد من بین بجای من

دی ؟ ری[3] ؟ (دهخدا)

آنت مومین دل‌که گرپیشش بکشتندی چراغ

طبع مومینش چو موم اندر لگن بگریستی

اشاره به‌نازکدلی عم (آموزش مجله : ۱۰۲۴ ص۱۸)

طاوس غراب خوار هر دم — گاورس ز چینه‌دان برانداخت

خاقانی گفته درهمین معنی :

طاوس بین‌که زاغ خورد و آنگه از گلو

گاو رس ریـزه‌های منقی بـرافکند

شیون به بام و باغ خود آنگه بر آورید

«به بـام و باغ و خور نگه بـر آورید[4]»

---

۱ و ۲ - «دغا درسه‌شش... دغائی‌نیابی» درتصحیح نگارنده ص ۴۱۷

۳ - درچاپ این‌جانب ص ۴۴۴ «بدری‌بین» واشارهٔ دهخدا مربوط به‌همین کلمه است

۴ - درتصحیح این‌جانب عیناً اینطور و صحیح است ص ۵۲۹

رك مینوی. ات (مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات) ۱ : ۳ ص ۷۵ و حاشیهٔ۵ «خورنگه مخفف خورنگاه، پیشگاه خانه» دکترمعین درحاشیه نوشته همین صحیح است .

گو ز تف تیغ تـو زهرهٔ شیران نگر

آنکه لعاب گوزن در طیران دیده نیست[1]

لعاب گوزن، سپیدهٔ صبح، کاغذ سفید و برف و شبنمی که روزی زمین را سفید کند، روشنی (ناظم الاطبا)

چرا دارد مگس دستار فوطه چرا پوشد ملـخ رانین دیبا

این بیت باتصرفی در ص ۲۴ آمده[2]

شهر ری کوپار زهرت داده بود[3] هدیه امسال از شکر خائی فرست

پاد زهر (دهخدا) ولی ظاهراً (زهر) است چـه درسفر ری از آنجا رنجیده بود و قصیده‌ای درذم آب و هوای آن سروده (رك : ص ۴۵۴) م-م و پار[4] به‌معنی پارسال است به‌قرینهٔ امسال م . م

چرخ است خوشه‌ای[5] به زکاتش مدار چشم

«وخوشه‌ای» (دهخدا)

۱ـ «گو ز تف تیغ تیز زهرهٔ شیران نگر ـ آنکه لعاب گوزن درطرسان دیده نیست» راجع به‌طرسان تعلیقات ص ۱۰۴۶ و دکترمعین نیز به «طرسان» نسخ قدیم اشاره کرده

۲ـ جزء قصیدهٔ مسیحیت ـ اما دو نسخهٔ کهنهٔ ما آنجا ندارند رك ص ۱۸ حاشیهٔ ۳ چاپ نگارنده

۳ـ «بهرری کوپار زهرت داده بود» ص ۸۲۶ دیوان تصحیح نگارنده

۴ـ این درست است رك حاشیه ۳

۵ـ درنسخ قدیم اینطور و درست است، دیوان‌تصحیح نگارنده ص ۸۳۱

برخوشهٔ[1] حیات مشو غره کآسمان

برجوشن (دهخدا)

طعن نـادان فضیحت داناست زدن یـوز عبرت یوز است

نصیحت[2] (دهخدا)

زدن یوز ... «یوزه[3]» (دهخدا)

سرشك چشم من از چشمهٔ ارس بگذشت

به‌رود، چشمه گفتن غلط است (دهخدا) و اضافه کرده : «اصطلاح شده»

هدهد ز آب زیر زمین آگه است لیك

از دام بر فراز زمین آگهیش نیست

رك: مرزبان‌نامه : داستان نیك‌مرد با هدهد

(مرزبان نامه چاپ دوم‌تهران ص ۱۱۵ و ۱۱۶) ومثنوی مولوی‌چاپ‌نیکلسن (دفتر اول ص ۷۴ببعد)

گـر نشستی و رای خاقـانی نه وراعیب و نه ترا هنر است

زحل نحس تیره روی نگر کـز بر مشتریش مستقر است

درزنبیل فرهاد میرزا از خاقانی نقل شده :

گر فروتر نشست خاقـانی نه وراعیب و نه‌ترا ادب است

۱ـ «برخوشی حیات» دیوان تصحیح نگارنده ص ۸۳۱

۲ـ «نصیحت دانا» درست است دیوان تصحیح نگارنده ص ۸۳۲

۳ـ «زدن یوزه» درست‌است رك دیوان تصحیح نگارنده ص ۸۳۲

قل‌هوالله نیز درقرآن زیرتبت یداابی‌لهب است[1] م . م

با نظم و نثر خاطر خاقانی طبع کشاجم از درلك باشد

کشاجم[2] کعلابط اسم رجل من ولد سندی بن‌شاهك...

و نیزچندتن که جامع صفات‌کاتب شاعر و منجم بودند بـدین‌لقب خوانده شده‌اند.

ای امیر امرای سخن و شاه سخا به‌سخن‌مثل عطارد به‌سخاچون خورشید

این‌قطعه ازخاقانی نیست[3] (غلط نـامه) و درانتهای همین‌قطعه در ص ۶۲۹ حاشیه نوشته: «قطعه‌فوق ازخاقانی نیست، درجائی دیگر عین‌قطعه وجواب‌آن‌که خاقانی‌گفته مسطو راست» (دهخدا)

ای ریزهٔ روزی بوده از ریزش ریسمان مادر

یعنی رشته‌بافی (بیت ۴)[4]

درمرثیهٔ وحیدالدین[5] عم خود گوید

پسرعم، وحیدالدین عثمان پسرعم خاقانی بود م . م

زین خام قلتبان پدری دارم

۱ـ از خاقانی نیست

۲ـ راجع به‌کشاجم رك یادداشتهای قزوینی ج ۶ ص ۲۱۶-۲۲۷ و نیز ج ۸

۳ـ قطعه‌ازکافی‌الدین است و جواب‌آن ازخاقانی است، رك ص ۸۵ دیوان تصحیح نگارنده

۴ـ بیت ۴ همین قطعه :

افسرده چو سایه و نشسته در سایهٔ دو کدان مادر

۵ـ پسر عم (دیوان تصحیح نگارنده ص ۸۹۲)

زین ، بیان جنس و نوع

چون بیشهٔ ضمیر من آوا دهد برون   جان معزی آنجا معزی کند به‌رقص

نیشه (دهخدا) اما بیشه[1] صحیح است به‌معنی سازی مخصوص رك : برهان قاطع .

معز به معنی بز است که گوسپند بی‌دنبه باشد - یعنی (کبش‌فدا) رك دیوان ابوالفرج رونی (چاپ مجلهٔ ارمغان ص ۱۱۸)

راوقش کردی و بالا[2] دادی احسنت ای ملك «پالا» (دهخدا)

تو و کنجی نه‌صدر و نه ایوان[3] «دیوان» (دهخدا)

این گربه چشمك این سگك غوری غرك - ك تصغیر

درمدح خلیفة‌المهتدی[4] بالله گوید، المهتدی اشتباه‌است چه‌وی به‌سال ۲۵۵ هجری جلوس کرد وخاقانی بهیچ‌وجه‌معاصراو نمی‌توانست‌باشد. مرادمدح‌المستنجد است که دربیت اول مذکور است و او درسال ۵۵۵ جلوس کرد وخاقانی ازوچند باریاد کرده و ازجمله‌دربیت آخر صفحهٔ (۶۵۰)،[5] المهتدی درین‌قطعه ماننداالمطاع صفت است :

«بخلیفة‌الله‌المطاع المهتدی»

۱- «نیشه» صحیح است مطابق‌نسخ قدیم درخاقانی، رك دیوان تصحیح‌نگارنده ص ۸۹۶ و نیز صفحات ۵۷ و ۳۱۳ و بعضی «بیشه» رالغت‌آذری دانسته‌اند به‌معنی نی

۲- همهٔ نسخ اینطور و درست است

۳- دردیوان تصحیح نگارنده ص ۸۹۷ : «تو کنجی مه صدر ومه ایوان»

۴- درچاپ این‌جانب جزء اشعار عربی است و عنوان ندارد ص ۹۶۱

۵- تصحیح نگارنده ص ۸۹۷

«لاجرم مال می[1] نخواهد عقل» : پر ؟ بس؟ (دهخدا)

اینست گنج مهین که من دارم

اینت[2] (دهخدا)

اینست دزد امین که من دارم

این غرغر چه[3] جغدد من است

باقلم پیش‌از «جغد» کلمهٔ «که»اضافه کرده و درحاشیه نوشته: «ظ. این‌غرغر چه چوخضرهٔ دمن است» ایاکم و خضراء الدمن (دهخدا)

نه‌نبی[4] خود بزاید از عالم

کرم ؟ سخن ؟ (دهخدا)

کاندر امت هم خلیل وهم صهیبش یافتم

حسن ز بصره ، بلال از حبش صهیب از روم

ز خاك مکـه ابوجهل ایـن چه بلعجبی است

منسوب به‌حافظ

سر که نماید آن سخن لوزه[5] کند او

«لوره» (دهخدا)

گل بنیل تو ندارم من و گلگون قدحی

۱ــ همهٔ نسخ اینطور، تصحیح نگارنده ص ۸۹۸

۲ــ همینطوردرست‌است‌هردومصراع، تصحیح‌نگارنده ص۹۰۰، درچاپ‌عبدالرسولی ظاهراً غلط چاپی است

۳ــ همهٔ نسخ اینطور : «که جغددمن» دیوان تصحیح این‌جانب ص ۹۰۳

۴ــ «نه‌سخاور بزاید از عالم» چاپ نگارنده ص ۹۰۹

۵ــ دیوان تصحیح این‌جانب «لوره کند او» و ابیات این‌قطعه تماما ضمن یك قصیده است در ص ۳۶۷

درنسخ قدیم «ببیل»[1] خاقانی جای دیگر هم‌این‌اصطلاح راآورده «گـل به بیل دادن» یعنی‌به‌گفته‌های‌کسی توجه کردن، اطاعت‌کردن از کسی، مورد استثمار کسی قرار گرفتن

کس فرستاد به‌سراندر عیار مرا

مصراع از رودکی است[2]

منکه خرابه اندرم میوهٔ جان من کجا

ظ گنج[3]روان من (دهخدا)

بنگر که انس چیست مصحف ز آتش است

«نیز به‌تصحیف آتش است» (دهخدا)

برنشین ای عمر و منشین[4] ای امید

«بنشین» (دهخدا)

سر پای گم نبودهٔ ماتم پدید نیست

«ببوده»[5] (دهخدا)

۱ـ «گل به‌بیل» درست‌است رك دیوان تصحیح‌نگارنـده ص ۴۰ و نیز ص ۵۱۵ و تعلیقات ص ۹۹۸ و مقالهٔ این‌جانب دربارهٔ یك‌مثل فارسی فـراموش شده «گل به‌بیل کسی داشتن» نشریهٔدانشسرای عالی سال‌تحصیلی ۴۱ـ۴۲ و همین مقاله در ج ۲ مرزبان‌نامه‌چاپ آقای محمد روشن ص ۵۷۸ـ۵۷۹ نقل شده است

۲ـ دیوان تصحیح نگارنده ص ۴۱ حاشیهٔ ۱ و تعلیقات ص ۹۹۸

۳ـ دیوان تصحیح نگارنده «من که خرابه ایدرم گنج نهان من‌کجا» ص ۵۵۲

۴ـ همهٔ نسخ اینطور، ص ۵۵۵ چاپ این جانب

۵ـ چاپ نگارنده «گم ببودهٔ ما هم پدید نیست»

زر برسفله خدای دوم است

قس L'argent est le dieu du Jour

(فراهنگ فرانسوی ـ عربی بخاری ج ۱ ص ۹۷۶)

یك تن آفتاب را گفتند

«تنه[۱]» (دهخدا)

من و گوشه‌ای کمتر[۲] از گوش ماهی

«کهتر» (دهخدا)

خاقانی را دریـــغ هـم جنسان کشته است که مور ازو نیازده است

«که موی[۳]» (دهخدا)

لاله ز خون جگر وز تپش[۴] آفتاب

تبش (دهخدا)

ای باد صبح بین که کجا می‌فرستمت

حافظ شیرازی به‌اقتفای همین غزل، غزلی به‌مطلع :

ای هدهدصبا به‌سیامی فرستمت بنگر که ازکجا به‌کجا می‌فرستمت

(دیوان حافظ چاپ قزوینی ص ۶۲) سروده است .

از دغانازان نویك جنس کو

۱ـ چاپ نگارنده اینطور ص ۷۵۰

۲ـ چاپ نگارنده اینطور ص ۷۵۱

۳ـ چاپ نگارنده اینطور ص ۷۵۳

۴ـ همهٔ نسخ اینطور ، چاپ نگارنده ص ۷۵۷: «درتپش»

«بازان»[1] (دهخدا)

مار اسزای هودج او باب گیر نیست

«بار[2]» (دهخدا)

زان لب به‌یکی ماه یکی جام توان خواست

از آن[3] (دهخدا)

گوشم چو[4] نیست لاجرم از بر نمی‌شود

هوشم ؟ (دهخدا)

پشت دست از نهیب سر[5] خاید

«برخاید» لغت‌نامه پ ۱۰۳ ستون ۲

عاقبت نیز جز به صد فرسنگ ز آن سوی کاروان فرو ناید

«عافیت[6]» (دهخدا)

گه گه از عشق توام در دی جامی برسد

«و خامی[7]» (دهخدا)

۱ـ این‌درست است چاپ نگارنده ص ۵۶۰

۲ـ ایـن درست است ص ۵۶۱ چاپ نگارنـده، ظاهراً درچاپ عبدالرسولی غلط چاپی است.

۳ـ چاپ نگارنده «کزآن لب به‌یکی ماه یکی وام توان خواست» ص ۵۶۵

۴ـ چاپ نگارنده «گوشم به تست» ص ۵۸۲

۵ـ همهٔ نسخ اینطور ، چاپ این‌جانب ص ۵۸۹

۶ـ این درست است ، چاپ این‌جانب ص ۵۹۱

۷ـ درتصحیح این‌جانب «گه گهی ازدرد توآخر خامی برسد» ص ۵۹۳

برخاست از آنجا[1] و سفر کرد به مشرق

«ابخازو» (دهخدا)

مرد از پس سی‌سال گذر کرد بر آنجای[2]

«ابخاز» (دهخدا)

چه‌بینی از عروسان بربری ناز[3]

عروس بربری یعنی لعبت بربرو آن نام دیگر مردم گیاه است (دهخدا)

جامهٔ جان‌هم به دست گاز رقم ماند

« گاز رغم[4]» (دهخدا)

دو نیمه کنم عمر با یکدلی   که از نیم جنسی نشان می‌دهد

ظ جنس[5] یعنی‌یك قرص نان و نیم‌جنس یعنی‌نیم‌نان و نصف قرص نان م . م

همه‌روز خورشید چون صبحدم ...[6]

مراد «قرص خورشید» قس : قرص نان

---

۱ و ۲ــ در همهٔ نسخ «آنجا» و «آنجای» است و وجهی برای «ابخاز» نیست ، رك تصحیح این‌جانب ص ۷۵۹

۳ــ «عروسان پری‌مار» مطابق نسخ قدیم درچاپ این جانب ص ۷۶۱

۴ــ درچاپ نگارنده اینطور ص ۷۶۴

۵ــ جنس‌درشعرخاقانی‌یعنی‌دوست وهم‌جنس درموارد بسیار آمده‌و نیم‌جنس که‌نیم‌دوست نیز به‌کار برده به‌این معنی است ویکدل ویك‌جنس زیاد به‌کاربرده (رك گزیدهٔ اشعار خاقانی به کوشش نگارنده انتشارات‌جیبی ص ۱۷۹)

۶ــ مصراع دوم : «به‌امید یك جنس جان میدهد» و جنس به‌معنی دوست و هم‌جنس است .

خرم ترم آنگه بین از[1] خوی توام غمگین ...

«کز» (دهخدا)

سازنده‌تر ز صبح درائی نیافتم

سازنده‌تر : کارگرتر

ظ «صبر»[2] (به‌دومعنی) م . م (به‌جای صبح)

صبوحی ساز خاقانی و کار آب‌کن یعنی

که آب‌کار بازارم چنان‌آمد که من خواهم

ظ یعنی : زیراکه آب‌کار[3] بازآورندهٔ من (ساقی من) مطابق دلخواه است

کی چون تو شکسته بیخ نردم

«بیخ[4] و نردم» (دهخدا)

به‌باغ دل اربلبل درد[5] خواهی (ظ ورد م . م)

چون به‌زبان من رود نام‌گرم ز چشم من

(کرم[6] م . م)

کرت سوزی است طوفان تازه گردان

۱ــ تصحیح نگارنده «کز» ص ۶۲۱

۲ــ درچاپ نگارنده «صبر» و درست است ص ۷۸۴

۳ــ «آب‌کار بازارم» یعنی رونق وتازگی بازارمن

۴ــ درچاپ این‌جانب نیز اینطور ص ۶۴۱

۵ــ همهٔ نسخ اینطور ودرست است، چاپ این‌جانب ص ۷۹۵ با «باغ دل» و «نوا» درمصراع دوم نیز مناسب است : «به خاقانی آی و نوایی طلب کن»

۶ــ چاپ‌نگارنده اینطور ص ۶۴۹ و درچاپ عبدالرسولی غلط چاپی است

(گرت[1]) م . م

سفالت این جهان ریحان او غم

«سفالست[2]» (دهخدا)

به‌تلخ پاسخ گوئی علیك و بر گردی[3]

بخشك ... تر گردی (دهخدا)

جو زرین شدی ز آتش عشق — سرخ شو گر در این ترازوئی

ورنه رسوا شوی به‌سنگ سیاه — از سپیدی رسد سیه روئی

یعنی جوی که درمیان زر باشد درزمرهٔ زر وزن شود و ارز یابد، تو که مانند جو زرین شدی براثر عشق (ارزش یافتی) اگر درترازوی عشقی باید سرخ (همرنگ زر) شوی یعنی پرحدت (حرارت گردی) و گرنه محك و سنگ سیاه ترا رسوا کند، و براثر سپید ماندن (اگر سرخ نشوی) سیاه و رسوا گردی م . م

جوزرین، قس: «هر آن جو که بازر بود هم‌عیار ـ به‌نرخ زر آرندش اندرشمار» اسکندرنامهٔ نظامی (منتخبات ادبیات فروزانفر ص ۱۲۷)

خون بکری کجاست گردادی — گریه و دیده را زناشوئی

اگر مدعی هستی که چشم و اشك را ازدواج کرده‌ای علامت زفاف آن دو صدور خون بکری‌است: پس‌چرا دراشك چشم تو اثری ازخون تازه نیست؟ م . م

را حاکعین دیك اصفی من‌الفرات

«چشم خروس»

۱ـ چاپ نگارنده نیزاینطور ص ۶۴۹ و درعبدالرسولی غلط چاپی است

۲ـ درتصحیح نگارنده اینطور ، وظاهراً درعبدالرسولی غلط چاپی است

۳ـ درتصحیح نگارنده : «به سرد پاسخ گوئی علیك و بر گردی»

هات‌الصبوح فاشرب مستدرك الفوات ـ درحافظ شیرین سخن آورده شده[1]

ملاح که بهر ماه من مهد آراست گفتی کشتی مرا چو کشتی شدراست

معشوقش به‌سفر دریا رفته بود، رك نیز ص ۹۰۱ :

تا یار عنان به باد و کشتی دادست

معشوقش به‌سفر دریا رفته‌بود، نیز ص ۸۹۸

خاقانی اساس عمر غم خواهد بود... این‌رباعی درص ۹۰۷ تکرار شده

استاد علی خمره به جوئی دارد چون من جگری و دست وروئی دارد

مراد پدر او علی نجار است

«خمره به‌جوئی دارد» اشاره به‌باده پیمائی بسیار پدر ، استاد علی[2] (مجلهٔ آموزش : ۲۴ ، ۱ ص۲۰)

چون من جگری و ... «اولادنا اکبادنا»

من‌یك لبم و هزار خنده که پدر هر دندانی در آرزوئی دارد

یك‌لبم : مثل ـ هزارخنده : تمسخر به‌شهوات پدر

«هر دندانی در آرزوئی دارد» اشاره به امیال و شهوات‌پدر

خاقانی را که آسمان بستاید ای فاحشه زن تو فحش‌گوئی شاید

ظاهراً درهجو ابوالعلاء یامجیر بیلقائی

چون قدرت او ز ماه تا ماهی است دانستن چیزها کماهی داند

تعریف فلسفه و حکمت درنزد حکمای اسلامی و طبق تعریف ارسطو

۱ـ ظاهراً اشاره به‌شعر حافظ‌است : «هات‌الصبوح هبوا یا ایهاالسکاری» درص۳۲۶ حافظ شیرین‌سخن

۲ـ مقدمهٔ نگارنده بردیوان خاقانی ص هفت

و آنجا که کرم نگاهبان تو کند　　　از کام نهنگ حصن جان تو کند

اشاره به یونس و ماهی

خاقانی ازین خانه و خوان غدار　　　برخیز به خانیان کلیدش بسپار

خضری تو به‌خوان و خانه چون داری کار

شو خانه و خوان به خضر خان بگذار[1]

دربیهقی نیز آمده، مراد (ایلك خانیان) است که خضرخان ازبزرگترین‌شاهان آن سلسله بود و ذکر او درچهار مقاله‌نظامی عروضی مقالت[2] اول آمده

چون مجلس عیش‌سازی استاد علی　　　جان تو و قطرهٔ می قطر بلی

پدر خاقانی

جان تو و قطرهٔ می قطر بلی

اشاره به‌شرابخوری پدر

۱ــ «به‌خضرخان بازگذار» تصحیح نگارنده ص ۷۱۹ و در چاپ عبدالرسولی غلط است .

۲ــ درمقالت دوم آمده (چهارمقاله چاپ دکترمعین ص ۷۳ــ۷۴) و نام «بغراخان» درمقالات اول آمده است (ص ۴۱)

مقاله‌ای از : دکتر محمد معین

خاقانی و آئین مسیح

(نقل از نشریهٔ مؤسسهٔ پایدار)

مسیحیت و نفوذ آن در ایران

مسیح

عیسی درسال ۷۴۹ پس‌از تأسیس روم[1] در دوره حکمرانی اگـوستوس ـ Augustus ، قیصر بااقتدار روم (۳۱ ق م-۱۴ م) درشهر بیت‌لحم که از قـراء نزدیك اورشلیم‌است، ازمریم (نامزد یوسف درودگر) متولدشد، چون هیرودیس حکمران یهودیه، بواسطهٔ اغراض شخصی بکشتن این کودك مصمم شد، یوسف و مریم برای نجات وی بمصر گریختند و پس‌از چندی از آنجا بمیهن خود ناصره[2] مراجعت کردند، همینکه وی بسن سی‌سالگی رسید ، آنجا را تـرك گفت و بسوی یحیی تعمید دهنده[3] که درآن هنگام درنواحی رود اردن مـوعظه مینمود روانـه گردید و از وی تعمید یافت ـ پس‌ازچهل‌روز تصفیه وتزکیه نفس دربیابان، بمیان

۱ـ یعنی چهارسال پیش‌از تاریخ‌کنونی میلادی ـ قاموس‌کتاب مقدس «مسیح»

۲ـ Nazarethe شهرکوچك جلیله درشمال فلسطین

۳ـ Johnthe Baptist

مردم بازگشته سه‌سال عمرخود رابخدمت آنان وقف کرده بتعلیم و موعظه اشتغال ورزید و مردم رابآئین خویش که بربنیان محبت استوار بود دعوت کرد ، بزودی چندتن ازحواریان که ازصمیم‌قلب باو اخلاص میورزیدند دوراو راگرفتند، مسیح درقراء وقصبات گردش میکرد یابرای وعظ بمعابد یهود میرفت، حلم و لطف بی منتها وشیرینی و ملایمت و نفوذکلمهٔ وی تأثیری‌عمیق درشنوندگان داشت باانس و الفت مطلب خود را بیان میکرد، بویژه بینوایان و نادانان طرف خطابش قرار میگرفتند، برای آنکه شنوندگان بیانات اورا بآسانی‌دریابند غالباً امثال وحکایاتی که‌مفهوم اخلاقی داشت نقل میکرد .

عاقبت یهودیان که درآن هنگام از اتباع دولت روم محسوب میشدند ویرا بجرم آنکه خود را (پسرخدا) خوانده بحضور پیلاتوس[1] فرماندار رومی بردند و وی حکم کرد او را بدار آویزند، این‌واقعه روز آدینه پانزدهم ماه‌نیسان یهودی که ظاهراً درسال ۲۹ میلادی‌بوده، انجام گرفت، مسیح‌رادربیرون دیوارهای اورشلیم بین‌دودزد مصلوب ساختند وبعدازظهر چندتن ازشاگردانش اورا درگوری سنگی دفن کردند[2]

انتشار آئین مسیح در روم

آئین‌مسیح‌توسط حواریان که شاگردان‌مسیح بودند ورسولان دیگربسرعت

۱- Ponce pilate

۲- تاریخ کلیسای‌قدیم درامپراطوری روم وایران‌تألیف د . م. میلرترجمه علی‌نخستین ۱۹۳۱، ص ۲۳-۳۳. تاریخ روم تألیف آلبرماله و ژول‌ایزاك ترجمهٔ زیرك زاده ص ۲۸۱

دراقطار امپراتوری روم انتشار یافت ، تبلیغات آنان بواسطه فراغت و آرامشی که درکشورهای رومی حکمفرما بود و وجود محافل یهودیان درتمام‌کشورها ، مؤثر واقع‌شد. عیسویان نخستین بیشتر یهودی‌یابت‌پرستانی بودند که جدیداً بدین‌یهود در آمده‌بودند، درپایان‌سده‌دوم میلادی مهمترین جمعیت‌های مسیحی عبارت بوداز : جمعیت‌انطاکیه درسوریه، کرنت دریونان، وین‌ولیون درگل، قرطاجبه (کارتاژ) در افریقا و اسکندریه درمصر، امادومرکز عمدهٔ مسیحیت درآسیای صغیر ورومیافت میشد: درآسیای‌صغیرتادوردست‌ترین دیه‌هاانجمنهای‌عیسوی وجودداشت درآغاز قرن‌دوم پلینوس صغیرحکمران بیتینی‌شکایت میکرد که: «این‌موهومات نه‌تنهاشهرها رافراگرفته، بلکه بقصبات‌ودهات نیزتجاوزکرده معابد راازرونق انداخته‌بتجارت ذبایح لطمه‌وارد آورده است»

درروم بزودی انجمنی مهم‌از عیسویان تشکیل یافت‌که برطبق روایات ، به واسطهٔ شهادت پطرس و پولس[1] شهرتی بسزا پیداکرد و بزودی نفوذ خودرا در مجامع دیگر برقرار ساخت .

مدتها امپراتوران روم ، چون آئین عیسوی را برای امنیت و انتظام‌کشور مضرمیدانستند، درخاموش‌ساختن آن میکوشیدند وبرمسیحیان ستمها واردساختند[2] ولی قسطنطین (۳۱۲-۳۳۷) امپراتور بکیش مسیح گروید و درسال ۳۱۳ میلادی فرمان میلان‌را صادرکردکه بموجب‌آن مذهب راآزادساخت، ازآن‌پس مسیحیت روزبروز روبکمال رفت‌بحدیکه درمیان‌همه‌ملل تابع‌روم وقبایل اروپاشیوع‌یافت[3]

۱ـ دوتن از حواریان

۲ـ تاریخ رم : آلبرماله و ایزاك ترجمهٔ آقای زیرك زاده ص ۲۸۵-۲۹۲

۳ـ همان‌کتاب ص ۳۰۷-۳۱۲

نفوذ مسیحیت درایران پیش از اسلام

نفوذ مسیحیت درایران‌اززمان اشکانیان آغاز شد. درحدود سال ۱۰۰ میلادی جماعتهائی ازمسیحیان درمشرق دجله یعنی ناحیهٔ‌اربل مسکن داشتند، ولی ازانتشار این شریعت درنواحی شرق اطلاعات صحیحی دردست نیست، بنابر روایات مسیحیان، توماس‌مقدس[1] درکشور پارت‌بدعوت پرداخت بعداز اربل شهر کرکوك که‌آنرا (کرخای بیت‌سلوخ) میخوانده‌اند، ظاهرامرکز و ملجأ عیسویان درشرق بوده‌است. درهرحال‌عیسویان درعهد پادشاهان‌اشکانی هیچگونه مداخله‌ای درامور سیاسی نداشته‌اند[2] چون ساسانیان جانشین‌اشکانیان شدند، عیسویان مرکزتبلیغی‌در شهرادس[3] داشتند، چون پادشاهان ایران درلشکرکشی‌های خود برعلیه‌روم، تمام سکنهٔ یك‌شهر یاایالت راکوچ داده دریکی‌از نقاط داخلی کشور مقیم میکردند، و قسمت‌اعظم این‌مهاجران عیسوی مذهب بودند، دیانت مسیح درهر گوشه‌ای از ایران اندکی رواج یافت.

تازمانیکه دولت امپراتوری روم دیانت رسمی نداشت، عیسویان ایرانی در آرامش‌میزیستند، اماچون قسطنطین‌امپراتور روم بعیسویت گروید وضع تغییر کرد عیسویان ایران که خصوصاً درنواحی مجاور سرحد روم بسیار بودند، مجذوب و فریفتهٔ دولت مقتدری شدندکه همکیش آنان بود. ناگزیر شاهنشاهان ساسانی از لحاظ سیاست‌نظرخوشی به‌آنان‌نداشتند، ازسال ۳۳۹ میلادی‌تاهنگام فوت‌شاهپور

۱- St. Thomas

۲- ایران درزمان ساسانیان تالیف کریستن‌سن ترجمهٔ آقای یاسمی ص ۱۷-۱۸

۳- Edesse

دوم (۳۷۹) زجر عیسویان ایران دوام یافت، کشتارها رخ داد وجماعتی تبعیدشدند، اردشیر دوم هم که پس‌ازشاهپوربسلطنت رسید، نسبت بعیسویان محبتی نداشت، ولی شاهپورسوم ووهرام چهارم سیاست مودت‌آمیزی باامپراتورروم پیش کشیدند درزمان سلطنت یزدگرد اول (۴۲۱-۳۹۹) درآغاز عیسویان بـرفاه میزیستند ولی براثرسوءرفتارروحانیون مسیحی رفتار شاه‌نسبت بآنان تغییر کرد، درزمان وهرام پنجم نیز عیسویان بقتل رسیدند.

ازسوی دیگر پیشرفت‌آئین مسیحی درارمنستان ازمدتی‌پیش باعث‌اضطراب دولت‌ایران شده بود، زمامداران ایران‌دریافته بودندکه تااختلافات مذهبی برقرار است، تصاحب‌ارمنستان امری‌ناپایدار وبی‌ثبات خواهدبود، مهرنرسی ملقب بهزار بنده وزیریزدگرد دوم‌شخصاً طرفدار اجرای فشار وتضییق بود، نتیجه مشاورت‌هائیکه بین‌شاهنشاه و نرسی وصاحبان مراتب عالی ورؤسای دیانت زرتشتی‌واقع شد، صدور فرمانی بودکه مهرنرسی بنام شاهنشاه بنجبای ارمنستان ابلاغ کرد، درآنضمن چنین اشعار داشت:

«... مااصول دیانت خودراکه متکی برحقیقت و مبتنی براساس و قـواعد محکم‌است نوشته و برای‌شما فرستادیم. میل‌داریم شماکه وجودتان برای کشور تااین‌اندازه مفید و برای ماتااینحد عزیزست، کیش مقدس وحقیقی مارا بپذیرید و دیگردرآن دیانت که همه‌میدانیم باطل وبیفائده است، باقی نمانید بنابراین پس‌از استحضار ازین‌فرمان بدون اینکه خیالات دیگری درخاطر خطور دهید باید اصول دیانت‌مارا بطیب‌خاطر بپذیرید، مادرراه موافقت تاآنجا پیش‌آمدیم که بشما اجازه دادیم که دیانت موهوم خودراکه تاامروز موجب خرابی‌کار شماشده است برای‌ما بنویسید، اگرشما باماهم‌اعتقاد شوید ایبرها وآلبن‌ها یارای‌آن نخواهند داشت که

از فرمان ماسرپیچی کنند»

ولی بزرگان و روحانیان ارمنستان‌پاسخ منفی‌دادند، ازینرو یزدگرد رؤسای خاندانهای‌بزرگ‌ارمنی راطلب کرده بزندان فرستادچندی بعدبزرگان ارمن‌شورش وروحانیون عیسوی جهادرا اعلان کردند، یزدگرد بارمنستان سپاه کشید ودرسال ۴۵۱ میلادی شورشیان رادرجنك سختی مغلوب کرد و رؤسای‌آنان راباروحانیون بزرك بایران‌آورد وعاقبت‌دستور قتل‌دستهٔ اخیررا صادر کرد، پس‌ازمرگ یزدگرد مجدداً آزادی مذهب درارمنستان برقرار شد .

درزمان پادشاهی‌پیروزبین دوفرقه مسیحی نسطوری ویعقوبی مجادله مذهبی بالا گرفت، چون‌درقرن پنجم‌میلادی نسطوریان‌از کشور روم‌طردشدندبه‌بین‌النهرین و ایران‌آمده آموزشگاههای ویژه عیسویان را تشکیل دادند (درعهد انوشروان) و تدریس علم پزشکی درآنها رواج یافت درزمان پادشاهی خسرو دوم پرویزکه با دختر امپراتور روم تزویج کرده بود؛ روابط ایرانیان ومسیحیان نسبتاً نیکوبود؛ واز آن‌پس بمناسبت ضعف حکومت مرکزی مسیحیان آزادتر شدند[1]

پس از اسلام

پس‌ازحملهٔ تازیان و غلبهٔ‌اسلام درایران (سده هفتم میلادی) بمناسبت آنکه عیسی ازانبیاء اولوالعزم شمرده شده، و برخی‌از وقایع تولد و نبوت وی درقرآن (بخصوص سورهٔ‌مریم) مسطور است، مسلمانان از کلیات‌آئین مسیحی تاحدی آگاه بودند ولی‌طبعاً چون پیامبراسلام «خاتم‌النبیین» بود، آئین‌مسیح رامانند دیگرادیان

۱ــ رك : ایران درزمان ساسانیان: کریستنسن «وقایع پادشاهی سلاطین‌فوق»ــ تاریخ کلیسای‌قدیم درامپراتوری روم و ایران ۲۶۷ــ۳۰۹

منسوخ میدانستند .

تازیان باآنکه تقریباً همه کشور پهناور ایران سامانی[1] و برخی از کشورهای مجاور رادرزیر تسلط خود درآوردند و دین‌اسلام رادرمیان مردم‌آن نواحی‌رواج دادند، دربارهٔ مسیحیان بمهربانی رفتار کردند پس‌ازختم جنگ تازیان و ایرانیان، مسیحیان دراداره‌ٔ کشور باعراب یاری نمودند و مقامات ارجمند ازقبیل پزشکی، مستشاری دربار وغیره را احراز کردند بخشی‌از کتب و نبشته‌های افلاطون، ارسطو وديگرفیلسوفان یونانی‌را مسیحیان بزبان تازی ترجمه کردند وصنایع وفنون خود رابتازیان آموختند .

بواسطه‌جنگها واغتشاشها درقرن‌هفتم، کلیسا نتوانست چندان پیشرفتی کند حتی بعضی‌از مسیحیان برای‌اینکه از زیربار جزیه رهائی یابند، مسیحیت را ترك گفته‌اسلام آوردند، ولی بزودی کلیسا بتبلیغ پرداخت ومجدداً برشمارهٔ مسیحیان افزوده شد و کلیسا توسعه یافته تاقرن سیزدهم میلادی همواره پیشرفت مینمود[2]

گویندگان ایرانی

آگاهی گویندگان ایرانی ازمسیحیت درحدود آگاهی یك‌مسلمان از آن آئین بود[3]، اطلاعاتی که آنان‌راجع‌بعیسی وعیسویت‌درآثار خودآورده‌اند اغلب‌منحصر بموضوعهائی است که درقرآن واخبار و روایات اسلامی موجوداست ومامحض

۱ـ ظاهراً (ساسانی)

۲ـ تاریخ کلیسای قدیم ص۳۱۷ـ۳۲۳

۳ـ جز فردوسی درشاهنامه، که مأخذ اونوشته‌های موبدان و مع‌الواسطه کتب ایرانی عهد ساسانی بوده ، ازینرو نسبت بآئین عیسوی نظری خوش ندارد . رجوع شود بکتاب «مزدیسنا و تأثیرآن درادبیات فارسی» تألیف نگارنده : فردوسی

نمونه بذکر چندبیت می‌پردازیم :

رودکی گوید :

عیسی بـرهی دید یـکی کشته فتاده
حیران شد و بگرفت بدندان سرانگشت
گفتا که : «کرا کشتی تا کشته شدی‌زار
تا بازکه او را بکشد آنکه ترا کشت»[1]

مسعود سعد سلمان گوید :

اینجمله ز آثار نسیم است ، مگـر هست
آثـار نسیم سحـر ، انفاس مسیحا[2] ؟

شگفتی نگه‌کن که کلکش همی — چلیپا نمایـد بـانگشت بـر
چو عیسی بکشتنش دارنـد قصد — که هر ساعت او را ببرنـد سر
ولیکن چو بـر دار انگشت شد — فزون گرددش قدر و جـاه خطر
بـر آن آسمان بزرگی شود — که ره نیست جانرا ازیـن بیشتر
چو دیـن مسیح است کردار او — چـرا مانوی ماند از وی اثر[3] ؟

ناصرخسرو راآگاهی بیشترست :

ز بعد یحیی ، عیسی بکرد سی و دوسال
ز بعد سی و دو او شد بـگنبد اخضر[4]

۱ـ دیوان رودکی مصحح آقای نفیسی ج ۳ ص ۹۷۲

۲ـ دیوان باهتمام‌آقای یاسمی ص ۱۸

۳ـ همانکتاب ص ۱۴۹

۴ـ دیوان چاپ تهران ص ۱۸۷

وگــر عیسی مریــم باز دادی بافسون بر ، به بیجان کالبد ، جان[1]

زنده بسخن باید گشتنت از یراك مرده بسخن زنده همی کرد مسیحا[2]

صبر از مراد نفس و هوی باید این بود قــول عیسی ، شعیا را[3]

تـأویـل در سیه شب ترسائـی شمع‌وچراغ عیسی وشمعون‌است[4]

خاقانی و آئین مسیح

ولی خاقانی درنتیجه دوامربیش‌ازگویندگان ایرانی باآئین مسیحی‌مأنوس بوده است :

۱ــ وی درشروان متولد شد وهم‌درآن‌ناحیت میزیست. کشورشروانشاهان مجاورارمنستان وابخاز وهمسایهٔ‌کشورهای مسیحی‌نشین‌آسیای صغیربود، بالطبع مردم‌آن‌کشور درنتیجهٔ روابط باممالك مزبور، بآداب و آئین ساکنان‌آن نواحی آشنائی داشتند[5]

۲ــ مادر خاقانی درآغاز عیسوی نسطوری بوده و خاقانی خودگوید :

۱ــ دیوان‌ناصرخسرو ص ۳۱۵

۲ــ همانکتاب ص ۳

۳ــ نیز ص ۱۶

۴ــ نیز ص ۶۶

۵ــ چنانکه‌اندریکوس کمننوس **Andronikos Komnenos** (۱۱۸۳--۱۱۸۰)
امپراتور مخلوع دولت روم شرقی بدربار شروانشاه معاصر خاقانی آمد و هــم اوست‌که خاقانی او را «عزیزالروم عزالدوله» خوانده است .

کارم ز مزاج بد ترستی | گرنه دعوات مادرستی
نسطوری و موبدی نژادش | اسلامی و ایزدی نهادش
پس کرده گزین بعقل و الهام | بر کیش کشیش، دین اسلام

ونا گزیر مادر شاعر پس‌از قبول اسلام، بیکبار ازآداب پیشین خودمنقطع نمیتوانست شد و اطلاعات خویش را دربارهٔ مذهب پیشین ازیاد نمیتوانست برد. ازاینرو آگاهی او دربارهٔ مسیحیت و بویژه فرقهٔ نسطوری درفرزند شاعرش اثری بارز گذاشته است، آشنائی و اطلاع خاقانی نسبت بکیش عیسوی دربسیاری از قصایدش منعکس گردیده است از آنجمله:

بیضهٔ مهر احمدی، جبهتش از گشادگی
روضهٔ قدس عیسوی، نکهتش از معنبری

کعبه وارم مقتدای سبز پوشان فلك
کز وطای عیسی آید شقه دیبای من[2]

چو قرصه جو و سرکه نمیرسد بمسیح
کجا رسد بحواری خواره و حلوا[3]؟

مریم گشاده روزه و عیسی ببست نطق
کو در سخن گشاد سر سفرهٔ سخا

عاذر ثانی منم، یافته از وی حیات | عیسی دلهاویست، داده تنم را شفا[4]

۱ـ دیوان خاقانی باهتمام عبدالرسولی ص ۴۲۹
۲ـ همانکتاب ص ۳۲۹
۳ـ ایضا ص ۱۶
۴ـ ص ۴۱

عطسهٔ او آدمست ، عطسهٔ آدم مسیح

اینت خلف کز شرف ، عطسهٔ او بود باب[1]

بجای آنکه چو عیسیم برد بر سردار

نشست زیر و جهودانه میگریست بتاب[2]

چون آستین مریمی و جیب عیسوی

از خلق تو زمانه معنبر نکو ترست[3]

در زئی صدرهٔ مسیح برید علمش برد و گفت گوش خرست[4]

ماه نو را نیمه قندیل عیسی یافته

دجله را پر حلقهٔ زنجیر مطران دیده‌اند[5]

سوزن عیسی میانش ، رشتهٔ مریم لبش

رومیان زین رشك، زنار ازمیان افشانده‌اند[6]

برحقند آنان که با عیسی نشستند ار زرشك

خاك بر روی طبیب مهربان افشانده‌اند[7]

۱- ص ۴۵

۲- ص ۵۷

۳- ص ۶۳

۴- ص ۶۹

۵- ص ۹۵

۶- ص ۱۱۵

۷- ص ۱۱۸

رخ صبح قندیل عیسی فروزد   تن ابر زنجیر رهبان نماید[1]

درقطعه‌ای گوید :

کان دوستی و دشمنیی کاینچنین بود

از عادت یهود و نصاری دهد خبر

کزدوستی مسیح، نصاری‌است درسعیر

وز دشمنی مسیح یهـودست در سقر

گرچه مسیح را حـذرست از دم یهود

از گفتهٔ نصاری هـم میکند حذر[2]

و دوقصیده را ازالفاظ و اصطلاحات و آداب مسیحیت آکنده :

نخست قصیدهٔ بمطلع :

روزم فرو شد از غم ، هـم غمخوری ندارم

رازم بـرآمد از دل ، هـم دلبری ندارم[3]

که درواقعهٔ حبس خود و تخلص بمدح مخلص المسیح عزالدوله[4] گوید و برای استخلاص خود از وی طلب شفاعت کند این قصیده دارای دومطلع است و درآنضمن گوید[5] :

۱ـ ص ۱۲۵

۲ـ ص ۶۳۸

۳ـ ص ۲۷۲

۴ـ مرادهمان اندرنیکوس کمننوس است

۵ـ متأسفانه وزن این قصیده « چنانکه در نسخ موجود ثبت است » مخدوش میباشد و شارح دیوان خاقانی نوشته این قصیده بردو وزنست یکی مضارع مثمن اخرب مکفوف : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

یاران چو کید قاطع ، بر دفع کید ایشان

جز مخلص المسیحا یاریگری ندارم[1]

لافد زمانه ز اقلیم ، در دودمان رفعت

کـز ملت مسیحا خود قیصری ندارم

بطریق دید رویش ، گفتش که در همه روم

ازجمع قیصران‌چو تو دین‌گستردی ندارم؟

نسطـور دیـد آیت مسطور در دل او

گفت ازحواریان چو توحق پروری ندارم؟

ملکای این سیاست فرمانش دید ، گفتا

در قبضهٔ مسیح چو تو خنجری ندارم؟

یعقوب ابن فراست دورانش دید ، گفتا

بـر پاکی مسیح چو تو محضری ندارم؟

اسقف ثناش گفتا ، جز تـو بصدر عیسی

بـر دیر چارمین فلك ، رهبری ندارم؟

مریم دعاش گفتا چون[2] نصرت تو دیدم

از همت یهـودی غـم خیبری نـدارم

جویم رضات شاید گـردولتی نجویم

دارم مسیح گـرچه سم خری نـدارم

۱ـ دربرخی نسخ بجای مخلص‌المسیحا «پهلوان ایران» آمده

۲ـ درچاپ تهران : «گفت که چون»

یاری و یاوری ز خـدا و مسیح بـادت

کز دیدهٔ رضای تو به یاوری نـدارم؟

دوم قصیدهٔ بمطلع :

فلك کژرو ترست از خط تـرسا   مرا دارد مسلسل راهب آسا[1]

شاهکارهای خاقانی

خاقانی را بعکس آنچه شهرت یافته از قصیدهٔ ایوان مدائن وی[2] بمطلع :

هان ایدل عبرت بین! از دیده نظر کـن هان

ایـوان مـدائن را آئینهٔ عبرت دان

نتوان شناخت، چه بر طبق بررسی متتبعان سبك قصیده فوق معمول و متعارف خاقانی نیست، بلکه بشخصیت وی ازقصیده‌های ذیل که شاهکاراو بشمار میروند و نظایر آنها باید پی برد :

۱ــ قصیدهٔ معروف به (منطـق الطیر) در دو مطلع : مطلع نخستین درصفت صبح[3] و ستایش کعبه ـ مطلع دوم درصفت بهار وانجمن ساختن مرغان و گفتگوی آنهادرترجیح گلها بریکدیگر[4] و تخلص بمدح پیامبر اسلام[5]. مطلع نخستین :

۱ــ چاپ تهران ص ۱۹-۲۵

۲ــ گروهی ازگویندگان معاصر قصیده مزبور راتضمین کرده‌اند و مجموعه‌های آنها بنام ایوان مدائن دربرلن چاپخانه ایرانشهر بچاپ رسیده

۳ــ که‌بهترین توصیف بامداد درشعر پارسی است

۴ــ ازین‌جهت‌نیز درنظم پارسی بی‌نظیر است

۵ــ چاپ تهران ص ۴۲ تا ۴۵

زد نفس سر بمهر صبح ملمـع نقاب

خیمهٔ روحانیان گشت معنبر طناب[1]

۲ـ قصیدهٔ معروف به (نهزة‌الارواح و نزهة‌الاشباح) درسه مطلع که نخست صفت عشق و مقصد صدق کند و سپس شرح منازل و مناسك کعبه از بغداد تامکه دهد ـ مطلع نخستین :

شبروان درصبح صادق ، کعبهٔ جان دیده‌اند

صبح را چون محرمان کعبه، عریان دیده‌اند[2]

۳ـ قصیدهٔ معروف‌به (کنزالرکاز) درستایش کعبه و نعت پیامبر بمطلع .

مقصد اینجاست ، ندای طلب اینجا شنوند

بختیانرا زجرس صبحدم آوا شنوند[3]

۴ـ قصیدهٔ معروف‌به (مرآة الصفا) درحکمت و سیر و تکمیل نفس به‌مطلع:

دل من پیر تعلیمست و من طفل زباندانش

دم تسلیم سر عشر و سر زانـو دبستانش[4]

۵ـ قصیده در (تهنیت عید ومدح جلال‌الدین شیروانشاه‌اخستان‌بن منوچهر) بمطلع :

عیدست و پیش از صبحدم مـژده بخمار آمده

بر چرخ دوش از جام جم یك‌نیمه دیدار آمده[5]

۱ـ ایضاً ص۴۲

۲ـ ایضاً ص۹۴ـ۱۰۱

۳ـ ایضاً ص ۱۰۱

۴ـ ایضاً ص ۲۱۴ـ۲۲۰

۵ـ ایضاً ص ۴۰۷ـ۴۱۱

۶ـ قصیده در (مدح فخرالدین خاقان اکبر شروانشاه منوچهر بن فریدون) بمطلع :

درکام صبح از ناف شب مشکست عمدار یخته

گردون هزاران نسرگسه از سقف مینا ریخته[1]

۷ـ قصیدهٔ در (رثای امام محمد بن‌یحیی و حادثهٔ حبس سنجر درفتنهٔ غز) بمطلع :

آن مصر مملکت که تو دیــدی خراب شد

و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد[2]

۸ـ قصیدهٔ معروف‌به (ترنم‌المصائب) دررثای فرزند خویش با مطلع :

صبحگاهی سر خونین جگر بگشائید

ژالهٔ صبحدم از نرگس تر بگشائید[3]

۹ـ قصیدهٔ در (شکایت ازحبس و بند و تخلص بمدح مخلــص دین‌المسیح عظیم‌الروم عزالدوله‌قیصر وبرانگیختن‌اورا بشفاعت وخلاص یافتن خود) بمطلع:

فلك کژرو ترست از خـط ترسا مرا دارد مسلسل راهب آسا[4]

ازمیان قصاید غرای فوق، قصیدهٔ اخیر دارای امتیازی خاص است‌چه

الفـ خاقانی دراین‌قصیده هم‌ازجهت لفظ و هم‌معنی مبتکر ومبتدع است و تبعیت از شاعران سلف نکرده است .

۱ـ ایضاً ص ۳۸۷ـ۳۹۳

۲ـ ایضاً ص ۱۵۶ـ۱۵۸

۳ـ ایضاً ص ۱۵۸ـ۱۶۳

۴ـ ایضاً ص ۱۹ـ۲۵

ب- آثار خصائص مهم سبك خاقانی دراین قصیده بکمال نمودار است.

ج- قصیده‌ایست که شاعر بهنگام حبس و از سرسوز و درد گفته، نه از راه تملق و مدح.

د- شامل (سوگندنامه) ایست که مانند آن دراشعار پارسی نادر است[1]

ه- قصیدهٔ مزبور بالاختصاص شامل بسیاری از اصطلاحات آئین مسیحی است که نظیر آنها درقصاید دیگر دیده نمیشود و ازاین جهت خوانندگان رابه بسیاری از مراسم و آداب آن دین آشنا میسازد.

علاوه بر شارحان دیوان خاقانی[2]، بجهت اهمیت و اختصاص آن، علی حمزة بن علی ملك بن حسن طوسی آذری قصیده را درجواهر الاسرار شرح کرده است[3]. درسالهای اخیر مخصوصاً قصیدهٔ مزبور موردتوجه خاورشناسان جهان و بویژه روسیه گردیده است.

۱- قصیدهٔ شامل سوگندنامهٔ دیگر خاقانی به‌مطلع:

مراز هاتف همت رسد بگوش خطاب — کزین رواق طنینی که میرود در یاب

نیزاز نوا در ادب پارسی است و این‌هردو بهیچوجه باسوگند نامه‌های دیگرازقبیل سوگندنامه منسوب بحافظ بمطلع:

مقدری که ز آثار صنع کرد اظهار — سپهر و مهر و مه و سال وماه ولیل ونهار

قابل مقایسه نیست

۲- مانندشرح دیوان‌توسط محمدبن‌داودبن محمدبن‌محمودشاه (نسخه‌خطی کتابخانهٔ ملی) و مفتاح الکنوز هدایت (نسخه خطی متعلق بآقای دکتر ماهیار نوابی) و شرح دیوان چاپ هند.

۳- مجموعهٔ اشعةاللمعات ص۳۸۴-۳۹۰

استاد فقید (مار) تحقیقاتی درباب آن بعمل آورده[1] ومیشل یاکونوف معاون دانشکدهٔ تاریخ دانشگاه مسکو قصیده رابررسی و ترجمه کرده است[2] و مهمتراز همه مینورسکی V. Miuorsky دوسال پیش رسالـه‌ای بنام «خاقانی و کمننوس» شامل یك مقدمه درترجمهٔ احوال شاعر[3] و کمننوس و ترجمهٔ ابیات قصیده و شرح نکات مشکل آنها بزبان انگلیسی پرداخته است نگارنده نیز از پنج سال پیش دراین زمینه مشغول تحقیق است وامیدواراست نتیجهٔ مطالعات خود را روزی بجویندگان آثار ادبی ایران تقدیم کند .

۱ـ رجوع شود : مجله مهر سال دوم ص ۷۳۳

۲ـ مجلهٔ سخن سال دوم شماره ۸ صفحه ۶۰۳ ولی ازانتشار آن آگاهی ندارم

۳ـ که دراین بخش ازکتاب سخن و سخنوران تألیف آقای بدیع‌الزمان فروزانفر استفاده کرده است .

دکتر ضیاءالدین سجادی:

مهر و مسیح در شعر خاقانی[1]

۱ـ این خطابه در کنگرهٔ جهانی خاورشناسان در پاریس (۲۵-۳۱ تیرماه ۱۳۵۲، ژوئیهٔ ۱۹۷۳) بهزبان فرانسه ایراد شده است

میترا (مهر) دراوستا و کتیبه‌های شاهان هخامنشی میثر Mithra و در سانسکریت میتر Mithra ، درپهلوی‌هم(میتر) Mitr و درفارسی(مهر)، ازایزدان قدیم آریایی است، دردورهٔ هخامنشیان اهورا مزدا و میترا وآناهیتا به‌عنوان بغ و ایزدپرستش می‌شدند، درزمان زردشت‌مهر از درجهٔایزدان به‌مقام‌فرشتگان درآمد.

مهربه‌معنی میانجی نور و ظلمت، واسطهٔ میان اهورامزدا و آفریدگان، نیز به‌معنی عهد وپیمان و راستی‌آمده است. مهریشت یکی‌از بابهای طولانی وجالب اوستاست.

روزشانزدهم هرماه‌به‌نام مهرروز وماه‌هفتم نیزبه‌این‌نام است، وروزشانزدهم ماه‌مهر، یعنی«مهرگان» ازدیرزمان درایران‌باستان گرامی ومحترم‌بوده و دراین‌روز یکی‌از دوجشن بزرگ سال برگزار می‌شده است زیرا این‌روزآغاز زمستان‌بزرگ بوده و نوروز جشن‌دیگر درآغاز تابستان بزرگ قرار داشته است. جشن مهرگان بعداز اسلام نیزبرگزار شده است .

ازقرن اول پیش‌ازمیلاد، خورشید ومهر یکی گرفته شده وبه‌این‌جهت‌بعدها به‌خورشید«مهر» گفته‌اند ودرادبیات‌فارسی‌ازشعرونثر همه‌جا «مهر»به‌جای‌خورشید به‌کاررفته وصفات خورشید راکه فروغ و روشنی بخشیدن و پرتوافشاندن است

به‌مهر داده‌اند .

یونانیان‌میترا را با آپولون و آناهید را با آرتمیس تطبیق دادند و دریك کتیبهٔ قدیمی که از آنیتوخوس اول پسرمهردادکالی نیکوس درنزدیکی نمرود داغ بدست آمده سه‌بغ ایرانی «اهورامزدا ـ میترا ـ بهرام» با برابرهای یونانی‌خود: «زئوس-آپولون ـ هرکول» آمده است. آنیتوخوس دراین کتیبه درجامهٔ ایرانی است در حالیکه دست مهر را دردست دارد.

مهرپرستی درارمنستان قدیم رواج داشته و روزهشتم هرماه به‌نام اوخوانده می‌شده در صورتیکه در ایران روز ۱۶ هرماه به نام مهر بوده است. چند کلیسا نیزدرارمنستان ازسبك معماری معابد مهرقدیم (مستطیل‌شکل) پیروی کرده‌اند.

مهرپرستی در رم ازعهد وسپازیان که از ۶۹ تا ۷۹ میلادی امپراطور بود از ارمنستان کوچك و کوماگن که مرکز مهرپرستی بـود بوسیلهٔ سربازان رمی به‌رم برده شد و درآنجا نفوذ یافت و بسیاری‌از امپراطوران رم مانند ژولیانوس به‌مهر-پرستی ایمان داشتند .

داستان مهروزادن او ومغلوب کردن گاو «نخستین آفریدهٔ ژوپیتر» دراساطیر رم‌عینا مانندزادن‌مهرومغلوب کردن گاو و داستان گوشورون و گاوازلی است که‌در غاری به‌دست مهر قربانی شده است . از اینروی معابد مهر که به «میتراوم» و یـا میترایه و مهرایه نامیده می‌شده سردابه مانند بوده و درزیر زمین یاغار ساخته می-شده است .

سنت‌ها و روایات مربوط به‌آیین مهر از دیر زمان در مسیحیت اثر کرده و آداب و رسوم مسیحی از آن‌ها مایه گرفته و تقلید شده‌است .

دربسیاری ازنواحی آسیای صغیرو رم‌قدیم مهرپرستان بسیاربوده واین آئین

رادر آنجاها رواج داده‌اند، چنانکه استرابون می‌نویسد در سرزمین کاپادوکیه مغان زیاد بودند و آناهید و مهررا می‌پرستیدند و خود را آذر موبدان می‌نامیدند .

از آیین‌های مهر که درمسیحیت منعکس شده دردرجهٔ اول شب بیست‌وپنجم دسامبر یعنی شب اول دی‌ماه ایرانی‌است که به سریانی «یلدا» گفته می‌شود، یعنی «ولادت»، این‌شب، شب‌تولد مسیح گرفته شده وازدیر زمان‌شب میلاد مسیح بوده است. واین‌جشن‌تولد برای مهر گرفته‌شده چون روزبعد راولادت خورشید بعداز یك‌شب طولانی می‌دانستند، و جشن این‌روز را در رم قدیم «ناتالیس انویکتیوس سولیس Natalis Invictius Solis» یعنی جشن‌تولد خورشید مغلوب‌ناشدنی و پیروز نامیدند .

روزیکشنبه که روزخورشید و مهر است درنــزد مسیحیان نیزمقدس شمرده شده و روزتعطیل و عیداست. درانگـلیسی « Sunday » به‌معنی روز خورشید و درفرانسه «Jour de Seigeur» است .

درولادت مهرچوپانان به‌اوروی‌آوردند، درتولدمسیح نیزاینطوراست یعنی ابتدا شبانان دراطراف اوجمع شدند .

درمراسم و آیین‌های مهرپرستان نغمات ونیزصدای زنگ‌بلند می‌شد، و در کلیساها ناقوس نواخته می‌شود. برای رفتن از هردرجهٔ هفت‌گانهٔ مهرپرستی بـه درجهٔ دیگرشستشویی داده می‌شد که غسل‌تعمید مسیحیان نشانهٔ همان‌است، شراب و نان‌که خون و گوشت و روان مسیح است همان هوم و درون مهراست.

آثارمعابد مهریعنی‌میتراوم و مهرابه‌ها در کلیساها بسیاراست وسبك معماری ونقوش بسیاری‌از کلیساها مانند معابد مهراست. ازآن‌جمله نقشهای مربوط به‌زادن و نشو و نما و صعود مسیح، با نقش‌های معابد مهر که باقی مانده و داستان ظهور

مهر و کارهای اورا حکایت می کند، شباهت دارد. کلیساهای قرنهای‌اولیه مسیحی‌در رم غالباً ازطرح معابد مهرپرستی یعنی‌مستطیل شکل بادو ردیف ستون تقلید شده است .

این‌شباهت‌رسوم و آداب مهرپرستی بامسیحیت ونفوذ آیین‌مهر درمسیحیت و همانندی‌کامل خود مهر بامسیح بدون‌شك درشروان موطن شاعری مانند خاقانی که دراديان ومذاهب وفرق گوناگون مطالعه و تحقیق می کرده بیشترجلوه داشته و اورا خواه‌ناخواه غرق دراحساس عجیب مربوط به‌مهر ومسیح و آیین این‌دو کرده است، بـه‌این‌جهت ازخورشید (مهر) ومسیح بسیار سخن گفته وعقاید مسیحی را فراوان آورده است.

از طرف دیگر، خاقانی درجایی می‌زیسته کـه مسیحیان و مسلمانان در کنار یکدیگر می‌زیسته‌اند و بایکدیگر ارتباط‌نزدیك داشته‌اند، وقتی به‌ارمن رسیده‌گفته است :

تا به ارمن رسیده‌ام بر من
اهل ارمن روان می‌افشانند
خاصه همسایگان نسطوری
که مرا عیسی دوم خوانند
عیسی و چرخ چارم انگارند
کز من و جاه من سخن رانند.

(ص ۸۸۱ دیوان خاقانی)

و مادراونیز نسطوری بوده که تازه مسلمان شده بود و این‌همه سبب‌شده که یك‌خصوصیت بارز و منحصر به‌فرد به‌شعر خاقانی بدهد و مهر ومسیح درشعر او

وضعی خاص بیابد که پیش‌ازاو و بعد از او نظیر ندارد.

خاقانی را «شاعر صبح» نامیده‌ایم زیرا از تمام مظاهر طبیعت به صبح و دمیدن آفتاب نظردارد وبیشتراشعارش باوصف صبح آغاز می‌شود، برای خورشید و دمیدن آن‌صدها ترکیب تازه ونو وبدیع ساخته است. یکی‌از نامه‌های اوخطاب به‌آفتاب است، درمثنوی تحفة‌العراقین نیزاشعاری خطاب به‌آفتاب سروده و آنچه دراین‌مقاله موضوع اصلی بحث‌است، «مهر ومسیح» دراشعاری است که دردیوان او آمده و شباهت و ارتباط میان آنهاست که اشاره می‌شود؛ مخصوصاً مواردی که درشعر هردوباهم آمده است.

خورشید درآسمان چهارم وعیسی نیزپس‌از عروج به‌همان‌آسمان رفته‌است پس می گوید:

چه راحت مرغ عیسی راز عیسی

که همسایه است با خورشید عذرا

(ص ۲۴ تصحیح این‌جانب)

ودر تحفة‌العراقین گفته است:

ای عیسی ره نشین جهان را همخانهٔ عیسی آسمان را

وباز دردیوان:

نه خورشید همخانهٔ عیسی آمد چه معنی که معلول میزان نماید

(ص ۱۳۰ دیوان)

و نیز:

عیسی‌ام‌منظر من‌بام چهارم فلك‌است

که به هشتم در رضوان شدنم نگذارند

(ص ۱۵۸ دیوان)

و نیز :

پس قرص آفتاب به صابون زند مسیح

کاحرام را ازارسپیدست در خورش

بینی به موقف عرفات آمده مسیح

از آفتاب جامهٔ احرام در بـرش

و نیز :

صبح وارم کـافتابی در نهان آورده‌ام

آفتابـم کـز دم عیسی نشان آورده‌ام

عیسی‌ام‌از بیت‌معمور آمده وز خوان خلد

خورده لوت وزله اخوان‌را زخوان‌آورده‌ام

(ص ۲۵۴ دیوان)

ونیز به‌آفتاب درچند بیت خطاب کرده و گفته است :

همخانه شوی از آن عیسی رجعت کنی از اشارت جم

(ص ۲۷۷ تصحیح نگارنده)

و نیز :

خورشید کاوست قبلهٔ ترسا و جفت عیسی

گفت از ملوك عصر چنو صفدری ندارم

و نیز :

نه عیسی صفت زین خرابات ظلمت

در ایـوان شمس الضحی می گریزم

(ص ۳۹۰ دیوان)

و نیز :

مراشد گلشن عیسی وزین رشك آفتاب آنك

سپر فرمود دیلـم وارو زوبین کرد ماکانی

و نیز :

وگر چون عیسی از خورشید سازم خوانچهٔ زرین

پر طاووس فـردوسی کند بـر خوان مگس رانی

و نیز :

ساغری پر کنید بهر مسیح سر بمهرش به آفتاب دهید

(ص ۲۹۴ دیوان)

دریك‌شعر که ازخلوت‌گزیدن و تنهائی صحبت می‌کند می‌گوید :

یك تنه آفتاب را گفتند که همی گرد سالیان خلوت

عیسیی بر سرش فرود آمد تا سراسیمه شد در آن خلوت

(ص ۷۵۰ دیوان)

یعنی عیسی همنشین آفتاب شد و تنهائی و خلوت او را بـرهـم زد و او را سرآسیمه ساخت .

و نیز :

عیسی به‌حکم رنگرزی درمصیبتش نزدیك آفتاب لباس سیاه بـرد

۲ـ عیسی مردگان را زنده می‌کرده و بیماران را درمان می‌بخشیده است، درخورشید و روی چون خورشید معشوق نیزاین خاصیت هست، پس گوید : (ص ۴۶ دیوان تصحیح نگارنده)

روی چو صبحش مرا از الم دل رهاند

عیسی و آنگه الم، جنت و آنگه عذاب

دریك‌جا که در آغاز قصیده به‌آفتاب خطاب می کند وصفاتی‌چند به‌او میدهد پس‌ازچند بیت می‌گوید :

من نخلم و تـو مریم ، من عازم تـو عیسی

نخل از تو گشت تازه و جان از تو یافت عازر

(ص ۱۸۷ دیوان تصحیح نگارنده)

عازر ـ لازار Lazare، نام‌مردی است که مرده بود و به‌فرمان‌عیسی زنده‌شد.

۳ـ ازموارد‌ی دیگر که خاقانی دربارهٔ مسیح اشاره کرده موضوع زادن او و آنچه مربوط به‌خر عیسی و نیز آبستنی مریم بدون شوی است، و تشبیهات و ترکیبات فراوان از آداب و رسوم عیسویان‌ساخته ودرشعر آورده و دراغلب‌موارد ذهن‌او به‌خورشید (مهر) و مسیح باهم متوجه شده ویك‌تشبیه یاترکیب باهم دریك بیت‌یا دوبیت‌آورده است. مثلا :

رخ صبح قندیل عیسی فروزد تن ابـر زنجیر رهبان نماید

(ص۱۲۷ دیوان)

یا :

ماند بـه عنکبوت سطـر لاب کافتاب زاو ذره‌هـای لایتجـزا بـرافکند

از هر دریچه شکل صلیبی چو رومیان بر رنگ رنگ روی بحیرا بـرافکند

یا :

پیش که طاووس صبح بیضهٔ زرین نهد

از می بیضا بساز بیضهٔ مجلس ارم

گوهر می آتش است ورد خلیلش بخوان

مرغ صراحی گل است بادمسیحش بدم

که‌مرغ صراحی گل است ... اشاره به‌مرغ عیسی است که شب‌پره است و عیسی از گل مرغی ساخته و روح دراو دمیده است. و خاقانی مرغ عیسی را بسیار درشعر آورده است .

و دربارهٔ حاسدان و بدخواهان گوید :

کورند زیر طشت فلك لاجرم ز دور　　بنمایــد آفتابهٔ زر آفتابشان
سرسام جهل دارند این خرجبلتان　　وز مطبخ مسیح نیاید جو آبشان

یا :

صبح شد مریم ، آفتاب مسیح　　قطرهٔ ژاله اشك مریم صبح
(ص۴۶۵ دیوان تصحیح این‌جانب)

یا :

رنگ خم عیسی است بادهٔ گلرنگ جام
اشك تر مریم است ژالهٔ در فام صبح
(ص ۵۱۹ دیوان تصحیح نگارنده)

چون به‌عیسی رنگرزی نسبت داده‌اند و خــم عیسی درشعر خاقانی آمده است .

و :

خانه خدای مسیح یعنی سلطان چرخ
بر در سلطان عهد تاج زر انداخته

۴ـ درشعر خاقانی موضوع مسیح و دجال (کــه درروایات اسلامی هنگام ظهور مهدی آخر زمان نیزمی آید) وحواریون مسیح که دوازده تن بودند و سوزن عیسی و رشتهٔ مریم وخط ترسا و خرعیسی و روایات دیگر دراین‌باره به‌صورتهای

گوناگون آمده است و بررویهم دردیوان خاقانی صدوبیست‌بار کلمهٔ «عیسی» و شصت و پنج‌بار کلمهٔ «مسیح» و پانزده‌بار کلمهٔ «مسیحا» و هفت‌بار نام «عازر» که بوسیلهٔ مسیح زنده شد، آمده‌است. و درقصیدهٔ «مسیحیت» یا «ترسائیه» هم‌بطور خاص تمام اصطلاحات آیین مسیحی را ذکر کرده (ص ۲۳ - ۲۸ دیوان تصحیح نگارنده) واین‌قصیده بوسیله پروفسورمینورسکی به‌انگلیسی ترجمه شده وباشرح ابیات به‌چاپ رسیده است.

۵- دعوت مسیح‌رامانند صبح عید درخشان وروشن تعبیر کرده و گفته است

چون دعوت مسیح شمر شاخ بخت او

هـر روز عید تازه از آن می‌دهد بـرش

(ص ۲۲۶ دیوان)

یا:

عیدی است پیش بزمش کز نزل آسمانی

چون دعوت مسیحش صد خوان تازه بینی

۶- درچند جابه‌عید مسیحیان وروزهٔ آنان ازجمله «پنجاهه، خمسین» اشاره کرده و مثلاً گفته است:

پس‌از چندین چله درعهد سی سال ‌‌ ‌‌ ‌‌ ‌‌ شوم پنجاهـه گیرم آشکـارا

(ص ۲۵ دیوان)

و نیز:

از پی پنجاهه در ماهی خوران ‌‌ ‌‌ ‌‌ ‌‌ بهر عیسی نزل خوان کرد آفتاب

وارتباط میان «مهر» و «مسیح» که موضوع اصلی این‌مقاله است آفتاب و مسیح راهمکار یکدیگر ساخته و اندیشهٔ درمان آفتاب را بوسیلهٔ مسیح و نیز تهیه

غذا برای مسیح و مسیحیان را بوسیلهٔ آفتاب، پیش‌آورده است چنانکه دراین‌بیت می‌گوید :

لاجرم آنك برای دیدهٔ خورشید   دست مسیح است سرمه‌های صفاهان

و درمان چشم خورشیدرا به‌مسیح نسبت داده است.

۷ــ «دم مسیح» زنده کننده و درمان‌بخش است و لب یار نیز این صفت‌را دارد پس می‌گوید :

عیسی لب است یار و دم از من دریغ داشت
بیمار او شدم قدم از من دریغ داشت

(ص ۵۵۷ دیوان)

و فوراً بعدازاین بیت یار را «آفتاب‌روی» خوانده وگفته است:

آخــر چه معنی آرم از آن آفتاب روی
کو بوی خود به صبحدم از من دریغ داشت

و درجای دگر گفته :

هر دم لبش به خنده بزاید مسیح نو   ماناکه مریمی دگر اندر دهان اوست

(ص ۵۶۴ دیوان)

نیز صبح و عیسی :

جام صبوحی ده قوی چون صبح بنمود از نوی
بوئی چو باد عیسوی ، رنگی چو اشك مریمی

ماخذ

۱ـ آثارالباقیه، ابوریحان بیرونی ، ترجمهٔ داناسرشت

۲ـ تاریخ اجتماعی ایران باستان ، دکتر محمد جواد مشکور

۳ـ تاریخ ایران ازآغاز تااسلام ، گیرشمن ، ترجمهٔ دکتر محمد معین

۴ـ تحفةالعراقین ، خاقانی ، به‌تصحیح دکتریحیی قریب

۵ـ تقویم و تاریخ درایران ، ذبیح بهروز

۶ـ التفهیم ، بیرونی ، تصحیح استاد جلال همائی

۷ـ دبستان‌المذاهب ، میرزا محسن کشمیری

۸ـ دین‌ایرانی ، بنونیست ، ترجمهٔ سرکاراتی

۹ـ دیوان خاقانی شروانی باتصحیح و مقدمه دکتر ضیاءالدین سجادی

۱۰ـ روابط حکمت‌اشراق وفلسفهٔ‌ایران‌باستان، هانری کربن ، متن‌و ترجمه ازانتشارات انجمن ایرانشناسی

۱۱ـ روزشماری درایران‌باستان ، محمدمعین ، ازانتشارات انجمن‌ایرانشناسی

۱۲ـ فرهنگ‌اساطیر یونان و رم ، پیر گریمال ، ترجمهٔ دکتراحمد بهمنش

۱۳ـ گاه‌شماری درایران قدیم ، سیدحسن تقی‌زاده

۱۴ـ لاروس‌بزرگ ، Grand Larousse

۱۵ـ گنجینه‌های ایران ، Les Tresors de L'iran, Mazaheri

۱۶ـ مانی و دین او ، دوخطابهٔ سیدحسن تقی‌زاده ، به‌کوشش احمد افشار شیرازی

۱۷ـ مزدیسنا وتأثیرآن درادب‌فارسی ، دکترمحمد معین

۱۸ـ مجموعهٔ نامه‌های خاقانی شروانی ، به‌تصحیح دکتر ضیاءالدین‌سجادی

۱۹ـ مقالهٔ ژان‌ریپکا دربارهٔ خاقانی ، ترجمه در مجلهٔ ارمغان

۲۰ـ ملل ونحل شهرستانی ، ترجمهٔ صاین‌الدین علی‌ترکه

۲۱ـ مقالات پرویز ورجاوند درمجلهٔ باستان‌شناسی وهنرایران، شمارهٔ اول وچهارم

۲۲ـ مقالهٔ روبن آبراهیمیان‌دربارهٔ دین قدیم ارمنیان ، یادنامهٔ پورداود ج ۱

۲۳ـ مقالهٔ محمود رامیار دربارهٔ نبوت مسیحی ، در نشریهٔ دانشکدهٔ الهیات مشهد

۲۴ـ یشت‌ها ، ابراهیم پورداود

دکتر ضیاءِالدین سجادی

شروح اشعار خاقانی شروانی

شعر خاقانی از آن روز که از سرچشمهٔ ذوق سرشار و طبع و قاد و بلند و خلاق او تراوش کرده، هم‌مشهور و مورد توجه‌بوده[1] وهم‌دشوار و نیازمند به‌شرح به‌نظر آمده است .

شاعران و ادیبان و تذکره نویسان‌که شرح حال یاگزیدهٔ اشعار او راتنظیم و تدوین کرده‌اند ازعظمت مقام و بلندی طبع وقدرت سخن‌او یادکرده[2] وغالباً شعر اورا موقوف به‌شرح دانسته‌اند چنانکه دولتشاه قصیدهٔ «فلك كـژ روتـر ...» را موقوف به‌شرح می‌داند وازنقل تمام‌آن خودداری میکند .

ظاهراً نخستین‌شاعری که‌به‌خاقانی توجه‌فراوان کرده‌ودراندیشهٔ حل‌مشکلات اشعاراو برآمده، امیرخسرو دهلوی بوده است (۶۵۲-۷۲۵ ﻫ . ق) که‌درباره‌اش نوشته‌اند چون کودك بود پدرش اورا درخرقه‌ای پیچیده نزد مجذوبی بـرد و آن شخص گفت : شخصی می‌آید که ازخاقانی چندین قدم‌جلوتر خواهد رفت[3] وامیر

۱ــ درباره شهرت اشعارخاقانی و ذکرآنها درکتب از راحةالصدور به بعد رك ، مقدمهٔ دیوان‌خاقانی به‌قلم نگارنده ص شصت و سه.

۲ــ درباره اقوال صاحبان تذکره وشعر،رك مقدمه دیوان ص پنجاه ونه تاشصت‌وسه.

۳ــ شعرالعجم ج ۲ ص ۷۸.

خسرو درمواعظ خودرا تابع سنائی و خاقانی میداند[1] او کلام خاقانی‌را درابتدای شاعری خوانده و به‌نظرش بسیار مغلق آمد، الفاظش‌را حل‌نمود اما درتحفةالصغر می‌نویسد که : «تتبع آن میسرنشد»[2] اما این تتبع بعدها برای‌او میسرشد وبعضی‌از قصائد خاقانی‌را استقبال کرد[3].

آنچه‌را که امیرخسرو درحل مشکلات دیوان خاقانی یادداشت‌کرده (اگر چیزی نوشته‌بوده) اگردردست می‌بود قدیم‌ترین شرح‌مشکلات محسوب می‌شد .

اما اکنون قدیم‌ترین شرح‌اشعار خاقانی‌را ازشیخ جمال‌الدین علی، آذری طوسی (متوفی ۸۶۶ ه . ق)[4] بدانیم‌که «قصیدهٔ «فلك کژروتر است ...» را شرح کرده و درباره‌آن نوشته است : «اشکال این قصیده درلغت است‌که اصطلاحات نصارا دراوخرج کرده و این‌وقتی گفته‌که محبوس بوده آنچه ازاین‌ابیات مشکل‌تر است ترجمه‌گفته شود» و سی‌وسه بیت‌شرح‌کرده و این‌شرح درجواهر الاسرار منتخب‌کتاب دیگراو مفتاح‌الاسرارآمده وضمیمهٔ اشعةاللمعات جامی بچاپ‌رسیده است . (ص ۳۸۴-۳۹۰) و نگارنده درتعلیقات دیوان خاقانی درضمن‌شرح ابیات این قصیده، شرح‌آذری را به‌تناسب نقل‌کرده است.

ازشروح خاقانی درقرن نهم‌هجری، شرحی است‌که به‌عبدالرحمن جامی (متوفی ۸۹۸ ه . ق) نسبت‌داده شده و نسخه‌آنرا درکتابخانهٔ آصفیه نشان‌داده‌اند.

۱- شعرالعجم ص ۱۰۸ ج ۲ .

۲- شعرالعجم ج ۲ ص ۱۰۴.

۳- رك مقدمه دیوان ص شصت و شعرالعجم ج ۲ ص ۱۲۰

۴- راجع به‌شرح حال وآثارآذری‌طوسی، رك‌تاریخ‌نظم و نثردرایران تألیف سعید نفیسی ج ۱ ص ۲۹۳-۲۹۴ ونیز ج ۲ ص ۷۸۶ .

(فهرست منزوی ج ۲ ص ۱۳۲، نقل‌ازفهرست آصفیه ج ۲ ص ۱۲۵۲) بامراجعه به‌فهرست آصفیه (حیدرآباد) و آصفیه (استانبول) مطلقا اثری ازاین کتاب نیست.

مینورسکی نیزنوشته است[1]: «مراجعه به‌نسخه نادرخطی شرح خاقانی به‌قلم جامی شاعر بزرگ ایران (۱۴۱۴ - ۱۴۹۲ م) راکـه به کتابخانهٔ آصفیه استانبول متعلق است مدیون آقای پرفسور سی، ای، استوری می‌باشم». فهرست آصفیه و آصفیهٔ استانبول درکتابخانهٔ استاد مینوی به‌کمك ایشان بررسی شد و چنین‌اثری نیست .

اماضمن آثار جامی هم نامی ازاین‌شرح برده نشده است (جامی‌تألیف علی اصغر حکمت وسعدی تا جامی تألیف ادوارد برون ترجمهٔ علی‌اصغر حکمت)

ومی‌دانیم که جامی‌به‌خاقانی توجه‌زیاد داشته وقصیده مرآت‌الصفای‌خاقانی رااستقبال کرده وآنرا جلاءالروح نام نهاده است[2] و باتوجه به‌شرحی که دربـارهٔ اشعار شاعران دیگرنوشته، بعیدنیست ابیاتی ازخاقانی شرح کرده باشد .

شروح دیگر اشعار خاقانی همه‌بعداز قرن‌نهم نوشته شده است و به‌ترتیب تاریخی پیش‌ازدیگران محمدبن داودبن محمدبن محمودعلوی شادی‌آبادی است که شرحی برچند قصیدهٔ خاقانی نوشته و او دردربار ناصرالدین خلجی (۹۰۶- ۹۱۶ هجری) می‌زیسته و شرح دیوان‌انوری رانیز بنام‌او تألیف کرده است[3]

ازاین‌شرح نسخه‌های متعدد دردست است و شاید قدیم‌ترین آنها نسخه‌ای

۱- ترجمه مینورسکی ص ۱۱۴.

۲- مقدمه دیوان خاقانی ص شصت ویك.

۳- مقدمه شرح مشکلات دیوان انوری ازاستاد مدرس رضوی ص ب-ج

باشد که اینجانب دراختیار دارد[1] و تاریخ کتابت آن سال ۱۰۵۳ هـ . ق است و دارای ۵۶۴ صفحه‌است، و بخط نستعلیق نازیبا نوشته شده، کلمه «بیت» و «ابیات» را با شنگرف نوشته‌است. دراین نسخه ابیاتی از ۶۱ قصیده شرح شده که حدود ۱۲۵۰ بیت‌دارد، مینورسکی تعداد قصاید شرح شده را ۴۴ نوشته است[2]

درآغاز این نسخه نوشته است : «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ، جواهر زواهر سپاس بی‌قیاس نثار حضرت صمدیت...» و پس‌از توحید و نعت پیامبر و ذکراین بیت‌درباره آن حضرت :«امی گویا به‌زبان فصیح ـ ازالف آدم و میم مسیح» می‌ـ گوید : «امابعد، شارح این‌قصاید شریفه وفاتح این‌جراید لطیفه محمدبن داودبن محمود شادی‌آبادی...» و چند سطر بعد: «... شرح ابیات مشکله قصاید واشعار مفصلها (ظ : مفصله) دیوان افضل الفضلا سلطان‌الشعرا سحبان‌العصر حسان‌الدهر افصح‌العرب‌افضل‌الدین‌عثمان بن‌علی‌المعروف‌بخاقانی نورالله مضجعه که‌دراشکال سمره‌اند مسوده‌گردانید» .

ونخستین قصیده، مرآت‌الصفا به‌مطلع :«دل من پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش...» است وچنانکه خواهیم دید همه‌شروح باهمین قصیده آغاز شده است و نسخ خطی دیوان نیز از همین قصیده آغاز کرده‌اند[3] و آخرین قصیده به‌مطلع :

۱ـ این‌نسخه‌را دوست دانشمند آقای دکتر یحیی قریب ازراه لطف دراختیارمن‌قرار داده‌اند .

۲ـ فرهنگ ایران‌زمین دفتر ۲ ، تابستان ۱۳۳۲ ترجمه‌دکترزرین‌کوب ص ۱۱۴

۳ـ رك مقدمه دیوان ص شصت ویك وصفحات شصت و هفت وشصت وهشت

درین منزل اهل وفائی نیابی　　　مجوئی اهل کامروز جائی نیابی

و آخرین بیت شرح شده :

سخنهاش موزون عیار آمد آوخ　　　که ناقد بجز ژاژ خائی نیابی

وپس‌از شرح : «والله اعلم والحمدلله‌علی‌الاتمام والصواب علی‌افضل‌الانام سنه ۱۰۵۳ م.»

بعدازاین نسخه ، نسخـه‌ای است که به‌وسیله محمد فاضل بن‌محمد شفیع در احمدآباد روز ۱۶ رمضان سال ۱۱۱۰ (سال۴۳ سلطنت اورنگ زیب) کتابت شده، و به‌شماره ۲۴۶۱ نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ضبط است و شرح آن درج ۹ ص‌۱۲۰۰ فهرست‌آن کتابخانه تألیف دانش‌پژوه آمده است. آغاز این‌نسخه ۱۲ سطرافتاده دارد و ازاین‌عبارت : «دل این داعی غایت رسوخ ...» آغاز می‌شود و درپایان قطعه‌ای ازخاقانی ضبط کرده به‌مطلع :

پاکا ملکا قد فلك را　　　جز بهر سجود خم نکردی[1]

و بعدازآن نوشته است : «تمت‌بالخیر بتوفیق‌الله تقدس و تعالی» و آنگاه قصیده‌ای «درشکرانه تمامیت‌کتاب درمدح صاحب نسخه مرقوم شده» قصیده :

شکرلله‌که شرح خاقانی　　　شد مرتب به فضل ربانی

و پایان این‌قصیده آمده است .

طرزی اکنون پی دعا بردار　　　دست دربـارگـاه سبحانـی

این دعا گویمت که تا به ابد　　　شاد و خوشحال در جهان مانی

و مالك نسخه پشت صفحه‌اول راجع به‌این قصیده نوشته است که «درآخر کتاب قصیده‌ای ازشاعر طرزی تخلص تحت‌این عنوان است : «درشکرانه...» و

۱ـ دیوان تصحیح نگارنده ص ۹۳۲

درعصر صفوی ومقارن این اوان فقط طرزی افشار معروف است، معلوم می‌شود زمانی که درهند بوده این‌قصیده‌را درتعریف این کتاب سروده و نسخه‌های دیگـر فاقد این‌قصیده می‌باشد.

نسخه‌ای دیگر ازایـن شرح درکتابخانه مجلس شورای‌ملی بشماره ۱۱۱۳ هست که درفهرست ابن‌یوسف (ص ۴۹۲-۴۹۵) راجع به‌آن نوشته است: «ایـن نسخه رابه‌خط نستعلیق بسال ۱۲۶۱ نوشته‌اند و قلم‌نگارش درآغاز ومیان و انجام فرق کرده و نویسنده دقیق نبوده و کلمات و حروف انداخته زیاد دارد و دیباچه را هم‌دارد، جلدتیماجی، کاغذ فرنگی، شماره برگها ۱۲۸ صفحه‌ای ۲۷ سطر».

اما درجزء نسخ عکس کتابخانه مرکزی دانشگاه، نسخه‌ای است بـه‌شماره $\frac{۲۰۸۰}{۱۴۳۸}$ کتابخانه ملی که عکسی آن بشماره ف $\frac{۱۸۰۲}{۴۴۳۷}$ است و ایـن نسخه بـاشرح شادی‌آبادی اختلاف کتابت مختصردارد و بعضی موارد برشرح کمی اضافه کرده ودرص ۱۳۱ فهرست میکروفیلمهای کتابخانه آنرا غیراز شرح شادی‌آبادی وغنائی دانسته‌اند، درآغاز آن‌دوسه‌سطرخطبه‌دارد به‌این‌شکل: «یاالله‌رب‌العالمین والصلوة والسلام علی‌رسوله محمد... اما بعد این تحفه تذکره‌ای است بلکه تبصره علمای وقت والدین مجنون‌الهی...»

وبنابرقول اته‌درتاریخ ادبیات خود که می‌نویسد[1] «ایضاً شرح‌علوی لاهیجی است که درواقع شرح مذکور درفوق (یعنی‌شرح شادی‌آبادی)راعیناً ازنونوشته» باید این‌نسخه عکسی همان شرح علوی لاهیجی از درباریان جهانگیر پادشاه هند باشد.

چون ازشروح مشکلات خاقانی که درقرن دهـم هجری نوشته شده سخن

۱- ترجمه دکترشفق ص ۱۱۶.

می‌رود، بایدازفرهنگ خاقانی که دراین‌قرن‌تألیف‌شده وحدود ۴۰۰ لغت‌مخصوصاً از قصیدهٔ مسیحیت رامعنی کرده است، سخن‌بگوییم که فعلایك‌نسخه از آن‌را بیشتر سراغ نداریم[1].

شرح کامل و جامعی که بعدازشرح شادی‌آبادی نوشته شده، از عبدالوهاب بن‌محمد حسین حسنی معموری متخلص به‌غنائی است که اته[2] سال وفات او را ۱۰۹۰ هـ . ق دانسته است و ازشرح او به‌نسخه‌هایی که در کتابخانه‌های برلین و وین‌است اشاره میکند .

عبدالوهاب حسینی شرح‌خودرا بسال ۱۰۱۸ هـ . ق نگاشته‌است و نسخه‌ای از آن به‌شماره ۲۱۶ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران هست که نویسندهٔ آن معصوم پسرمحمدباقر منشی بوده و به‌دستور آق‌اولی‌خان‌درسال ۱۰۳۷[3] آنرا کتابت کرده و شعرها باشنگرف نوشته شده، پشت‌صفحهٔ یك نوشته است :

«شرح بعضی‌ازاشعار بلاغت شعار افضل‌الدین خاقانی للسید عبدالوهاب معموری».

این‌نسخه کهنه ۷۳۰ صفحه‌دارد، به‌طور متوسط هرصفحهٔ ۲ بیت‌پس‌درحدود ۱۴۶۰ بیت ضبط کرده اما همه‌ابیات شرح ندارد.

نسخه دیگری‌ازاین‌شرح در کتابخانه مجلس‌شورای‌ملی‌به‌شماره ۴۱۱ هست

۱ـ وآن متعلق به‌آقای دکترعبدالعلی طاعتی‌است که درمقدمهٔ صحاح‌الفرس ص ۲۱ نیز به‌آن اشاره کرده‌اند

۲ـ ترجمهٔ دکترشفق ص۱۱۵

۳ـ فهرست منزوی ص ۱۳۵

که ۲۸۶ ورق دارد و تخمیناً پانصدبیت‌را شرح کرده است[1] و دیباچه آنرا نیزدارد کهاینطور آغاز میشود : «...اقانی کشور سخنوری و سلطان ملك بلاغت گستری سزاوار...». وبعدازسه‌صفحه:«نگارنده‌این‌صور‌محسنه معنوی وصوری‌عبدالوهاب بن‌محمدالحسین‌الحسنی‌المعموری المتخلص به‌عبایی (کذا) رقم‌پرداز این کلام و نقش‌طراز این‌مرام می‌گردد..» و نخستین قصیده چنانکه اشاره شد همان قصیده مرآت‌الصفا است .

عبدالوهاب حسینی دردیباچه به‌سخن عرفی دربارهٔ شعرخاقانی اشاره کرده که : «تخمیناً درپانصد بیت‌زیاده احتمال معنی‌را راه نیست»[2]

عبدالوهاب‌حسینی ظاهراً شرح خود را«محبت‌نامه» نامیده‌زیرا پیش‌از شرح درپایان دیباچه می‌گوید :

طمع دارم که گرناگه شگرفی	بخواند زاین محبت‌نامه حرفی
نتابد نامه‌سان بر روی من پشت	نشاند خامه وش برحرفم انگشت

مینورسکی‌نیزبه‌محبت‌نامه‌ای اشاره کرده اما تألیف‌را اشتباهاً ۱۰۹۰ هجری نوشته است[3]

نسخه‌ای دیگر ازاین شرح به‌شماره ۱۱۵۹ کتابخانه ملی‌هست که نسخهٔ عکسی‌آن بشماره ف $\frac{۲۲۸۱}{۵۲۴۳}$ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است .

این کتاب بسال ۱۲۳۲ هجری‌قمری (۴ جمادی‌الثانیه) بفرمودهٔ عباس‌میرزا کتابت شده، خط نستعلیق خوش دارد و پایان کتاب یك‌رباعی از خاقانی دارد .

۱ـ فهرست کتابخانه مجلس تألیف اعتصام‌الملك ج ۲ ص ۲۳۹

۲ـ مقدمهٔ دیوان تصحیح نگارنده ص پنجاه و چهار

۳ـ رسالهٔ مینورسکی ترجمهٔ دکترزرین‌کوب ص ۱۱۴

«هر نیمشبی بت مراتب بینی...»[1] و آغاز کتاب :«خاقانی کشور سخنوری و سلطانی ملك بلاغت گستری سزاوار...» این نسخه در اصل ۴۹۰ ورق یعنی ۹۸۰ صفحه و هر صفحه بطور متوسط سه تاده بیت یا بیشتر نوشته، قصیده ردیف «آفتاب» را نیز که نسخ خطی اغلب ندارند[2] شرح کرده است در ابتدا چنین به نظر می آید که این شرح مفصل ترین و کاملترین شروح و هم چنین کاملترین نسخه از این شرح است اما با مقابله سایر نسخ همین شرح، این نتیجه بدست می آید که شرح ابیات بیشتر از سایر نسخ عبدالوهاب حسینی نیست ولی کاتب سعی کرده است ابیات بیشتری از خاقانی را نیز ضبط کند چنانکه در پایان کتاب بسیاری از قطعات و غزلها و قصاید را تماماً نوشته است، و برای مثال در ورق ۲۳۱ نسخه قصیدهٔ «کوی عشق آمد شد ما برنتابد بیش از این» در نسخه خطی سه بیت ابتدا نوشته شده و به شرح پرداخته اما در نسخهٔ عکسی همین مورد ۱۹ بیت نوشته است و بعد در خطی یك بیت و در عکسی ۵ بیت است .

از شرح عبدالوهاب حسینی اینجانب در تعلیقات استفاده کرده ام، در حاشیهٔ نسخه خطی پاریس نیز که مورد استفاده بوده از این شرح نقل شده است[3] پس از این از شروحی که بر بعضی اشعار خاقانی نوشته شده باید شرحی را نام ببریم که قاضی نورالله شوشتری (مقتول در ۱۰۱۹ ه . ق) صاحب مجالس المؤمنین بر یك قطعهٔ خاقانی نوشته و از آن شیعه بودن او را استنتاج کرده است[4] که قطعه مطلعش این

۱ــ دیوان ص ۷۴۰ : «هر نیمشبی بتی مرتب بینی»

۲ــ دیوان ص ۵۸ حاشیهٔ ۱۱

۳ــ مقدمه دیوان ص هفتاد

۴ــ مجالس المؤمنین چاپ کتابفروشی اسلامیه ج ۲ ص ۶۱۸

است[1].

خطی مجهول دیدم در مــدینه　　　بدانستم که آن خط آشنا نیست

ونیز ابوالحسن حسینی فراهانی درشرح مشکلات دیوان انـوری اشاره‌ای به‌چند شعرخاقانی کرده و شرحی مختصر نیز داده است[2] و ایـن‌شرح بعداز سال ۱۰۱۵ ه . ق تالیف شده است[3].

شروحی دیگر که نام‌برده‌اند امانسخه‌ای ازآنها دردست مانیست یکی‌شرح قبول محمد بنام فرح افزا[4] است که متضمن‌شرح‌ده‌قصیده،است قبول محمدمؤلف لغت‌فارسی بنام هفت‌قلزم نیزهست .

دیگر شرحی به‌زبان اردو از احمدحسن شوکت[5] است که بسال ۱۹۰۷ در شهرمیرت انتشار یافته است.

شمس‌الدین محمدبن جمال‌الدین احمدلاهیجانی قصیدهٔ مسیحیهٔ خاقانی را درسال۱۲۱۸ه . ق شرح کرده[6].

هدایت صاحب مجمع‌الفصحا نیزضمن تـألیفات خود مفتاح‌الکنوز را در شرح بعضی‌از اشعار خاقانی‌نام می‌برد[7] وضمن شرح حال خاقانی مینویسد «وقتی

۱ــ دیوان ص ۸۳۸

۲ــ ازجمله ص ۴ چاپ آقای مدرس رضوی

۳ــ مقدمه شرح‌انوری ص‌یاویب

۴و۵ــ ترجمهٔ مینورسکی ص ۱۱۴

۶ ــ این شرح با تصحیح نگارنده در فرهنگ ایران زمین ج ۱۸ سال ۱۳۵۱ ه.ش ص ۲۲۴ــ۲۶۰ به‌چاپ رسیده است.

۷ــ مجمع‌الفصحا چاپ مظاهر مصفا ج ۶ ص ۱۲۱۰

شرحی مختصر موسوم به‌مفتاح الکنوز بربعضی‌از اشعارش نوشته‌ام»[1].

درحواشی چاپ لکنهو از دیوان خاقانی‌شروحی به‌امضای مولاناسیدمحمد صادق‌علی دیده می‌شود .

محمدعلی تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان ضمن‌شرح حال خاقانی می‌نویسد[2] «بعضی‌ازارباب تتبع وتحقیق... شرح اشعار اورا نوشته‌اند معروفترین آنها حسن دهلوی، شیخ آذری، عبدالوهاب اصفهانی محمدبن‌داود شادی آبادی، رضاقلی خان‌هدایت...» امااز‌حسن‌دهلوی شرحی ذکرنشده و شاید حسن‌دهلوی‌را باامیرخسرو یااحمدحسن شوکت اشتباه‌کرده باشد و عبدالوهاب اصفهانی ممکن است همان عبدالوهاب حسینی غنائی باشد.

ضمن کتب مرحوم‌عبدالعظیم قریب درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه‌تربیت‌معلم کتابی است تألیف محمدبن خواجگی گیلانی ـ درشرح ابیات خاقانی وابوالفرج رونی وسیف‌اسفرنگی و خمسهٔ‌نظامی‌که خود او می گوید : این‌کتاب را «ختم ـ الغرائب»[3] نام‌نهاده چون اکثر ابیات برسم‌کنایه و تعمیه است و به‌آن ملحق‌کرده رسالهٔ‌معمای‌موسوم به‌مجمع‌الاسماء راوآن‌یك‌مصراع‌است که‌هراسم‌خواهندبیرون می‌آید وتاحال قریب ۲۰۰ معما استخراج نموده ... ومصراع این‌است :

«مهر و مه رخ می‌نهد برخاك راهت هر زمان»

۱ـ نسخه‌ای ازاین‌شرح ظاهراً درکتابخانه مرحوم مخبرالسلطنه هدایت بوده است . نسخه‌ای‌هم آقای دکترماهیار نوابی دارند .

۲ـ ص ۱۳۵

۳ـ یك‌مثنوی ختم‌الغرائب هم به‌خاقانی منسوب است‌که نسخهٔ ناقص ومنحصر به‌فرد آن به‌تصحیح این‌جانب درفرهنگ ایران‌زمین سال ۱۳۴۴ به‌چاپ رسیده است

و آغاز شرح اشعار خاقانی این بیت است :

«ازیـن مشتی سماعیلی ایـام   وزین جوقی سرائیلی برزن»[1]

شروح و ترجمه‌های خاورشناسان :

خانیکوف خاورشناس روسی که تحقیقات درباره شرح حال او کرده و خلاصهٔ تحقیقات اورا ادوارد برون درتاریخ ادبیات خود آورده است، چهارقصیدهٔ او را ترجمه کرده است (روزنامهٔ آسیائی ماههای مارس و آوریل سال ۱۸۶۵ صفحات ۲۹۶-۳۶۷)[2] .

مینورسکی قصیدهٔ مسیحیت او را ترجمه و شرح کرده است[3] دیگر خاور - شناسان مانند یوری‌مار، چایکین و دیگران کم و بیش دراین‌باره کار کرده‌اند .

ث،زالمان، درباره رباعیات خاقانی رساله‌ای به‌روسی باشمارش لغات تدوین کرده[4] و درسنت پترسبورك انتشار داده است.

درپایان به‌این‌نکته اشاره می‌کند که نگارنده گذشته از شرحی که بـرابیات خاقانی درتعلیقات دیوان به‌چاپ رسانده فرهنگ کامل لغات و ترکیبات خاقانی‌را

۱ـ دیوان تصحیح نگارنده ص ۳۱۹

۲ـ ترجمهٔ رسالهٔ مینورسکی ص ۱۲۰

۳ـ این رساله بوسیاه دکترزرین‌کوب ترجمه و دردفتر ۲ فرهنگ ایران‌زمین چاپ شده و ازاین شرح درتعلیقات دیوان استفاده کرده‌ام.

۴ـ ترجمه رساله مینورسکی ص ۱۱۵ و ص ۱۲۰

دردست تألیف دارد که تااواخر حرف الف[1] آن‌تدوین شده‌است، همچنین حدود دوهزار بیت آنرا باشرح و توضیح کامل نکات ادبی و لغوی و اشاره به‌داستان‌ها و نکات دیگر دردست چاپ[2] دارد .

۱ـ اکنون این‌فرهنگنامه تاحرف(پ)آمادهٔ چاپ شده است

۲ـ این‌کتاب در ردیف «سخن پارسی» ازانتشارات سازمان‌کتابهای جیبی در سال ۱۳۵۰ منتشر و درسال ۱۳۵۶ خورشیدی تجدید چاپ شده است

ماخذ

۱ـ ازسعدی تاجامی — ادواردبرون ترجمه علی اصغرحکمت

۲ـ تاریخ ادبیات فارسی — هرمان اته ترجمه دکتر شفق

۳ـ تاریخ نظم ونثر درایران — سعید نفیسی

۴ـ جامی — علی‌اصغر حکمت

۵ـ جواهرالاسرار — شیخ آذری (منتخب مفتاح‌الاسرار)

۶ـ دیوان خاقانی شروانی — تصحیح دکترضیاءالدین سجادی

۷ـ رساله مینورسکی درباره خاقانی و آندرونیکوس — ترجمه دکتر زرین‌کوب فرهنگ ایرانزمین، دفتر ۲ سال ۱۳۳۲.

۸ـ شرح خاقانی — شادی آبادی نسخه شخصی نگارنده

۹ـ شرح خاقانی — شادی‌آبادی نسخه خطی کتابخانه مرکزی

۱۰ـ شرح خاقانی — شادی‌آبادی نسخه‌خطی کتابخانه مجلس

۱۱ـ شرح خاقانی — عبدالوهاب حسینی نسخه‌خطی کتابخانه مجلس

۱۲ـ شرح خاقانی — عبدالوهاب حسینی نسخه‌خطی کتابخانه‌مرکزی

۱۳ـ شرح خاقانی	عبدالوهاب حسینی نسخه عکسی کتابخانه مرکزی
۱۴ـ شرح خاقانی	علوی لاهیجی (احتمالا) نسخه عکسی
۱۵ ـ شرح قصیدهٔ مسیحیه	شمس الدین محمد لاهیجانی، نسخهٔ عکسی
۱۶ـ شرح مشکلات دیوان انوری	تصحیح استاد مدرس رضوی
۱۷ـ شعرالعجم	شبلی نعمانی
۱۸ـ صحاح الفرس	محمدبن هندوشاه تصحیح دکتر طاعتی
۱۹ـ فهرست کتابهای خطی	منزوی
۲۰ـ فهرست میکروفیلمها	دانش پژوه
۲۱ـ فهرست کتابهای خطی کتابخانه مرکزی	دانش پژوه
۲۲ـ فهرست کتابخانه مجلس	اعتصام الملك
۲۳ـ فهرست کتابخانه مجلس	ابن یوسف
۲۴ـ مجالس المؤمنین	قاضی نورالله شوشتری
۲۵ـ مجمع الفصحاء	رضا قلی خان هدایت